امیر خسرو فرماید ❊ چرک زد چشم زخمی را رنگ حسن ❊ زبهر چشم او از زخم شد بس
و با اول مفتوح ❊ ثبانی زده نام مرغیست که خود را از درخت بیاویزد **چرکر** با اول مضموم
بثانی زده و کاف عجمی مفتوح براء زده بعمزرا نامند و در بعضی از کتب بمعنی معنی
مرقوم است حکیم ناصر خسرو فرماید ❊ بر بی شیر دین یزدان شو ❊ کر بس چرکر امتست تبار ❊ دوم خناکر را گویند شهاب الدین همزه راست ❊ زاد ای
مطرب براستان چرکر ❊ دل من کتان همچو ماهست در بر **چرمدان** با اول و ثانی مفتوح
کیسه باشد که انرا از پوست سازند و انرا او ملیان نیز خوانند مولوی معنوی
فرماید ❊ ایمنم از مکر دزد راهزن ❊ زانکه چون زر در چرمدان تو ایم ❊ هم او گوید
کاسه ارزاق بیابی پرست ❊ کیسه اقبال چرمدان ماست **چرمه** با اول مفتوح
ثبانی زده و میم مفتوح اسپ **خنک** را گویند مثال حکیم خاقانی فرماید ❊ سلطان
یکسواره گردون بجنگ دی ❊ بر چرمه تنگ بند و زابرا فکند **چرنداب** با اول و ثانی مفتوح
بنون زده نام محله ایست از محلات تبریز شیخ کمال خجند نظم نموده ❊
تبریز مرا راحت جان خواهد بود ❊ پیوسته مرا ورد زبان خواهد بود ❊ تا در نکشم اب
چرنداب و کجیل سرخاب ❊ زچشم من روان خواهد بود ❊ کجیل نام محله ایست از محلات
تبریز و سرخاب نام کوهی در نواحی تبریز **چرذک** با اول مفتوح ثبانی مضموم در بعضی
از فرهنگها نوشته اند که نان باشد و در بعضی خبان مرقوم است که نانی ست
که طباخان انرا ترتیب کنند و مانند اسکنه فرود گله و باجه بگذارند و در تنور نهند
تا سنگ بخته شونده **چروزده** با اول مفتوح ثبانی زده و واو مفتوح بنون زده
چیزی باشد که چراغ را در انجا بالا نشند و از جای بجای برند تا باد انرا فرو نشاند
❊ بمعنی جاره و جستن شمس فخری راست ❊ دولت و نصرت و سعادت را
شیت کاری بجای چروزدن **فصل خا خا** با اول مفتوح چهار معنی دارد اول معروفست
دوم لای شراب و گل تیره جننده را گویند که در بن حوضها و ته سبوها نمایند
و انرا خرد خره نیز خوانند حکیم ثنای فرموده ❊ بای در خر زده چو مردم مست

جست این دست موزه حل هم او گوید ~ در دریای معانی در ته خرجای تخت ؛ از پی دعوی
بروی ابهها اخال ماند ؛ سیوم چوبکی باشد که بر کاسه عود و رباب و کمانچه و تنبور و امثال آن
نهند و تارها را بر زبر آن بکشند و آنرا خرک نیز نامند کمال اسمعیل فرماید ~ بجای میخ بلا
خون جگر بیایم اسیر ؛ زخمها که از این چرخ پرده وز دبدم هم او فرموده ~ نشاند عدل تو بر
برگ زهره را چون دیدی نشد ؛ نفسی از خرابات جدا چهارم خر چیزی را گویند که در بدی و درشتی
نهایت رسیده باشد چون خرسنگ و خرامرود که بنواز و خرتوت و امثال آن خراب
دو معنی دارد اول معروفست دوم مست و طافح بود مولوی معنوی فرماید ~ اگر چه
مست بود گل خراب نیست چو من که زار نرگس مخمور با شما گوید امیر خسرو راست ~
شبان چون شد خراب از باده ناب ؛ رمه در عادهٔ گرگان نهد خواب و ازین است
خرابات را گویند شرف شفروه گوید ~ بمال دست سرکه بدان خراباتی که بجهت
طرفه بود روزه دار میخواره خراکتین اول مفتوح و تای فوقانی و کاف عجمی مکسور نوعی از
سلاح باشد و آنرا خرگشته نیز نامند خراخر با هر دو خای مفتوح آوازی موقوف را گویند
که از گلوی مردم خفته و گلوی کسی که فشرده باشد بر آید و آنرا خراک نیز خوانند خراد
با اول مفتوح و رای مشدد نام پادشاهی بوده بدانش مشهور و معروف و نیز نام
پهلوانی از پهلوانان ایران بوده و بی تشدید غلیواز را گویند خرازه با اول مفتوح
آوازی را گویند که بسبب گریه از گلو برآید و آواز آبی را نیز نامند که از بلندی فرو ریزد
مولوی معنوی فرماید ~ شد صبر و خرد بماند سودا ؛ میگرید و میزند خرازه خرازه با اول
مفتوح آلت تناسل باشد و آنرا خرزه بحذف الف نیز خوانند حکیم سوزنی گفته ~
هزار رزه بودند صف از پی خرازه ؛ استاد یکی هزار لعبتان بطرف برخراشیده را
می گویند که به چارپای میگردانند حکیم خاقانی بنظم آورده ~ یک خروش خروشش
صبح کرم ؛ زین خراس خرب نشنیدم خراک با اول مفتوح خراخر است که مرقوم گشت خراسان
با اول مضموم دو معنی دارد اول مشرق را گویند فخر گرگانی راست ~ بلفظ پهلوی
هر کو سر آید ؛ خراسان آن بود کز وی خور آید ؛ خراسان پهلوی معنی خرآمد عراق و پارس را

ارزوی چرا آمد : اوستاد رودکی در کتاب دوران بمعنی آفتاب گفته از خراسان بر دمد
جادوش فش : سوی خاور میخرامد ساده وکش : مهر دیدم بامدادان چون بتافت : از خراسان
سوی خاور می شتافت : دوم نام ولایتیست مشهور و معروف چون از ولایت در مشرق
عراق و پارس واقع است لهذا باین نام خوانده‌اند والعلم عند الله خراش با اول مفتوح
دو معنی دارد اول معروفست دوم بمعنی لفظ از کار افتاده آمد خرام با اول مکسور پنج معنی
دارد اول رفتاری باشد از روی ناز و رعنای امیر خسرو فرماید بهر زمین که جوالحیات
بخرامی : دهان مرده بر زمین پر آب شود : دوم خوش رو و جمیله را گویند وانرا خجر و بجر
نیز خوانند اوستاد فرخی این دو معنی را بنظم آورده کاخ بر خرام جادو وش : تا باغ
او پر نشان کبک خرام : از مصرع اول معنی دوم و از مصرع دوم معنی اول مراد است شمس
فخری منظوم نموده تا نبات کرم همچو نسیم تا نباشد : نسیم همچو خرام رخ احباب سرخ
با جهت : روی اعدا بتو همیشه تمام : سیوم جشن خوش بود وانرا مژده نیز نامند حکیم فردوسی
گفته سپهداران گفتها کشت رام : که پیغام بد با نوید و خرام مختاری راست
زشمشیر زیر آب دل را نوید : زپیکان پولاد جان را خرام : چهارم شادمانی بود حکیم
فردوسی گفته ببودند یک هفته با نای رود : اما شور جشن و خرام و سرود : هم او گوید
یکی شهر بد شاه را شاه نام : همه از در سوز جشن و خرام : پنجم مهمانی باشد حکیم فردوسی
فرماید خرام ار درامشگران : یکی خلعت آرای بالای خوان : هم او گوید چو
طوس سپهبد بنزد خرام : بیا سیم روشن دل و شاد کام خران با اول مکسور و ثانی مخفف
و مشدد رام و مطیع بود حکیم ناصر خسرو فرماید بیچاره نبات را به بینی همواره خران
ابر و باد اند : حکیم سوزنی گفته تندی و تیزی و لاغری خران خران بشنوی : تند
توسن بیرند خر و خران ارند خرانبار سه معنی دارد اول هجوم عام را گویند شمس فخری
راست هیچ از قصد دشمنانش : همی سازند الشن و جان خرانبار
دوم چند مرد که با یک زن مجامعت کنند حکیم سوزنی راست سر ترب او چو
از آن گیر نغز با یاد آمد : بخرانبار کنی دعوت چون یاد آمد اوستاد یعنی نظم نموده

یکی مواجر بی شرم ناخوش که تراء هزار بار خرانبار کردیش عیش : سیوم خرخشه وفتنه وآشوب
بود این یمین فرماید ع زد مسیحا نفس زین خرکان روی نبات : هم طویله انتر د
عیسی مریم اخر : ابلق چرخ سبز ومرکب تو هیچو مسیح : خرخری لایق تو نیست خرانبار مخر خراز
کرمی باشد دراز که در میان گل متکون شود وبیشتر در موسم برشکال ظاهر گردد وآن را
بتازی خراطین وبهندی کیچوه نامند خرب وخربه بت بزرگ را نامند وانرا غار نیز
خوانند چون غاریه بلاهت واحمقی معروف ومشهور است مردم ابله واحمق را خربته وخربت
گویند وآنکه عوام خرنت خوانند املا غلط است چون این لغت عربی نیست ودر فارسی
جا نیامده خربز خربزه را نخوانند مولوی معنوی فرماید ع خامی سوی پالیز جهان آمد که تا
خربز خوزد : دیری تو خود باید کس : کاندر جهان خربز خوزد خربه با اول مفتوح بثانی زده
مخفف خرابه باشد حکیم خاقانی گفته ع بودم بسواد ناسیاسان بر دست عزوز ناسپاسان
چون باده کنان گرفته ماوا : ور خربه جهل جهل سودا خربله با اول مفتوح بثانی زده ولام
مفتوح دولابرا گویند ظهیر فاریابی فرماید ع تا که ماه دولتست والا شد از خرج نقابت
کریان در دیارت هیچکس خرخربله خربنده کسی را گویند که خر بکرایه دهد امیر خسرو فرماید
ع همبرد با جزی خربنده لاف : که پالان کریست از تیر زبان باف : خراندر کوچه
جان داد وجان برد : ولی خربنده زیر بار جز مرد خربیدر با اول مفتوح بثانی زده ویای
مکسور ویای مجهول سبزه باشد پس بزرگ که همقدار غلیواز باشد وخود را سرنگون
از درخت بیاویزد اوستاد عسجدی فرماید ع اگر کشم ز جفایت به نیم روز
آهی که دود آتش دوزخ دهد استر دابناز خیان شود که از پس تیرگی برودی هوا : ز اختیار
برد هر کجا است خر بیوار خرشته دو معنی دارد اول پشته ودراز را گویند که میانش بلند واطراف آن
پست بود وخیمه وقبه وطاق وایوان وهرچه مثل اینها باشد انرا بمشابهت پشته بسبب
بلندی میان وپستی اطراف خرپشته خوانند حکیم ثنای بمعنی خیمه نظم نموده ع
تا در مقام امنی وخرپشته را فزوق : چون وقت کوچ آید باهی دمید باد ع کمال
اسمعیل بمعنی خیمه گفته ع ستون خیمه قالب کنم ز دو دست ضعیف چون من ز خرپشته

خرلشته را برم بغراز: مولوی معنوی بمعنی قبر بقید نظم آورده ~ بر سر خرلشته ما بانگ زن
ای گذشته من: زانکه من در جهنم صورت من در لحدی: شیخ نظامی بمعنی طاق و ایوان
آورده ~ ز خرلشته آسمان در گذشت: زمین و زمان ورق در نوشت: دوم نوعی
از جوشن است منوچهری راست ~ آن روز که آن جوشن خرلشته بپوشد: از
آن موی تنش ببرون جوشد: اوستاد فرخی فرموده ~ یا جهانگیر سنان تو بجان
ایمن نیست پوست از آن دارد چون جوشن خرلشته نهنگ خربوز بااول مفتوح بثانی
زده و بای عجمی مضموم و واو معروف بمعنی خربوزا است که مرقوم شد حکیم نزاری در کوشش
اسب نظم نموده ~ اسپی دارم که نغزه داری خالی نکند بیک شبانروز: که بر اثر سن
پلنگ باشد: ببرون نشود ز جای چو خربوز خرنگ بااول مفتوح بثانی زده و تای
فوقانی مضموم مهره باشد از برای چشم زخم: از گردن کودکان بیاویزند و آن مهره
ملون باشد بدو سه لون خرتوت جنسی از توت باشد در نهایت بیمزه که در بوی
عبدالقادر نائی راست ~ کمال قدرت او را بچشم عبرت بین: بنا ورد شکر
ازین بریشم از خرتوت خرچال بااول مفتوح بثانی زده نام مرغیست بزرگ جثه گوشت
آن لذیذ باشد و آنرا بباز و شاهین و امثال آن شکار کنند شمس فخری راست ~
بااهتمام کند هر زمان عقاب عقاب: بعهد معدلت او کبوتر از خرچال: خرچکوک بااول
مفتوح بثانی زده و جیم عجمی مفتوح و کاف مضموم و واو معروف خیاری باشد
کوچک که بغایت خوشبو بود و آنرا دستنبوی نیز خوانند خرخر بااهر دو خای
مفتوح سه معنی دارد اول بمعنی خرخرست که مرقوم شد دوم در تو شدن بود سوم
طاق و ایوان را گویند خرخشه بااهر دو خا و شین مفتوح جانوری را گویند که بر دام بندند
تا جانور دیگر او را دیده فریب خورده در دام افتد و آنرا بتازی بلواح و بهندی ملهٔ نامند
خرخشه و خرخشه بااهر دو خای مفتوح خصومت و مجادلهٔ بیجا و شموع بود خواجوی
کرمانی بنظم آورده ~ ای مسلمانان اگر جنبش کند قصد دلم: چو توان کردن بان
ور ترک کافر خرخشه بود بهای جلام راست ~ قصد فرزند مردمان کردی خرخشه

بر سر من آوردی خرخیز با اول مفتوح بثانی زده و خای مکسور و یای معروف و زای منقوط
نام شهریست از ملک ختا که قریب واقع است و در آنجا مشک و جامهٔ ابریشمی بسیار
خوب میشود حکیم ثنائی فرماید که شناسد قیمت و مقدار و بمعرفت که شناسد
قدر مشک آهوی خرخیز و ختن؛ حکیم ازرقی راست چو ناف آهوی خرخیز باد جان ترا
بوصف خلق تو از مشک پر شود افواه با اول مفتوح بثانی زده گل تیره چسپنده باشد
و آنرا خرده خره تیز گویند استاد فرخی گفته بس کسان کاندر هنرها اندر کهر دعوی
کنند؛ همچو خر در خره مانند چون بی برهان بود خرد با اول مکسور و ثانی مفتوح عقل بود و
حکیم ثنائی فرماید بر سر ره بر عقل افسر نیست خرداد با اول مضموم بثانی زده چهار
معنی دارد اول نام ملکی است که موکل بر آبهای روان و درختان و امور مصالحی که
در ماه خرداد واقع شود و بدو متعلق بر آنست بهرام گفته چو زرتشت از آن جا
ببرگاشت روی؛ هم آنگاه خرداد شد پیش اوی؛ بزرتشت گفتا که ای پاک جان؛
سپردم بتو آبهای روان؛ دوم نام ماه سیوم از سال شمسی و آن مدت ماندن نیر
اعظم است در برج دو پیکر و آنرا بتازی جوزا خوانند سیف اسفرنگی راست
بر روح نامیه نقش بهار می بندد؛ نسیم خلق تو در کارخانهٔ خرداد؛ سیوم روز ششم را
گویند از هر ماه شمسی و بنا بر قاعده کلیه که نزد پارسیان مقرر است که چون نام روز
ازین ماه عید کنند و جشن نمایند و آنرا جشن خردادگان گویند و آورده اند که نیک است
درین روز طلب حاجات خواستن و زن کردن بود چهارم نام آتشکده بود چهارم
پس عالی نبا امیری فرماید این پولاد با عزمت ندارد محکمی؛ آتش خرداد
با حشمت ندارد التهاب خرزر علیوا زرا گویند خرد سوز نام آتشکده بود که در آذر
آبادگان بود شیخ نظامی فرماید ازانجا بتندی بر آزادگان؛ در آمد سوی آذر
آبادگان؛ در آن خطه بود آتشی سنگ بست؛ که خوانده خرد سوزش آتش پرست
خرده با اول مضموم بثانی زده و دال مفتوح نام جانوریست خوش آواز و خوش رنگ
حکیم ناصر خسرو فرماید خجسته را بجز از خرده ماند از گوش؛ بنفشه را بجز از کرکس؛

نداردباکس

ندارد و پاس خرده گاه • با اول مضموم بنده گاه سرو است و پای اسب و استر و خر را مثال
آن باشد ابوالفرج رونی راست ~ برون کنند خرد از خرد گاه لهو شکیل فراکنند
طرب ز طره گاه عیش بکام خرده • با اول مضموم بثانی زده شش معنی دارد اول
ریزه هر چیز را گویند و آن معروفست شاعر گفته ~ ما بدین خورده سر فرو ناریم •
مار تو بیش ازین طمع داریم • دوم نکته بود سیف اسفرنگی فرماید ~ درون پرده عقل
است جان خرد بینا نرا • بغمزه سوی یکدگر اسرارهای پنهانم • عمادی فرماید ~ بشنو بر
میده هر خرد خرده بین مرا • نفس خرد بیاوه ز لوح دلم بشوی • سیوم عیب و گناه بود •
چهارم خس و خاشاک بود شیخ سعدی این دو معنی را بنظم آورده ~ بر اندیشش
بر خورده چون دست یافت • درون بزرگان چو آتش بتافت • بخرده توان آتش
افروختن • پس آنگه درخت کهن سوختن • پنجم نام نسکیست ز جمله بیست و یک
نسک زند اوستاد فیقی گفته ~ به بینیم آخر روزی بکام دل خود را • گهی ابارده خوانم
شها گهی خرده • ششم بمعنی شراره آمده خرزوان با اول و ثانی مفتوح بزای منقوطه زده
نام مبارزان توران و در بعضی از فرهنگها بثانی مکسور نیز مرقوم است خرزهره درختیست
که برگ آن مانند برگ بید دراز باشد لیکن از برگ بید سبزتر و سبزتر بود گل سرخ و سفید
کند و بهندی آنرا کنیل گویند چون برگ آنرا حیوانات بخورند بمیرند امیر خسرو فرماید ~
بنه دل برین باغ مردم فریب • که خرزهره را نام برداشت سیب خرزین با اول مفتوح
بثانی زده و زای منقوطه مکسور و یای معروف سه معنی دارد اول چوبی باشد که در
طویلها و اخته خانها نصب کنند و زینها را بران نهند حکیم الوزی فرماید ~ از پی اخیاد
وین خران بهاری بر سر خرزین • ندید خنگ توزین را • امیر معزی فرماید ~ خیمها را
هیچ فرماید زرمح ره میان زینها را از صلیب کافران خرزین کنند • دوم تکیه گاه بود
که بر کوسهای صفه از سنگ تا تخت با چوب سازند • سیوم نوع از پالان بود خرسته
با اول و ثانی مکسور بسین زده و تای فوقانی مفتوح و اخفای ها نام کرمیست دراز
چون او را العضوی بچسبانند خون را بمکد و آنرا شلوک و زلو و دیوچه دوستی

نیز خوانند خورسند با اول مضموم بثانی زده و سین مفتوح بنون زده کسی را گویند که هر چه
او را پیش آید در رو نماید شاکر و راضی باشد امیر خسرو در قصید نظم آورده بیت خرسند بلقمه قناعت
شنوده ام ای سگ حیوان گرفت مارا شرف نفوده است بیت عشقی که آلوده هجران و وصال است
گنج است ندانم دل خرسند که دارم خرست با اول و ثانی زده مفتوح سیاه مست مستی را گویند و
انرا انباری طاقح خوانند مولوی معنوی فرماید بیت مست خرست ابروم از پی لوا العلاسم
ندارم از بلاتن نعل لا تلا تلا خرستر بفتح اول و ثانی و سکون سین و فتح تاء فوقانیه جانوران گزنده
را گویند چون شیر و ببر و پلنگ و گرگ و مانند آن مار و کژدم و غنده و امثال آن زرتشت بهرام
پژدو گفته بیت خرستر کشت آن بد کام با دام ز گوشندان زهر کام ناکام مرا اورا کف مینو
جای خوشنز کسی باید که کست او خرستر خرشن گیاه با اول مکسور بثانی زده نام گیاهی باشد که بیخ
ان شقاقل است وانرا خرس بسیار دوست میدارند وبعضی گفته اند که کزبرست و گروهی گفته اند
که کرفس بری و درین خلاف است و بتوبا دوقش و فوفالش و فرقه برانند که دوقش غیر است
وانرا او دا با و حربا بنرگویند و شیرازی بدران خوانند خرسلاک خربنده را گویند حکیم سنوزئی نظم
نموده بیت انچه بر پی خرسلاکانند همه دارو نیست که بکوم زود بمیرد بر تن خود بنوحه باز بنهای
جای گفته بیت خری خربطی خرسلاک بدی بد بد بدبت شیخ بدسیر خرغول و خرغوله با اول مفتوح
بثانی زده و غین مضموم و او مجهول گیاهیست که انرا شیراز مارزنک خوانند و در دوا بکار برند
و تخم ان بدوا ها بکار اید علی الخصوص در پاکیزه ساختن جراحات بی نظیر است و بعد از پاک کردن
پوست را بر و ناید و این خاصیت برگ انست و تخم انرا سائیده با گلاب گرم کرده بخورند جهت
امعا زیان است و در بیخ ان فواید بسیار است اما عمده انست که ریم را پاک کند لهذا انرا بفارسی
ریم ابیخ خوانند و بزبان سمرقند روف گویند و بعربی لسان الحمل و هندی خرب کلا یوسفی طبیب گفته
بیت باشد چو ضعیف باده ات لوم الدم ضعیف تو از ان زیاده گردد هر دم گر شربت زرک
اب غرغوله خوری دفع شود وزن مرض گردد کم خرغون با اول مفتوح بثانی زده مضموم
دوا و معروف نام شهریست خرسنگ سنگ بزرگ باشد هموار را گویند شیخ نظامی
فرماید بیت بخر سنگ عصیان خر السش کنند به سیلاب خون عرق آتش کنند خرش با اول مفتوح

بثانی مکسور خسنده باشد که بر کسی از زدی هزل و تسخر کنند و انرا خریش و خنده خریش نیز
گویند **خرشاد** با اول مضموم بر ارزه یکی از نامهای افتابست و انرا خورشید نیز گویند
حکیم روحانی گفته ~ کشته از فیض تابش خرشاد کوه در بیرم دبیرا باد **خرشته**
و **خرشین** با اول و ثانی مفتوح بشین منقوطه زده و تاء فوقانی و تاء مختفی در لغت اول
بمعنی خرامیده آمده و در لغت ثانی اول مفتوح بثانی زده و شین منقوطه مکسور
و یای معروف خرامیدن باشد حکیم فرقدی راست ~ بمیدان چو اغاز خرشین
نهاد در رفتن بر روی اعداد شاد **خرک** با اول و ثانی مفتوح هفت معنی دارد
اول مخفف خاک راست و ان خرمای خشک بود بسحق اطعمه گفته ~ نخود
کشمش و پسته و خرک میوه بس و قصب و انچه بپس رسید بیار دوم چوبی
باشد که بر کاسه عود و رباب و تنبور و امثال ان نهند و تارها بر زبران بکشند
سیوم نام دهی است از ملوک و اعمال سیاح و سرم که از مضافات شیراز
و با شیراز هفت فرسنج است چهارم تخته را گویند که گناهکاران و مجرمانرا بر زبران
بخوابانند و دوره بزنند پنجم سه چوب باشد که بر پای هرکدام غلطی تعبیه کنند تا اطفال
انرا بدست گرفته راه رفتن بیاموزند ششم سه پایه را خوانند که هر دو شر کارگاه را
بر زبران نهاده نقش دوزی کنند و انرا کارچوب نیز نامند هفتم تخته باشد
پنبه را که پنبه و دانه از ان جدا نکرده باشند بر بالای ان بگذارند و میل اهنی را چنانکه
رسم است بر بالای پنبه نهاده بدست حرکت دهند تا پنبه و دانه از پنبه جدا شود **خرکش**
با اول مفتوح بثانی زده و کاف مضموم بشین منقوطه زده کفشی باشد که بر بالای
موزه بپوشند و انرا خارکش و سرموزه نیز گویند و بتازی جرموق خوانند **خرکمان**
سه معنی دارد اول چوب پاره خم دار بدرازی کمان هرگاه که خوانند کمان حلقه را چله
کنند انرا اتشکاری کرده اهسته اهسته بر زبران دو چوب پارهٔ خم دار بدرازی کمان
هرگاه که خوانند کمان حلقه را چله کنند انرا اتشکاری کرده بکشند تا درست شود بعد از ان
بتسمه ببندند و یک روز همان طور بگذارند و روز دیگر چله کنند شیخ نظامی فرماید ~

تنی چون خرکمان ازکور نشینی ببرود وسنتش چوکیمخت از هندرستی دوم کمانی باشد که از
چوب سازند بجهت دفع سبع وحیوانات مانند شغال وروباه که بباغات بجهت خوردن
انگور وجز آن آیند وتیری دران کمان تعبیه کنند وبر سر راه جانوران در زیر خاک
پنهان سازند بعنوانی که چون پا بر زه آن نهند تیر از کمان جسته بر او خورده او را
هلاک سازد حکیم خاقانی راست ~ ز امتحان طبع مریم زاد بر چرخ دوم ~ تیر
عیسی نطق را در خرکمان آورده ام ~ سیوم کنایت از کار دشوار وبی نفع بود خرکوف
جنسی از بوم است که بغایت بزرگ باشد شاه قاسم انوار نظم نموده ~ عاشق
که سمند نبود خرکوف است صوفی که قلندر نبود موقوف است زاهد که تا یار سا بود
نامراد است رندی که نه شاهدش باشد فوقست خرگاه ماه و خرگام ماه و خرگه ماه
و خرگه مه هاله را گویند خرگوار با اول مفتوح بثانی زده وکاف عجمی مفتوح چوبی
باشد که بدان چارپایانرا برانند خصوصا خر را منوچهری راست ~ هست با حفظ
تو خط جنبان چون خطاب هست ~ با اقلام تو شمشیر بران خرگوار خرگوشک نام گیاهیست
دوای که بجهت دفع اسهال نافع باشد خرم با اول مضموم وثانی مشدد مفتوح سه
معنی دارد اول معروفست دوم ماه دی را گویند دانرا خرم روز نیز خوانند آورده اند
که درین روز ملوک عجم از تخت فرود آمدندی وجامه سفید پوشیدندی وبر فرش
سفید نشستندی وحجاب وپرده دارانرا برطرف کردندی وتشریف وضع را بار دادندی
وبامور رعیت مشغول شدندی ومزارعان ودهاقین با ملک بر خوان نشستندی و
مدعا که داشتندی بیواسطه غیر بعرض ملک رسانیدندی وملک برعایا گفتی که من
یکی از شمایئم وقوام زراعت وعمارت بشما بود وبما را از شما گریز نیست چنانچه
شما را از ما و ما و شما چون دو برادر موافقیم و با اول مضموم بثانی زده نام غرازی بود
آورده اند که چون سکندر ذوالقرنین فوت میشود در میان روم و فارسیان بر سر مدفن
او گفتگو میکنند فارسیان میگویند که هرجا که فوت شده همانجا دفن کنند ورومیان
مینمایند که هرجا که مولود اوست دفن باید کرد چون یکی از پارسیان مشاهده و ملاحظه

مینماید که نزاع بلندی می شود میگوید مرغزاریست درین نواحی که انرا حزم می نامند کوه بلند
دران باید رفت وسوال باید نمود بهرچه جواب اید بران عمل باید کرد این دانای بیکوف
نزاع این دو فرقه برطرف ساخت ابنهم درار نفسے بسبب اثبات حزم بود حکیم فردوسی
فرماید سه برفتند یونان بکردار غرم بران بیشه کش نام خوانند حزم بکفتند با پاسخ
چنین داد باز که تابوت شاهان چه واری دراز که خاک سکندر بابکندرست که او
کرده بود فرکاری که زلیست خرمک بااول مضموم وثانی مفتوح و میم مفتوح مهره باشد
که بجهت دفع چشم زخم از کردن کودکان بیاویزند داو را خرمک بواو معدوله نیز کویند
خرمگاه و خرمکه بااول مضموم وثانی مفتوح مشدد بمیم زده خرگاه را کویند سیمش
جنبدی راست سه از علو همت فروش خرمگاه قدرت : خیمه قدرترا براوج اولی
زده خرموش نوعی از موش است اندکی از خرکوش کوچکتر باشد وکربه انرا نتوانند
کرفت بلکه بسیار باشد که باکربه جنگ کند وغالب اید وانرا بهندی کهوس کویند
مولانا مطهر کوهی در صفت بانوی خود کفته سه بانوی هست مرا در خود جرذوک
صفت کش زخرکوش نمونه است وزخرموش نژاد خرنای کرنای باشد سیف اسفرنکی
راست سه بای کوید سپه بر چم چو زند راه بقا : جنگ شیر وعلم ولحن سرود خرنای
رضی الدین نیشاپوری راست سه انزمان روز که مشاطه مانند ظفر : سوی دار خون
چنان لشکر شمشیر ارای : مرددر هم جهد از غایت فرطه کینه است برهم فند از هیبت
بانگ خرنای خرمن بااول مکسور خوشهای غله را کویند که بعد از ورد کردن توده سازند
وهنوز دانه از کاه جدا نکرده باشند مولوی معنوی فرماید سه هم بخرمن ریخته کندم
بکاه امیخته : از نسیم باد جان که را کن از خرمن جدا : وبطریق استعاره توده هر چیز را
کویند حکیم انوری کوید سه خالی مدار خرمن النش زدود عود : تا در چمن ز بنفشه کافور
خرمن است خرمیخ بااول مفتوح بثانی زده ومیم مضموم بنون زده وجیم دو معنی
دارد اول خرمگس را مانند چه منبخ مگس باشد حکیم ازرقی فرموده سه ای تیغ تو
منتنک حسود وت از غبخ : بانور نور خشن نوردستان خرمنبخ : باد از رخ حاسدت

بر نجیده و زرد سر بر طبقی نهاده بهشت چو ترنج دوم بمعنی مفلوج آمده خرنده بااول و ثانی
مفتوح گیاهی باشد مانند اسنان خروسک و خروسه بااول و ثانی و واو مجهول و شین
مفتوح بکاف زده دو معنی دارد اول نام جانوریست سرخ رنگ که در حمامها پیدا شود
انرا ابزو نیز خوانند دوم گوشت پاره بلند بود که بر لب فرج زنان بود خرده بااول
و ثانی مضموم و واو مجهول خروش باشد شب از روز بسیار گذشته ستوه نشد
بر اغش چو بر خرده خروک بااول مکسور و زاء مضموم و واو معروف نام گلیست سرخ
رنگ که چون نیر اعظم بسمت الراس رسد بشکفد و انرا خیرو نیز نامند و معرب ان
معرب ان خروع است و بتازی گویند خروج بااول و ثانی مضموم و واو مجهول و جیم عجمی
خروش باشد استاد رودکی راست سکالیده جنگ مانند عوج * تبر برده بر سر
چو تاج خروج خروک بااول مفتوح و ثانی مضموم و واو معروف نام گیاهیست که زنان
بجهت زیاده شدن شیر بخورند و نیز سرگین کرد انرا گویند و بتازی جعل گویند
بااول و ثانی مضموم های مفتوح مرجانرا گویند خروبه بااول و ثانی مضموم و واو مجهول
دو معنی دارد اول بمعنی خروسک است که مرقوم شد دوم جانوری باشد که صیادان
بر دام به بندند تا جانوران صحرای فریب خورده در دام افتند و انرا خرسه نیز خوانند
و بتازی بلواح و بهندی مله گویند خرویله بااول مفتوح بثانی زده و واو مکسور و یای
مجهول او را اگر یه پس بلند است خره بااول و ثانی مفتوح و اخفاء ه سه معنی دارد اول لای
شراب و گل نیز چسبنده امثال ان باشد و انرا خرو نیز خوانند حکیم ناصر خسرو
فرماید گر تو بخواب و خور بدهی عمر همچو خر برجان تو دباک * چو بر خره شود خره
دوم پهلوی را گویند هم او گوید باز بره تو خره کرده است ای شده چو گاو تب
تست در بره بار * کمال اسمعیل راست گر تو خری نزار خری * هیچ قفس نیست
نام بخرواره و خره سیوم اسفل هر تخمی را گویند که روغن از ان کشیده باشند و انرا
کنجال و کنجاره خوانند و بهندی کهل نامند * و مردم فقیر و غریب خره بادام و کنجد و امثال
انرا با خرما بخورند بسحق اطعمه گفته لوزینه همانم که به هیجد سر از ما تا در عوض او خره

آفتاب لم

خرمابه رستم ❊ و با اول مفتوح و ثانی مضموم و اظهار ها نور باشد زرتشت بهرام فرموده
❊ خره ارزدی شان افزون برآمد ❊ تو گوی که آفتاب انجا برآمد ❊ هم او گوید ❊
بخلقان بر ببخشود ایزد پاک ❊ که نفرستاد از بهشت خره پاک ❊ و با اول مضموم و ثانی مفتوح
و اخفاء ها دو معنی دارد اول انکه علامت دوانی در شرح هیاکل آورده که خره نوریست از
الله تعالی که فایض شود بر خلق و خلایق بدان ریاست کنند و بعضی بر دیگران بوسیله نور
قادر شوند بر صنعتها و حرفتها و انرا خوره با واو معدوله نیز گویند و ازین نور انچه خاص باشد
بپادشاهان بزرگ عالم و عادل انرا کیان خره و کیان خوره خوانند دوم حصه باشد
از پنج ملک پارس حکمای فرس ملک فارس را به پنج حصه قسمت نموده هر حصه را
خره نام نهاده اند برین ترتیب اول خره اردشیر دوم خره داراب چهارم خره شاپور
پنجم خره قباد و انرا خوره با واو نیز نویسند و کواره هم گویند حکیم فردوسی بقید نظم
آورده ❊ زهرها به زهری بدو لیدیر ببر و بند با خره اردشیر ❊ با اول و ثانی مضموم
و اظهار ها خوش باشد و انرا خرده نیز خوانند حکیم ناصر خسرو نظم نموده ❊ خود
بس ارزوی تن مرد ❊ چون خره بدبزرگ ماکیان ❊ هم او گوید ❊ سر دماریک شده
ای تور سپیده دم دین خره عرش ❊ هم اکنون نکند با بکنمار **خریش** با اول و ثانی
مکسور و یاء معروف بمعنی خراس است که مرقوم شد با اول و ثانی مکسور سه
معنی دارد اول نام کلیست زرد رنگ که میان ان سیاه باشد و انرا خیری و همیشه
بهار نیز گویند این بمعنی است **خری** رونق و زیب گرداد و کنون طرف چمن از خری
و خطمی و ریحان و یاسمن دوم بخش و نام مبارک باشد حکیم ناصر خسرو نظم نموده ❊
باز همایون چو جنید گشت خری ❊ جنید شوم حری همایون شد ❊ سیوم الوانرا مانند **فصل دال در**
با اول مفتوح و ثانی مکسور سیفت معنی دارد اول معروفست دوم دره کوه باشد عبید الواسع
جبلی گوید ❊ ابا میری که از گرز و سنان تیغ بیکانت ❊ بود پیوسته اندر سینه و در دریا و
کوه و دره ❊ هزبران را شکسته تن نهنگانرا کشیده دل ❊ پلنگانرا گسسته دم گورانرا بریده سر
سیوم بمعنی کرت و مرتبه بود عبید الواسع جبلی گوید ❊ گر گیتی بکردانند رخ از احکام

او یکره • و گر گردون بگرداند سر از فرمان او یک در • ز بیم او بیک ساعت و زین باطل شود
ارکان • ز تیر بس او بیک لحظه از آن زایل شود محور • چهارم بمعنی باب بود که در کتابها می نویسند
چنانچه کتاب در احکام دین زرتشت بهرام گفته • همی آنکه یکی در زوستا و زند بخواند
دبر او در بانگ بلند • پنجم بمعنی نوع و جنس آمده در یوسف زلیخا حکیم فردوسی • من از
هر دری گفته دارم بسی • شنیدند گفتار من هر کسی • ششم بمعنی درون باشد چنانچه در خانه
رفت • هفتم دریدن و امر از دریدن باشد • دراره با اول مفتوح عروب را گویند و آن را
کسنجان و غلتیان نیز نامند و بهندی بهروه خوانند بندار رازی نظم نموده • دشمن آل
علی دانی کیست آن پدر کسنجان مادر خوش است کمال اسمعیل نظم نموده • بهیچ نامه و
ورقه سلام من بتو ننوشت زهی دراره زن روسپی و لوطی کار • و در غزل دو کسی را گویند
که بدان نسیم بر سیند • درانک با اول مفتوح نام دریاییست که آنرا بنو بانی علاد طغان خوانند
آورده اند که مقام فرشتگان است • دریاجری را گویند که بان احتیاج و آنرا دریابست
نیز گویند • دربی و در بهی با اول مفتوح بثانی زده فرباید مکسور و بای مجهول بمعنی نخست
دربست که مرقوم میگردد سیف اسفرنگی راست • مبلاد هرگز باشد بی سایه
خلافت • سر بالش را ببیند از فیض روی مجری • از اولیای دیده حیدتو و در طریقت
از جامه خضر زو بر جامه نو دربی • حکیم سوزنی فرماید • سبه کلیم خری زنده جل بستها
کنند • که زنده کیش نه دربی پذیرد و نه رفو • درازخوان و ستارخوان باشد و آنرا کندوری نیز
گویند سبحی اطعمه راست • درازخون برازمانی کند می آید که در مقابله راه کهکشان
آری • درای چهار معنی دارد اول جرس باشد دوم بمعنی گفت و امر از گفتن سیم درای
بمعنی گوینده بود او ستاد فرخی نظم نموده • کسی که زار درآید بدر کهی نه شود • که جرب
گویان انجا شوند کند زبان • سیوم امر از درآمدن باشد حکیم انوری فرماید • گفت ما خلق
زواز ضمیر بردار • مرحبا بر بکلد خواجه فرقد • ای درای • چهارم سنگ آهنگران باشد حکیم
فردوسی گفته • از آن دوست کاهنگران پشت پای • بکوبند هنگام زخم درای • درازدم
سگ را گویند حکیم خاقانی در قصیده گوید • ببر برزگی خداوند من که بودی شان

درازگوش

درزرکوش و ندیم و درار درازنا محل وزاری را کویند شیخ سعدی راست ◦ نوحه و غم خوری که در وی
زوصال یار برای دل که شبی ندیده باشد درازنای قاضی نور صعبانی گوید ◦ درازنای زمان
بطول انجامند ◦ بلارک تیغی اگر بسر زمان آید دربند قلعه باشد عموما قلعه نزدیک شروان باشد
خصوصا وانرا باب الباب و باب الابواب نیز کویند حکیم ازرقی فرماید ◦ بدربند جستان
اوکرد مثال کرده بدجید زبه خیر حکیم زجاجی راست ◦ بهر جای دربندها کرد شاه
برآورد برجش بخورشید ماه ◦ دریه با اول مفتوح بثانی زده و بای عجمی مکسور بها زده و بای
عجمی سه معنی دارد اول پارچه را کویند که برجامه بپیوند نمایند وانرا پینه نیز خوانند این مضمونرا
امیر سنجر نظم نموده ◦ فقیر جستم که از اسباب تعلق برهم ◦ نه که بر بنشینم و برخرقه
خود دریه زنم ◦ دوم تیازی رقعه را مانند اورمردی در مدح یکی از اولیاء الله گفته ◦ ای
بهاری که ابر زنده تست ◦ شمع عرفان بمهرت افروزم ◦ که بدرد ز برق آن زنده دریه
ازمهر و مه برافروزم ◦ دوم عفو بود ◦ سیوم ناپیدا باشد ◦ دریسه و درخت جانوریست
که درخت را سوراخ کند و سبز رنگ باشد وانرا سبزک نیز خوانند بهندی کتاس کویند
درخت دانا درختیست که بهر جانب که افتاب بگردد برکهای آن رو بجانب افتاب
کند و در بعضی از فرهنگها نوشته اند که درخت و فواق باشد حکیم خاقانی راست ◦
اگر بسرو رسی درخت دانا شدم چه باک ◦ کاقبال از درخت کند واختیار کرد ◦ اسیر الدین
اخسیکتی گوید ◦ باصطباح تو ممکن بود بباغ زمانه که تخم بقله حمقا شود درخت دانا
درخش با اول و ثالث مفتوح و در بعضی جا با اول مضموم و ثانی مفتوح نیز تصحیح نموده اند
چهار معنی دارد اول برق باشد مثال شیخ نظامی ◦ کشاده دو دستش چو روشن
درخش ◦ یکی تیغ زن یکی کنج بخش ◦ منوچهری فرماید ◦ اگر درخش بهاری زتیغ
تو جهدی ◦ زخاک کوهر الماس زدیدی نه کیاه ◦ دوم فروغ چیز را کویند حکیم فردوسی
فرماید ◦ درخشان و رخشان چو سنجش و تیر ◦ دو لب شان درفشان چو شهد و
شکر حکیم اسدی نظم نموده ◦ درخشان شده تیغها نیم شب ◦ چو زنگی که
بگشاده از خنده لب ◦ سیوم نام آتشکده ایست که در شهر ارمینه بوده ممالک ارمینه

و آتشکده در خش و شهر شیراز راس مجوس است که او را راس البغل نیز نامند و در باهم
یعنی باو منسوب است چهارم دهی است از فانی و قهستانی که انجا گلیم خوب بیافند درخشه
با اول مضموم بثانی زده و خاء منقوط مضموم زنبور سیاه باشد درد ار با اول مفتوح
نام درختیست دردست با اول مفتوح و ثانی مکسور نام محله البیت از محلات خیابان عبید
الرزاق بنظم آورده ع دی بکذشتم چو بنهشان برور دشت از بوی کلاب و مانع تر گشت
گفتم چه حالت است گفتند دم زان زخ سرو قامت اینجا بگذشت درده با اول مضموم بثانی
زده و دال مفتوح بهاء زده دردی شراب و آب روغن و امثال آن باشد مولوی معنوی فرماید
ع گر زحمت تو برده ام پنداشتی من مرده ام ◦ تو صافی و من درده ام نی صاف و دردی خوار شد
دردمن با اول مفتوح بثانی زده و دال موقوف دردمند باشد درزن با اول مفتوح بثانی زده
و دال موقوف دردمند باشد درزن با اول مفتوح بثانی زده و زای منقوط بنون زده سوزن
بود حکیم خاقانی فرماید ع چو منوچک درزن ترسا بود چرا تار روای او بدرزن در آورد و م
هم او گوید ع توی خاقانیا سیمرغ اشعار ◦ ببرین کرکس شعاران بال بشکن ◦ دهان ابلهان را
دار ند بر دوز ◦ بر دست ابلهان دار ند برکن ◦ برای آنکه حر از آن که حرز ◦ کنند از خسلت روباه درزن
درزه با اول مفتوح بثانی زده و رای منقوط بهای زده دو معنی دارد اول خار و خاشاک را
گویند چنانچه توده و بسته رنگ را خامه خوانند حکیم انوری در صعب راه گوید ع بکوهسار
بیابان اندر آوردیم خمار کاف بیابان بورد که گویا ان چو بسته بسته درو درزهای خار و خشک
چو پاره پاره درو خامهای رنگ روان دوم بمعنی درار درسار و درساره با اول مفتوح
بثانی زده و شین و رای مفتوح دیوار یرا گویند که در پس قلعه و حویلی و محوط نهند تا در
نمودار باشد و آنرا بهند دیو دهی نامند و پرده را نیز نامند که از پس در او بیزند و این
مرکب از دست و ساره که معنی پرده آمد و چنانچه معنی ترکیبی درساره در پرده باشد هم او
او گوید ع برکند باب در خیبر و روست درسار قلعه او ربض پاره بر افکن مولوی معنوی
فرماید ع مانند موران در جهان گشتند در طاس نهان ◦ زان رخنه خوبان را جهان
در شد در درساره درست با اول و ثانی مضموم بشین زده سه معنی دارد اول بسعرو خشت

و دوم تنها را

دوم تنکه زر را کویند که باشرفی اشتهار دارد کمال اسمعیل فرماید ~ چون صبح بار کرد دو زبانرا
مدح تو جز بخشش درست منورش ازو دهان نهاد رفیع الدین فهستانی راست ~
جوبی حبابی جو وشش ازین سبب بنود ؛ درست مغزی آفتاب در میزان کمال اسمعیل فرماید ~
ببین کبودی این کیسه شهر که او ؛ بیک درست چنین تیز میکند بازار هم ؛ از محک شب تیره کرد دس
روشن درست منور بشش را چکونکی عیار سیوم صحت و تندرستی را مانند حکیم ناصر خسرو راست
~ سود مند همه خلق جهانرا چو شکر ؛ جان من باد فداشان که طبع شکر اند ؛ ان شکر
نفع همیکرد به بیمار درست و شمش ؛ دو دوست زرشان همه نفع می برند هم او کوید ~ باید نسال
همه رشیم بمحنت و رنج نه شادی درم نه درست نه بیمار درسته با اول و ثانی مفتوح عقوبا شد
رضی الدین لالامی فرزونی راست ~ نه نیکو کند جرم مجرم درسته ؛ کند فصل حق درد منداز
رشته درسن با اول و ثانی مفتوح نوعی از خیار باشد که انرا کلوننده و درشتی نامند
و با اول و ثانی مفتوح بثانی زده بابلکا دسیانرا کویند حکیم خاقانی در صفت براق کوید ~
جای و خلقش ؛ نه زین کهن درش ؛ از خوشه چرخ و کوشه عرش ؛ درغال با اول مفتوح
بثانی زده امینت و آسایش باشد استاد رودکی فرماید ~ ای شاه بنی سیرت
ایمان بتو محکم ای میر علی حکمت عالم نبود درغال درغاله با اول مفتوح بثانی زده لام
مفتوح و ها مختفی راهی را کویند که از میان کوه بکذرد درغم با اول مفتوح بثانی زده و عین
مفتوح دو معنی دارد اول نام موضعیست که انجا شراب خوب شود حکیم سوزنی فرموده
~ شراب درغم کر جام شادی ؛ روز غم نور کیرد تا در شام دشمنش فخری راست ~
کسی را که درغم شب دل ؛ هر که در هم شب کشادش زد هم شب ؛ دوم پرده ایست از
موسیقی که هر چند کسی را غم اندوه فرو کرفته باشد مجرد شنیدن ان بشادی مبدل کردد
بوسلیک نظم نموده ~ بجان مستوقم درغم که مطرب اکر درغم سراید غم فزاید درعلیکن
با اول مفتوح بثانی زده و غین منقوط مفتوح بلام زده و یای عجمی مفتوح و کاف
مفتوح بنون زده دریرا کویند که بشش بجزه باشد چه علیکن بمعنی بجزه آمده درفش
با اول مکسور و رای مفتوح بفا زده پنج معنی دارد اول معنی معروفست دوم علم را کویند که روز جنک

وارندو نشان نیز خوانند حکیم خاقانی گوید ای بتو صاحب درفش چتر فریدون ملک
وی بتو طالب نگین سلیمان و دین • اوستاد معزی این دو معنی را نظم نموده شاهی که بزرم
کاویان داشت درعش کر زنده بتودش تو بردار و کفش ای کرده دل خصم خلاف تو بنعش
مست دل خصم و خلاف تو درنس سیوم برق بود چهارم بمعنی درخشیدن هر چیزی باشد انرا
درفشان و درفشیدن نیز خوانند حکیم اسدی این دو معنی را بنظم آورده درفشان
درخشان بهم تیغ و میغ جهان شعله میزد که درخیک تیغ • پنجم فوطه را نامند که برزبر دستان
دخود که انرا ترکان دولته گویند حکیم فردوسی گوید همه روی اهن گرفته بزر درفش
بسته بر خود بزر درفتنه بااول و ثانی مضموم درفنجک بااول مفتوح بثانی زده و فا مفتوح
بنون زده و جیم مفتوح بکاف زده حکما گفته ماده سوداوی و سببیت که خواب بسبب الا ماده
چنان نماید که شخصی مهیب باجانوری موذی قصد او دارد و او قدرت بر دفع ان نیست
و نه قوت قرار از پیش ان و عوام گویند که دیوی شب که در خواب مرد را فرو گیرد و انرا
فرنجک نیز گویند و بتازی کابوس • و عبد الجنه نامند درگر بااول مضموم بثانی زده
و کاف عجمی مفتوح براء زده و رود کر باشد حکیم فردوسی فرماید بفرمود تا در
کران او زنند سر آواز خونی گران آورند • یکی نغز گردون خونی بساخت بگردانند از سر
چو بهادر بساخت درک بااول و ثانی مفتوح بکاف زده دستار باشد و در بعضی
از فرهنگها بمعنی دستارچه مرقوم است استاد رودکی بنظم آورده ای طرفه
خوبان چمن ای شهره دری لب را لب بر درک مکن پاک زمی • شمس فخری راست
توی حقیقت معقصود خلق بعد رسل • بران شهی که بنازند خود کله از درک و کلاله
و درکلاله بااول مفتوح بثانی زده و هر دو لغت باکاف عجمی بالف کشیده در لغت
اول و بکاف مضموم در لغت ثانی پیچ باشد و در بعضی از فرهنگها مرقوم است
که ابی را گویند که از ناودان بپیچ بسته باشد درم که او را بضرب را گویند خواجه عمید
لومکی راست ربوده صبح در شب ستاره خالی ماند • ورم گرای فلک همچو
کلبه قلاب درم کر بصراف را گویند درک و درکیه بااول مکسور بثانی زده جامه پیشواز

کوتاه استین وکوتاه بالا را کویند وانرا براک ونزلک ونزلیک نیز خوانند نجیب الدین
خرباد قانی نظم نموده بیت تا بر نهاد عالم بر قد روزکار * دوزد فلک قبا چه دوران جابکی
باد اقبای ملک ببالای قد تو * وانکه بر برد امن جامه تو ورلکی درنه بااول مکسور بثانی زده بنون
مفتوح تیغ را کویند درند بااول وثانی مفتوح بنون زده شکل وصورت وشمایل باشد درنک
بااول مکسور وثانی مفتوح بنون زده پنج معنی دارد اول وقت وساعت بود حکیم
سوزنی فرماید بیت از ابر پنج زده بشاهد نظر کنی * چو صوفیان برقص ودرای همان درنک
هم او کوید بیت کر لطف ومردمیت بمردم کبار شد * مردم کیاهی مردم کردد همان درنک
دوم بمعنی ثبات وارام * وباخر آمده سیوم اخرت را کویند این دو معنی را حکیم فردوسی
نظم نموده بیت چو سازی درنک اندرین جای تنک * شود تنک بر تو سرای درنک
چهارم بمعنی رنج ومحنت باشد وانرا درنک وادرنک نیز خوانند استاد فرخی نظم نموده
بیت فلک چون غلبه خویش ستاره زان دارد * که بید درنک بود بر دری بستاب * پنجم
صدای را مانند که از نواختن تار ساز ودرنک وناقوس وشکستن چینی وابکینه وامثال ان بر اید
شیخ ابوسعد ابوالخیر راست بیت از باده رخ شیخ بزنک آوردن ناقوس بکعبه در درنک
آوردن * اسلام بجانب فرنک آوردن نتوان نتوان ترا بجنک آوردن درواه و
درواره و دروا بااول مفتوح بثانی زده این سه لغت مترادف است بمعنی
اول کشته وسرکردان را کویند حکیم خاقانی فرماید بیت زهروان خون افتاب ازاد
وخندان رفته اند * من چرا خون وزه سرکردان و دروا مانده ام دوم جزئی ضروری
وانرا درباد ودربانت نیز خوانند حکیم اسدی فرماید بیت زدروای ما هرچه بایست
تیر کوشست بر باره کنج وجز مولوی معنوی این هر دو معنی را منظوم ساخته بیت کر سر
انرا سر دواسه سر نکون تا نرا دروا شتی * سیوم بمعنی نکون وآویخته آمده کمال اسمعیل
این منظومه را بقید نظم آورده بیت ای که از بر سر نبود دلم اندر دواست بیت
یکسر موی ترا هر دو جهان نیم بهاست حکیم خاقانی فرموده بیت چه انکر ماند از ان آتش
کروقتی خلیل الله دران افتاد دروا * امیر معزی راست همی چو کوه نماید سمند با دو کش

زبان کوه مخالفان کاه اند کنند آتش شمشیر خان ز ایشان فروز * ز هول این اژدهفت تالی
وا هند ز نیم آتش منعش که بر شود بفلک * ستارگان همه در برج خویش در وا هنده باد اول
مضموم نام پادشاه هندوستان بوده است **درواخ** با اول مفتوح بثانی زده پنج معنی دارد
اول حالتی را گویند که کسی از بیماری بر آمده بصحبت کامل رسیده باشد و آنرا نقاهت خوانند
حکیم ثنای فرماید * کرده خصمان برو جهان فراخ * تنکتر از درونه درواخ * دوم شجاع
و دلیری بود ابو الفرج رونی گفته * با حفظ تو گستاخ نکرد و یکتای قضا بر عیال ملک
با امر تو درواخ نکرد شیر فلک اندر غزال ملک منصور شیرازی راست * فلک خباب
عطارد بنان مهر ضمیر * زحل مراتب و مه رایت و اسد درواخ * سیوم بمعنی محکم مضبوط آمده
چنانچه پیر هرات خواجه عبد الله انصاری قدس الله سره العزیز در طبقات خوزده که ستودان
سخن نیکان و پیران و احوال ایشان و دل مریدان را ترتیب باشد و قوت عزم
فزاید و در ارادت الله تعالی ثبات باد و بر ملا امتحان آرد و بدرویشی و ناکامی قدم
فشارد تا عزم مردان یاد دوست در ولایت درکن درواخ زند و امراد و ب و سیرت
ایشان اوگرد و در همین کتاب از ذو النون نقل نموده که گفت وقتی که کس با وی
بضاعت نو تر است او بود و درد تو با دارو ی او موافق بود و امن او درواخ دارد
چهارم درشتی و غلط بود پنجم بمعنی یقین که ضد گمان باشد آمده چنانچه اگر گویند که گمانم
بفلان درواخ است مراد آن باشد که گمانم بفلان درست است **درود** با اول و ثانی
مفتوح واو معروف سه معنی دارد اول بمعنی صلوة آمده و آن از حق تعالی رحمة الله و از
ملایکه استغفار و از ایشان دعا و از بهایم و طیور تسبیح بود شیخ سعدی نظم نموده *
هزاران درود و هزاران سلام * ز ما بر محمد علیه السلام * دوم بمعنی درود کردن آمده
حکیم فردوسی گفته * اجل تیغ الماس آورده است * درود ترا داس پرورده است
سیوم نام روز پنجم است از خمسه مسترقه سالهای ملکی **دروش** با اول مفتوح و ثانی
مضموم و واو مجهول نیشتر باشد که حجامان بدان رگ بگشایند و آنرا نشتر و دست
و کلک نیز خوانند و تبازی مصنع نامند با واو معروف در زبان تازی ورع دن را گویند

وبااول مکسور ورای مفتوح در جمیع معنی بادرفش مترادف است **دروک** بااول وثانی مضموم
و واو معروف هیزم باریک باشد و مخفف درودکر باشد حکیم خاقانی در مدح بدر
کوید نوح درودکر نبود کر بدر من بدی قنطر ببستی زچوب بر سر طوفان او **دروف** بااول
مفتوح نام شهریست از خراسان که مابین سرخس و ابیورد واقع است بااول وثانی
مضموم پیمانه غله را کویند بااول بثانی زده وواو مفتوح بنون زده دو معنی
دارد اول پهلوان بود از پهلوانان ایران دوم اسم داروی ست و بااول مضموم بزمذهب
و خالق بود این معنی از کتاب زند مرقوم شد زرادشت بهرام کفته درود از ما بهندمن
خردمند که دو رست از راه وایمن در وند **درونه** بااول مفتوح وثانی مضموم و واو مجهول
بنج کیاهیست دوای که بسیه بکردم باشد وانرا معرب ساخته درونج عقرب خوانند
و بااول وثانی مضموم که بکمان نداف بود وانرا کودک نیز کویند استاد رودکی فرماید
سپید برف براید که کوهسار سیاه وچون درونه نداف سر و بوستان ازدی
کمال اسمعیل نظم نموده برسد بر شرف قدر تو هر ساغر تو خاطری دارد نظامی
در بانی صاف لفظ توس ارچه بود سایل نام مرد د شیوه قوس قزح هست
درونه نداف فخر کرکانی راست سر سرو قدش شد بازکونه و تا شد بشت
او همچون درونه **درویزه** بااول مفتوح بثانی زده و واو مکسور و یای مجهول و زای عجمی بمعنی
زوه کدای باشد وانرا دریوزه نیز خوانند شیخ نظامی فرموده بنبه پراکنده جو کل
کوش تو نرکس حشم ابله موش تو خنده بدریوزه بوش آمده وعده بدروازه کوش آمده
امیر خسرو کفته فزوغت در کدامین ذره بیوست که زد درویزه خورشید مست
بااول وثانی مفتوح دو معنی دارد اول نی تشدید در آمد و ابتدای کوه باشد چنانچه
کویند بدره رسیدیم و با تشدید شکسته بود حکیم ناصر خسرو فرماید کرک از رمه خوران
درمه در کیا خوران هر یک بحرص خویش همی کند دره حکیم سوزنی فرماید ده مرغ تو تنها
خوردی دره کاوی نیره انبار تبا باید و بااول مضموم بوست جند باشد که بر هم دوخته
کناهکاران را بان بزنند و کاه نقاره و طبل بازیدان بنوازند ملک الشعرا الحم روجی کفته

همیزوند مرا خواجگان سنگین دل خورده بروبال عهد نیک بر سندان درهام بااول مفتوح
بثانی زده بمعنی درهم باشد وان زریست رایج درهشته بااول مفتوح بثانی زده و بهای
مکسور شین منقوط زده جود و عطا بود شاعر گفته ~ بکه دارد عطا و درهشته درزمانه
نه از نه درهشته دری بااول مفتوح وثانی مکسور دو معنی دارد اول لغتی باشد از پارسی
باستانی و در تسمیه سه وجه بنظر رسیده وگروهی بفصیح تعبیر کرده اند و نیز گفته اند هر
لغتی که دران نقصانی نبود دری باشد مثلا از اشکم شکم و ابرو و رو و بگو دری باشد
و دیگرانه و بعضی بیان کرده اند دری لغتی باشد که سکان چند شهرها ان بنطق نمایند
و ان شهرها بلخ نامی و مرو و سیهجان و بخارا بود و فرقه اورده اند که زبانی که مردمان درگاه
کیان مان متکلم میشده اند دری نام شد شیخ نظامی نظم نموده ~ مغنی درخروش
بازکرده غزلهای دری اغاز کرده دوم نوعی از کبک باشد که انرا کبک دری گویند
خوانند چه بهترین لغات پارسی دریست چنانچه در مقدمه کتاب ذکر نموده شد حکیم
سوزنی فرماید ~ بری دیدار حوری نارون قد دری گفتار حوری یاسمن خد درباب
دو معنی دارد اول دریا باشد شیخ فریدالدین عطار باشد تو حل خواهی شدن در اب معنی
اگر هستی یقین درباب معنی فخر گرگانی راست ~ عدیل ماهیان باشیم در یاب که همچون
ماهیم هموار در یاب دوم امر از دریافتن باشد حکیم قطران نظم نموده ~ به بیشگاه بزرگان
کرت نه بگذارند فقیر باش زمین بوش استان دریاب دریغ بااول وثانی مکسور و یای
مجهول کلمه باشد که در محل حیرت و تاسف گویند دریکان بااول مفتوح بثانی مکسور و یای معروف
نوعی از اعمال واشکال نجوم باشد و معرب ان دریحان است درالواس بااول مفتوح بثانی
مکسور و یای مجهول چهار چوب در را گویند و بهندی چوکهته خوانند استاد رودکی گفته ~
در دراز و درالواس فرو گشت برایدبیم است که یکبار فرود اید دیوار درلوینه و دریوزه
بمعنی دریزه است که مرقوم شد حکیم سوزنی فرماید ~ کنون لغاری قلتبان ران در بدبن در
همبرو چون گدایان تو بر دریز مولانا عبدالرحمن جامی نظم نموده ~ ای خدا کمترین گدای
توام شی الله زبان بدر تو تره درلویش درویش را گویند حکیم سوزنی فرماید ~ ای بخلوت

بخلق سروس مهتری خود و زر و دانش کوشش ** بتو نگر دانی و کف جواد ** نخوی ماند
در جهان در پوشش فصل زاء منقوطه زر دو معنی دارد اول معروفست دوم پیر کهن سال را
گویند و زال پدر رستم را زال زر بدین اعتبار گفته که با موی سفید از مادر متولد
شد شمس فخری گفته بیت تا که گیتی ز گردش خورشید ** گاه باشد جوان و گاهی زر
رستم عدل زال شان بادا ** بنبه در گهی تو از پی زر ** استاد فرماید بیت یکی به بیتر
نگنند نشان زرش بتو ** یکی لعبتیه در بدن لبان رستم زر زراب دو معنی دارد
اول نام کوهیست در نواحی بغداد ** دوم کنایه از شراب زرد بود زرالست و زرادشت
و زرادهشت و زرتشت و زره تشت و زردست و زردهشت و زره دشت
این همه نام زرادشت است که در فصل زاء منقوط از باب الف مرقوم شد زراج بااول
مفتوح زرنک را گویند زراجه نام یکی از پهلوانان ونکبار است که بهمراهی یلنگر پادشاه
زنگیان بجنگ سکندر ذوالقرنین آمده در روز اول هفتاد رومی بقتل رسانید آخر الامر
سکندر خود بمیدان او درآمده بیک گرز دمار از او برآورد زراسپ بااول مفتوح
بثانی زده نام لهراسپ بن بودراست که خواهر کیو در حباله او بود زراغنک بااول
مفتوح و غین مفتوح بنون زده و کاف عجمی بمعنی دوم زراغن که بعد ازین مرقوم
میگردد شمس فخری بنظم آورده بیت ز فیض ابر دست الحیوان ** برآمد از زراغنک
زراغن بااول مفتوح دو معنی دارد اول فواق را گویند دوم زمینی که در و هیچ چیز پیدا نشود
بوسلیک راست بیت زمینی لسنجی زراغن چو سنگ ** نه ارام گاه و نه آب گیاه زرافین
بااول مضموم حلقه باشد که بر چارچوب در نصب کنند و زنجیر بران اندازند تا در گشوده نشود
وانرا زرافین و زورفین نیز گویند زردک زنک ستفاقل زرده بااول مفتوح بثانی
زده چهار معنی دارد اول اسپی را گویند که رنگ آن زرد باشد شاعر گفته بیت زرده شام
نقره خنگ سحر چرخ را ریز ران نبالیستی دوم نام کوهیست که گاه نقره در وست سیوم
خلطی باشد از اخلاط اربعه که آنرا بتازی صفرا خوانند چهارم زردی میان تخم مرغ آنرا
گویند بنذره و زرد هفتی و زرده هفتی و زرده هفتی و زرده پنج و

شرح این شش لغت ان شاء الله تعالی در ذیل لغت ده دهی مرقوم خواهد شد زرساو شرح
این لغت در زریر لغت ساده مرقوم شد زراده بااول مفتوح نام پهلوان ایران است زرالود
باالف مکسور و یای مجهول نقاب باشد حکیم سوزنی فرماید ◦ نقاب شام بر افکند نوعروس
ختن: چو ترک من که توران برافکند زرالو زربان و زرفان و زریان بااول مفتوح بثانی
زده دو معنی دارد اول پیر فرتوت را گویند دوم یکی از نامهای حضرت ابراهیم علی نبینا و
علیه السلام است زرتلی زر را گویند و انرا بتازی ذهب خوانند اثیرالدین اخستکی گوید ◦
نرگس فرو تخت تاجی بر سر نهاد: قبه زرتلی بر فرز سیم مذاب زرجامی نام نوعی از انگور باشد
زرخ بااول مفتوح بثانی مکسور کبک باشد زرخو بازای مفتوح نام گیاهیست که در باغها
بروید گل زرد خوشبوی باشد حکیم ناصر خسرو فرماید ◦ از زه چشم سوی منکر اندر
بوستان: ای برادر تا بدانی زرد خوار سنبلید زردشت بزرگ و زروان بزرگ
و زرهون این هر سه نام از نامهای حضرت ابراهیم است و این اسامی پهلوی است زرستی
هیری زر خالص را گویند زرنک بااول مفتوح بثانی مکسور دو معنی دارد اول معروف
و انرا بتازی ابنرنارس خوانند دوم نام گلیست خوشبوی و بعضی از فرهنگها مسطور است
که از گلهای هند است حکیم اسدی نظم نموده ◦ هم چهره کاو چشم زرنک آب تند
رخ هر یک را ابر سرشک زرغنج بااول مفتوح بثانی زده و عین مضموم بنون زده
نام گیاهیست بغایت بدبوی که از چین دست بسته آورند و انرا حلبه حبشی خوانند
برگش ببرگ سداب ماند خاصیت وی اینست که دفع خشکی بوی مسک کند
و طبعت ان سرد و تر است حکیم سوزنی راست ◦ ای بوی تو مشک است حسودت
زرغنج: با بوی تو رخش تو ز دستان خرمیخ: با دار رخ حاسدت بر بخیده و زرد بر هر طبقی
نهاده بینت چو ترنج زرفان نام روز نهم است از ماههای ملکی زرفین بااول
مضموم بثانی زده بمعنی زرافین است که مرقوم شد و انرا زرعین نیز خوانند حکیم انوری
نظم نموده ◦ هر کجا امن او کشد باره نکشد باز فعلها زرفین زرک و زرمک زرنک
باشد و انرا بتازی ابنرنارس خوانند زرکنج بااول مفتوح بثانی زده و کاف عجمی بنون زده

زرنک دو معنی دارد

دو معنی دارد اول بمعنی ارغنج باشد که مرقوم گشت دوم کاسهٔ بزرگ سفالین را گویند زرکوه
بالاول مفتوح بثانی زده نام کوهیست که در میان دریا واقع است چون کشتی بآنجا برسد
اکثر و اغلب است که بشکند و غرق شود زرمشت افشار گویند که قدری زر بوده در
خزانهٔ خسرو پرویز مانند موم نرم که هر صورتی که ازان خواستندی بی آتش ساختندی حکیم
سوزنی گفته زرمشت افشار بودی اورا بها سبلت * آورده سزای بپر مشت افشار
زرنج بالاول و ثانی مکسور بنون زده صمغ باشد حکیم اسدی راست بکوه در کبود کاخ
فراخ * فرازش کز لخت دین و پولاخ * زبالا دو چیز ازین سنگ سخت * برون تاختی
چون اریج از درخت * زرنگ بالاول و ثانی مفتوح بنون زده و کاف عجمی هشت معنی
دارد اول درختی را نامند که در کوهها چوب آن در غایت سختی باشد بنابر آن
ازان نیزه و تیر و دستهای زین سازند امثال آن گویند که چون چوب زرنگ را
در گرانند آتش قریب بده روز نماید حکیم فردوسی فرماید بیاورد از ستان و زین و
پلنگ * ز زرین ستام و دستهای زرنگ * منوچهری راست آذین زان
مرکب شبدیز زرنگ و روی رخش * آنکه زور خنگ بر پیش بر پشتش نهد زین
زرنگ دوم نام شهریست که حاکم نشین سجستان باشد حکیم اسدی راست
سبک چشم زد از نژاد زرنگ * بشد تا بر نیک شهر زرنگ * سیوم ارسنگ را
گویند و اسرار ارزاج و درک نیز نامند و بتازی رسر مارلس خوانند سیف اسفرنگی گفته
تا در خیال خانهٔ صد رنگ ارزد * حرمای تر ندارد و بس از رنگ چشم * چهارم
سر کوه بود ابو شکور گفته جهان بگیرم گر دوست کام من بدهد * که خاره خون شود
اندر شخ و زرنگ * شکال پنجم کلهٔ اسپان را خوانند حکیم اسدی فرماید
زمین از تگ و بوی کام زرنگ * چو ماهی فرو شد بکام نهنگ * ششم زره جوبه است
رضی الدین نیشاپوری گفته ز رخون گشته بروی شجاعت * شود زرنگ از تاب
تیغ مار عزیزی شود مدات * هفتم خردل باشد هشتم زرد آب کل کار تبر بود زرنیه بالاول
مفتوح بثانی زده و نون مکسور و یای معروف الوانس را گویند و معرب آن زرنیخ است

زرد باول مفتوح وثانی مضموم دو معنی دارد اول نام جانوریست که چون انرا بر عضو چسپانند
خون بمکد وانرا زلو وشلوک ودیوچه نیز خوانند این یمین نظم نموده امد بجوشش
چون عدوش بسر رفت گفتی که موی او چو زرد خونش برمکید دوم داروی را گویند که مانند سرمه
در توتیا جوهر دار باشد از جهت روشنی در چشم بکشند خواجه سلمان ساوجی فرموده
زهی قصور کلام ترا عیار گهر چه غبار سمند ترا خوارزش از زرد زمرغ باول وثانی مضموم وواو
مجهول ارغ باشد زره باول مکسور بهاء زده سه معنی دارد اول معروفست دوم نام یکی
از خویشاوندان افراسیاب که سعی در کشتن سیاوش نموده بود واورا گرسی زره
نیز میگفتند فوننک خطیب گفته ای جان توازجان فره در مش نگه کن بر زیر
بی میر نیز دو نره چون سیاوش در لگن سیوم نام والای زریر بازای مفتوح ورای
مکسور ویای معروف سه معنی دارد اول نام برادر گشتاسب بوده حکیم فردوسی نظم آورده
 بگفت وبر اندیشه می بود دیر بفرمود تا پیش او شد زریر دوم گیاهی باشد که جامها را
بدان رنگ زرد کنند وانرا اسپرک نیز خوانند حکیم اسدی راست که از تابش تیغ
زراق شده زریر ارلاح دل ازان شده حکیم در صفت قلم گوید انک حدثان
هبسبب اورنگ بهم کرد هرچند برخ زرد برازرنگ زریرست سیوم نام خلطیست
که انرا از زرداب و زرده نیز گویند وتبازی صفرا نامند زریون باول مفتوح وثانی زده
ویای تحتانی مضموم وواو معروف دو معنی دارد اول سبز خرم باشد حکیم قطران گفته
 همیشه بار خدایا سر تو زریون باد که هست جان همه مردمان بتو زریون هم او گوید
ان درختی کش بود باری زریون جاودان گویدالش باغ دولت را همی زریون کنند
دوم نام گل شقایق باشد وانرا اذریون نیز خوانند زریوند باول مفتوح وثانی
مکسور ویای مجهول نام مبارزیست از مبارزان مازندران امیر خسرو فرماید
سوی میمنه در صفت رو میان زریوند گیلی مگر بر میان شیخ نظامی راست
زریوند مازندرانی منم که بازی بود نخیک اهرمنم فصل زاء عجمی زرف باول مفتوح
در جمیع معانی بالقول مترادف است وهم چنانچه بقول عمیق بمعنی دور و دراز است

کقوله تعالی من کل فج عمیق وزرف نیز بمعنی دور و دراز است وزرف عمق را گویند مشهور است
قهندی راست چه جاده بیت عتاق ازمای مرکب او : که ارزدی سواران نمیکند از بر
نگاوری که بیک شربت اب ماند راست : بدستش اندر دریای زرف پهناور امیر خسرو
راست هر انچه از بدی درین جوی زرف : نهفته در و کیمیای شگرف و دوزرفا عمق باشد
ونگاه کردن بر زرفی احتیاط کردن و بتعمق نظر نمودن در کارها حکیم فردوسی بتقیید نظم نموده
سپه را سپاری زسالار خویش : بزرفی نگهدار بیکار خویش فصل سین سر بااول مفتوح دو
معنی دارد اول معروفست دوم سرافراز و مقدم لشکر را گویند و جمع سر که بمعنی راس است
سرها میکنند و در دوم سران و بااول مضموم هفت معنی دارد اول شرابی باشد که از
برنج سازند حکیم ثنائی فرماید تن خویش از سر کهان در وزد : خان خویش از می مهان
پرورد : گرچه فسق است هر دو زاصل ولیک : نه بجای خود اخر اولیتر : خواجه عمید لومکی راست
در آرزوی خدمت او طوق بندگی : روشن دلان بگردن ازاد خر کنند : باد کفش سر بند نخست از
سر نشاط : زانکه قصد باده اهنگ سر کنند : دوم کفش بود و سرگر کفشگر را گویند حکیم
سوزنی فرماید انکه دی ان پسر سرگر خر خور کرد : من ندیدم یکی کمتر خورد : کفشش لوطی
ولوتی کنی امروز مراد است سر بر : زدنش بپای سنگ در سر کرد : سیوم جوشنی است
که بر اعضای بهن شود و بشره را سرخ گرداند سیم جوبی باشد با صنوا امیخته که با نجار تنش
و نانه بود و انرا دلم نیز خوانند و بتازی نشرا گویند چهارم نام نوعی از ماهیست که طول
ان یک گز است و خرطوم داشته باشد بزرگ مانند پیکان تیز و اکثر حیوانات را
بدان گزند رساند پنجم سرخ رنگ باشد ششم ناودان را گویند هفتم نوعی از رقاصی
باشد شبیه از غشیک سرابیلی بااول مفتوح و یای مکسور و یای معروف خیره و محنت
بود حکیم خاقانی فرماید اگر ناهید در عشرتکه چرخ : سراید شعر من بر ساز ارغن :
بخندد مشتری دستار و مصحف : دهد مریخ حالی تیغ و جوشن : ازین لوزند غافل
خندد اعمی درین نطفند منکر خندد الکن : ازین مستی سماعیلی ایام : ازین حوقی سرابیلی
از زن سراجه بااول مکسور و جیم مفتوح دو معنی دارد اول معروفست دوم حجره بود مانند قصبی

که تر نداخسته باشد ومرغ خانگی را بر زیر ان نگاه دارند سر اخر اسپی را گویند که مقدم بر جمیع
اسپان به بندند وانرا سر طویله نیز خوانند مولوی معنوی بتقیید نظم آورده ست شو دیو سگ
یکی گرگی شود موسی چو فرعون زچو بیرون شد رکاب تو سر اخر گشت بالائی شیخ نظامی گفته
ست طویله زوند اخر انگیخته بر اخان بر علف ریختند سر دارگی را گویند که در خدمت
جمعی که در دار الشفا باشند بکنند وانرا از دار نیز گویند ست حکیم نزاری قهستانی فرموده
از ان دیوانه ناکرده تیر بخیر سرداران بس کردند تشویر سراروی نام رگیست که چون ان را
بگشایند خون از سر وروی کشیده شود وانرا بتازی قیفال گویند سراغج و سراغوج و
سراغوش با شین مفتوح وغین مضموم کیسو پوش زنان باشد وان کیسه بود مانند
همیان بدرازی سه گز بر یک سر ان کلاهی باشد ان کلاه را بر قفا نهند وکیسو را در میان
ان کیسه اندازند و بر سر دیگرش مسلسلی بود وانرا از زیر بغل راست گرانیده بر زیر کتف
چپ اندازند ودر ان تکلفات کنند مثل کشیده وزردوزی وانرا بتازی عقار ومصنع
نیز خوانند شاعر گفته ست دربای کشان کشان سراغج بر دوش فکند گوش
چادر با هم او گوید ست گفتی یکی عروس بدیع امدار حبس از غزه بس سراغج در مشک برین
شیخ نظامی گفته ست سراغوجی بر اموده بگوهر بر سیم جنان افکند بر سیم سراکوفت
سرزنش وطعنه را گویند سرال با اول مفتوح تبانی زده کسی را و خبر را گویند که مانند فلک
واسیای و گردون خوبی وادمی سرگردان وگشتن باشد وانرا سرتال نیز خوانند
حکیم نزاری قهستانی راست ست شدم بر سر انجمن سرزده که سرم برون شد
ز سرال من سراماج چوبی باشد که بسیار را با تشته بر گردن گاو نهند وانرا بنوع نیز
خوانند سراندیب و سراندیل نام کوهیست از ملک هندوستان گویند که چون حضرت ادم را
علی نبینا وعلیه السلام از بهشت بیرون کردند بانجا انداختند وبعضی گفته اند که قران حضرت
در انجا بست سرانجام دو معنی دارد اول عاقبت واخر کار باشد ست سه معنی دارد
اول مقنعه باشد که زنان بر سر اندازند دوم کسی را گویند که از روی ناز ونخوت وکیفیت
ومستی سر خود را بهر جانب حرکت بخواهد مولوی معنوی فرماید ست از باد بوی تست

امر فردو با تیغ و درخشان حمله رقاص و سرانداز زشاه گفته جو سلطان سرانداز
باشد زمی فتنه بجز از سرکش باج کی سیوم خفتی و بی باک بود که مردم را بکشد سرانگشت
چهار معنی دارد اول بتر نوازی و خوانند کی بود سیف اسفرنگی راست نشست دور
زمان بگرفت و رعشاق انشکی که خنک زهره را شکست در حیرت سرانگشتش دوم بشتر
دنکر و کاروان باشد و اینرا امتیازی مقدمه الجیش نامند بترکی هراول گویند سر
سرهنگان سرهنگ محمد مردی که لبر اهنکان خوانند مراو را لبر هنگ مولانا هاتفی نظم نموده
سراهنک با ساقه ما تیر و تیغ براورده کوهی زاهن بمیغ سیوم عس بود حکیم
نزاری گوید رضدر خاص ده عارض بدر کرد سراهنگان شب بیدار بر کرد چهارم
بارکنده باشد که بر شنارها بکشند استاد گفته عداوت کر نبود کو سیاس کمان
بدرک بر سمب بر ارغوان سراهنکی سرالتی و سراهیدان باشین مفتوح دو معنی
دارد اول نغمه برداری کردن باشد امیر خسرو فرماید سراینده مرغی ازین بوستان
سرالتین جنین کرد با دوستان دوم سخن گفتن بود حکیم فردوسی گفته جو بهر سراید
سخن سخته به رگفتار بدکام بر دوخته به سرای سره خانه را گویند که رعایا مال واجبی خود را
بیاورند و دران جا تسلیم خانه مانند و این نوع نوشیروان نهاده و بیش ازو نبوده سر
بااول و ثانی مفتوح مکسوره بمعنی سوده و فرسوده و از هم رفته بود سراج الدین قمری نظم
نموده این بوته بر از عشق کریزار ازانکه خونش بینت و ریاس سرت مانده
کیمیا سرباری دو معنی دارد اول بار اندکی را گویند که بر بالای بار بزرگ نهند محمد ها بحکم گفته
بار هجران بر دلم خود بود غم بر سرش تاکی لبر باری نهی دوم باری باشد که بر سر نهند
سرباک با اول مفتوح نبنانی برده سردار ضابط و با سیاست را گویند ابوالفرج رونی راست
دین حق را نه جون تو یک یک سر ملک شد را نه جو نتو یک سرباک سربخش حصه
و نصیب باشد شیخ نظامی فرماید جو نوبت لبر بخش دارا رسید بشتر بار زر تا بخارا
رسید سربهای دیت را گویند حکیم خاقانی فرماید تن شمع را روشنی سربها تیغ
کز از طشت زر سر بهای نیابی سرهنگش دو معنی دارد اول سردار با سبان را گویند

که هرجیوکی باشد این همین نظم نموده بیت نجر خیال کسی سست رونیارد گرد و اهل
دیار که سرپاس او عکس باشد و دم کزرا مانند مسعود سعد سلمان در نظم آورده بیت
مژه بر ملکم از شود بیکان موی سر فرقم از شود سرپاس باک نماید همی جوانمن کرد تن و
جان من از نهیب مراس منصور شیرازی راست بیت بدان زمین که رود نعل یا نجاز
فرو رسیل خون دلیران قوام افراس ولاوارن دغارا در وضاجر دل سران معرکه را ز نشر
کند سرپاس سربرست خادم باشد حکیم فردوسی فرماید بیت بدستوری سر برستان سه
روز بخوردن مرا و را منم دلفروز سرنوشته و سرنوشته با اول مفتوح بثانی زده و یای عجمی مضموم
و واو مجهول در هر دو لغت و با شین منقوط موقوف زبون مفتوح در لغت اول و با شین
منقوط مفتوح در لغت ثانی بمعنی سرپوس است اعم از سر انداز زنان که عبارت از مقنعه
باشد و سرپوش دیک و طبق و امثال آن سرمایان دستار باشد شمس فخری گفته
بیت من آن نیم که درهم ابروی خود بر باد برای درهم و دینار طاق سرمایان و در بعضی
از فرهنگها بمعنی شمله دستار و در بعضی بمعنی خود اهنی که در روز جنگ بر سر نهند نیز بنظر
در آمده سرتاج بمعنی سر لغج و سراغوج که در همین فصل مرقوم گشت و انرا بتازی
رصفاع گویند سرتیر با اول مفتوح بثانی زده مرد بزرگ فاضل را گویند مثال این در
ذیل لغت سرپاک مرقوم شد سرتیر نیز و نیز را خوانند و انرا نیز مغز گویند چنانچه
شیخ سعدی در گلستان آورده که نه گرفتار آمدی بدست معجب جغد زای ستیر سنک
بای که هر دم هوسی برد و هر لحظه رای زند هر شب جای خسپید و هر دم یاری گیرد سرجت
با اول مضموم بثانی زده و جیم عجمی مفتوح تبا زده سفیدی باشد که بر پوست پدید
اید و انرا بتازی بهق و بهندی سنبوده گویند سرخاب با اول مضموم بثانی زده بخ
معنی دارد اول مرغ ابی باشد سرخ رنگ که ماده بران حیض کند و ان مشهور است
حکیم ثنای فرماید بیت ان نباشد دلی که چون سرخاب رود از بهر اب روی بر اب
دوم سرخی بود که زنان بالغ عبدات بجهت زیب و زینت برو رخسار بمالند شیخ
اوحدی فرماید بیت چون ز سرخاب روی شاهد و رنگ داده سرخاب را جمال

نوشتنک

توزنک: سیوم نام پهلوانیست از پهلوانان پرویز بن یزدگرد حکیم فردوسی فرماید
یکی پارسی بود بس نامدار: که سرخاب خواندی ورا شهریار: خواجه شمس الدین عمر کانی گفته را
زبس صولت سرپنجهٔ متفاوت منت: چه قوت سرخاب شوکت رستم: چهارم شراب را
نامند منصور شیرازی گفته: رسید موسم سرخاب ساقیا برخیز: چو خون سیاوش کش
در پیاله فکن: پنجم نام کوهیست در نواحی تبریز که مقبره مردم آنجا در دامن کوه واقع است
و سید جلال الدین عضد الدین بمعنی شراب و کوهی که مرقوم شد نظم نموده: تا برآمدت
غم زار دل: سرخاب نوشتن: بر سر سرخاب رو تا بنگری: نیز از نواحی کابل رودخانه
کوچک است که خاک آن سرخ است بدان سبب آن رودخانه را نیز سرخاب گویند
سرخاره: سوزن زرین بود که زنان در مقنعه و قصابه زنند تا از سر نیفتد کمال اسمعیل
راست: دختران حالطرم را در تجلی گاه عرض: جز رسیح اینست من بر فرق سرخاره نیست
سرخ بت و خنک بت: آن دو بت است که در زمان جاهلیت مشرکان در موضع بامیان
که از مضافات کابل در سرحد بدخشان واقع است از سنگ تراشیده و از کوه آویخته آنرا
می پرستند و بتازی آنرا یعوق و یغوث خوانند و بعضی لات و منات گفته اند و قریب
باین دو صورت صورتیست دیگر که بشکل پیرزنی از آن دو صورت خوردتر که نام آن نسرم
باشد و بعضی مستوی خوانند و این صورت از غرایب و عجایب روزگاراند گویند که بلندی
هر یک از آن پنجاه و دو گز بود و میان این صورتها مجوف است چنانکه از کف پای تا نشان
راه است و بر زبان با بنها کرده اند که بجمیع خوف آنها توان گشت حتی سر انگشتان و دستها
و پایها حکیم سوزنی فرماید: گر صلح سرخ کرد و زین چون خنک بتی سازد: تو سرخ بتی از جی
بیکار بصبح اندر: هم او گوید: کردی میان سرخ بت با میان سنج: باشی برانکه خنک بتی را
کنی بخنک: شود و بعضی فرهنگها مرقوم است که سرخ بت عاشق خنک بت بود: سرخ بای
سبزه ایست بغایت نازک که طعام آن نرمش باشد و بتازی حماص خوانند: ترجحه و سرجوه
و سرخوه: نوعی از حصبه باشد و آن جوششی باشد سرخ رنگ علامتش تب دایمی و بدبوی
نفس و ابروه و اضطراب و بیخوابی و تشنگی بود سیف طبیب گفته: درسرحچه بعد زور ناتث

پرسی زنهار مده وگر نه بیمار گشتی ॰ در تعبیه سعی کن هر روز اول ॰ رگ زن چو دوم بود اگر سرشش

سرخس باول و ثانی مفتوح بخاء زده و شین دو معنی دارد اول نام شهریست دوم
داروئیست که آنرا کیل دارو و کیلکان نیز گویند و آن چوبکیست سیاه رنگ که بر ساحل دریای
خزر یابند و آن دو قسم است نر و ماده و بجهت دفع کرم دانه و دیگر امراض مفید باشد سرخجه
باول مضموم بثانی زده و خاء مکسور و یای مجهول و زاء عجمی مفتوح بمعنی سرخجه است که سبق
ذکر یافت سرخ و ستان اهوداز نام حضرت موسی علیه السلام بر زبان پهلوی سرخ
مرد و سرخ زرد رستنی باشد که برگ آن شبیه ببرگ بستان افروز بود و میان آن
سرخ جوش رنگ و بغایت خوش آینده بود و آنرا نارنگ بدان خوانند سرخوار
باول مکسور بثانی زده و خاء مفتوح و بواو معدوله مردم لی و شاعر و صاحب سر را گویند
چه شد کان نگاه گران سرخوار شد است و علا سرخ مرا از خاک ببوت سرخوان باول
مفتوح بثانی زده خوانند گویند و سرخوانی خوانندگی باشد مولوی معنوی فرماید
ای مطرب دلدار دوم آتش بزن در رخت غم برد از بانگ زیر و بم که وقت سرخوانیست
این ابو الفرج رونی فرماید سرخوان سرکشان قضا خواند چون کوشت کفت ॰
سرخوانی سرخه باول مضموم سه معنی دارد اول نام افراسیاب بود که فرامرز او را زنده
گرفت و رستم بکین سیاوش او را بکشت دوم نام موضعیست از مضافات سمنان
سیوم نوعی از کبوتر باشد که سرخ رنگ بود سرداب و سردابه خانه را گویند که در زیر
زمین سازند و آنرا زیر زمین نیز خوانند سرده باول مفتوح بثانی زده و دال مکسور
بهاء زده دو معنی دارد اول سر حلقه و پیشوای میخوارگان و ساقی را گویند چون من از
خویشتن برستم ره اندیشه ببستم ॰ هله ای سرده مستم بر بام تمامست کمال اسمعیل نظم آورده
سرده بزم شرابست امروز ॰ آنکه دی بود امام اصحاب ॰ دوم قدحی را مانند ا
بدان شراب بخورند سیف اسفرنگی گفته زنهار خام عشق از تو دل سنگ نکرد ॰
ز شراب را چو رگجان دو سه سرده کران کش سرز باول و ثانی مفتوح بزاء منقوطه
زده ماله را گویند که بیابان پیران کج و اشک و کهکل بر دیوار بمالند سرزدن سه معنی دارد

بود سر زنش کردن بود حکیم نزاری گفته ع شدم بر سر انجمن سر زده ○ که سرم سروران شد
سر الامن ○ دوم کنایت از گردن زدن باشد سیوم بی خبر و بی اجازت و بی طلب بخانه
و مجلس کسی در آمدن را گویند سرزیره نام گیاهیست که خوشبوی باشد سرسناج با اول مفتوح
بثانی زده ابریشم باریک و هموار را گویند سرساته با اول و ثانی مکسور بشین زده و نون مفتوح
نام ولایتیست از عجم سرشک با اول و ثانی مکسور بشین منقوطه زده سه معنی دارد اول هر
قطره را گویند عموماً و گریه را نامند و قطره باران و زشتک را گویند خصوصاً استاد رودکی فرماید
ع زان می که گر سرشکی زو چکیدی به نیل ○ صد سال مست باشد از بوی آن نهنگ ○ مختاری
بمعنی قطره باران گفته ع خبر رسید که اندر نواحی شام ○ سری حصاری گرد است با ستاره
قران ○ هزار سال ز باران بروز باران نرسد ○ اگر بجای سرشک از هوا چکد سندان ○
اثیر الدین اخسیکتی بمعنی قطره اشک بنظم آورده ع بزنگ سرشک دیده اعمی ز
مبند بحر ○ و زنگ قراضه کف شعله متار کمان ○ دوم شراره آتش را گویند خواجه
عمید لومکی راست ع تخم نسیم سرشکی ز آتش با قهرت ○ همی کنند که بر لیوان شب تنها
آتش زن ○ سیوم نام درختیست که گلهای سفید اندک بسرخی مایل باشد سرشکوان
و سرشکون با اول و ثانی مکسور بشین منقوطه زده در لغت ثانی بر ده باشد که در شب
زفاف پیش عروس بیاویزند و آنرا تبازی کله گویند سرشوی دو معنی دارد اول حجام
و سر تراش را گویند ○ شمس فخری راست ع خاک بر سر شاعر کاسکی بودی
سرشوی یا نه باف ○ دوم گلی باشد که موی سر را بدان بشویند سرغج با اول مفتوح بثانی
زده و غین مکسور بجیم عجمی زده کالیست چوبین را خوانند فروشش تسقا گفته ع
بگیر جام می از دست ساقی ای سقا ○ مخور بسان عرب دوغ اشتر از سرغج سرساخ
با اول مفتوح و ثانی مکسور بلندی را گویند که بر دو جانب پیشانی باشد و با اول مفتوح
بثانی زده چوبی باشد دراز که بام خانه را بدان بپوشند و سرهای آن از عمارت بیرون
باشد ابو المنصور شیرازی راست ع ببام چرخ دغا تو پای اگر بنهد ○ شکسته گردد ○
سقف و سپهر را استر شاخ سرشت با اول و ثانی مکسور بشین زده طینت و خلقت بود

خواجه افضل ترک نظم آورده ع مار از بدی زد مکن ای خوش سرشت زشتی نبود گر همه زو باشد
زشت • هجران که زدوزخ است بدتر صد بار • امید وصال است در او همچو بهشت سرسف
بااول مفتوح بثانی زده و شین منقوط مفتوح نام غله ایست شبیه بنخود که روغن تلخ
از آن بگیرند و گل آن زرد رنگ شود و سرخ تیره شود سرغوغا دو معنی دارد اول کسی را
گویند که باعث و بانی فتنه و آشوب باشد و او را فتنه نیز خوانند مولوی معنوی فرماید ع
سنگیست دوست خون دو دست ریزد • بدین حد سنگ سرغوغا چرای • هم او گوید ع
خون دل من ببین و با کس دم مزن • وز نگار سنگ سرغوغا مپرس • دوم طلیعه لشکر را مانند
اینرا اول نیز گویند بترکی شهاب الدین موید سمرقندی نظم نموده ع عدل را و سیاست را
حامی بر رقه گشته • سپاه فتح و نصرت را استالیش گشته سرغوغا سرغین بااول مفتوح بثانی
زده و عین مکسور و یای معروف سرنای باشد و اینرا نای ترکی نیز گویند حکیم فردوسی فرماید ع
خروشش آمده ناله کرنای • دم نای سرغین سندی درای • هم او گوید ع نبرد بای سرغین و رویین
خم • برآمد ز روز ناله گاو دم • سرفراز نام روز سیوم باشد از ماههای ملکی سرک بااول مضموم بثانی
زده چو نشینی باشد که سر و روی و اندام اطفال برآید و اینرا حصبه نیز خوانند و بااول مکسور بثانی
زده سرخی و سفیده بود که زنان بر روی مالند و بااول و ثانی مفتوح سردا گویند بزبان مردم
قزوین چنانچه سرکا بااول مکسور سرکه باشد مولوی معنوی فرماید ع کی کو در شکرخانه
شکر بودش ته بهانه • بدین سکار نه سالاش نباید کرد خرسندی سرکب و سرکش نام
دو مطرب بوده که در فن خنیاگری در عهد شبیه و نظیر نداشتند دایم از مطربان خویش بزم
غزل از آن عزان خویش طلب • شاعرانت جو رودکی و شهید مطربانت جو سرکش و سرکب
سرکوه کوس جوبی باز تنده حلقو کویند نشنش سرنایک آن کوفتن از کوفه یکنجان شنوند ع همه
بخت سرکوفته دار ندش و او نالد از • ناله سرو در سرکوبش اعدا شنوند سرکرد دو معنی دارد اول
کفش دوز را گویند ع ای سنای کفش بخدو جهد • سر گریبان سخن کند کی سر صحبت سران دارد
هر که سوسته کارهای کند • دوم نوزه گر باشد سرکره بااول مفتوح بثانی زده دانه باشد گرد
بر سر تسبیح تعبیه نمایند حکیم خاقانی راست ع ای سرکره از تو عقد جانها • بل واسطه عقد آن

جهانی را سرگزیت و سرگزید بااول مفتوح بثانی زده و کاف عجمی مفتوح و رای منقوطه مکسور و یای
معروف زر سرا گویند که سر شمار کفار نموده بطریق جزیه از ایشان بگیرند بمعنی جزیه آمده استاد
عضایری رازی گفته ؏ خراج قیصر روم است و سرگزیت حلیم سرگزین بااول مفتوح بثانی
زده و کاف عجمی مضموم آن باشد که کسان حاکم از رمه گله و گوسفند و گاو و امثال آن یک است
و یک گوسفند و گاو را انتخاب و گزین کرده بگیرند سید ذوالفقار شروانی گفته ؏ رندران
میدان که دشمن را برانند چون کله تیغ او از کله بدخواه خواهد سرگزین سرگجه نام مرضیست که در
سر روی میگردد و آنرا بتازی دوار گویند سرگین گردان جعل باشد و آنرا کنگ نیز خوانند
سرلاد دیوار را گویند مختاری در هجا گفته ؏ همت ها همی از طاقت بگذاری سندان سرلاد
چنان بند که بر ناید بنیاد سرمازبرگ آن باشد که هوای متصل تماس زمین است از غایت
سرما فسرده گردد و مانند برف بغایت تنک بر زمین بارد و اکثر این در زمستانها خنک شود و یا
در اول و اخر روز سرما بیشتر بود سرماوای نام نهم ماه از سال ملکی سرمامک نام بازیست
که کودکان بازند و انچنان باشد که شخصی را مامک نام کنند و یکی از کودکان سر در کنار او نهد
و دیگر اطفال گریخته هر کدام بگوشه پنهان شوند و بعد از آن طفلی که در کنار مامک و اسر برخیزد و
در جست وجوی دیگر اطفال شود و آن اطفال چون مشاهده نمایند که او بجانب دیگر برای
جست وجو رفته برآمده خود را بمامک رسانند و دست بر سر نهند اگر پیش از آنکه طفلی
دست بر سر مامک رساند بگیرد آن بجای او سر در کنار مامک نهد و الا باز همین کودک
اول سر در کنار مامک نهد و اطفال بدستوریکه مرقوم شد عمل نمایند حکیم خاقانی بقید
نظم آورده ؏ از ابتدای سرمامک غفلت نباد بدم چو طفل زانکه هم مامک رفتم بود همه
مامای من سرمه جاک بین گویند که سرمه بود میر خسرو و بیرون آنرا که هر کس آنرا در چشم کشیدی
یک گز در عمق زمین بدیدی سرنگ بااول مفتوح بثانی زده نام سنبری که آنرا
استفناج رومی گویند و معرب آن سرمق باشد سرموزه کفشی باشد که بر بالای موزه
پوشند حکیم نزاری قهستانی گوید ؏ بپشت روی نیامد کشیده منور حسن که مسح از
سر وشش بر بغال سرموزه سرموزه بااول مفتوح و ثانی مضموم و واو معروف

شاخ گوزن و غیره را گویند مثال خاقانی بیت باخاتم جم چه عشقبازی: چون خاتمی از سر دو سناری
حکیم ازرقی در تابستان گوید بیت ز نور تابش خورشید لعل فام شود: سرو آهوی دشتی
جوالش خلخال: و با اول مفتوح ثانی زده نام درختیست مشهور سرماهی با اول مفتوح ثانی زده
نغرای بود که در هر سر ماه بنوکر دهند و آنرا ماهیانه نیز خوانند و بتازی مشاهره گویند مولانا
مطهر کرمی گفته بیت ز صد رسند عائلش در وجوه معاش: اگرچه خارج از آن هدیها
که اکرام است ::: هزار تنکه دینار سرخ سرماهست: هزار تنکه سیم سپید انعام است سرواد
با اول مفتوح ثانی زده حکایت و حدیث باشد حکیم خاقانی فرماید بیت چند دهی دعوه
دروغ بهمه: چند فروشی تو این سرواد سرنا نای رومی باشد شمس فخری راست بیت
علو پایه قدرش از آن بلندتر است: که فکر هیچ مستی اندرو کند سرواد سرنا نای رومی
باشد که در روز رزم بنوازند مولوی معنوی فرماید بیت بحق آن لب شیرین که میدمی
در من: که اختیار ندارند بناله این سرنا سرنج با اول و ثانی مکسور دو معنی دارد اول دو
پاره روی باشد که مانند طبق نی کناره سازند و بر پشت قبله سازند و آنرا بدست کرم
بهم زنند تا صدا از آید و بیشتر در نقارخانها بنوازند با نقاره و دهل و نفیر و امثال آن و آنرا
سنج نیز گویند بسحق الاطعمه گفته بیت علم را داشت قلیه سرنج: که منیر و رکیب بهم چو سرنج دوم
سفیداب سوخته باشد و آنرا بهندوی سیندر نامند سرند با اول و ثانی مکسور سه معنی
دارد اول رسنی باشد که اطفال روزهای عید و ایام برشکال و جشنی آنرا از بام یا درخت
آویخته بر آن نشینند و باد خورند و آنرا سابود و باریچ و بادکاره نیز گویند دوم سبزی بود
که در میان آب پیدا شود آنرا جامه غوک نیز خوانند و بهندی کائی نامند سیوم ساره باشد
که بر هر درخت بپیچد خشک کند بتازی عشقه نامند سروا با اول مفتوح ثانی زده قافیه را
گویند سرواله با اول مضموم ثانی زده علقی باشد که بر سران خارهای تیز باشند
همین که بجامه رسند در جامه فرو روند و زود جدا نشوند سرزنک با اول مفتوح ثانی
زده و واو مجهول و تای فوقانی مفتوح سورش بود سروج با اول مفتوح ثانی مضموم
و واو مجهول و جیم عجمی نام دشتیست در نواحی کرمان حکیم فردوسی فرماید بیت هم رهنما

سرودستان باشد سرود با واو مجهول و ثانی مضموم باول ◦ سروج ست جنگلی و ز گیلان بکوج کوچ پارس
شش معنی دارد اول معروفست دوم نام لحنیست از موسیقی که باربد مطرب تصنیف نموده شیخ
نظامی در صفت باربد مطرب گفته ◦ چو بانگ رود سروستان گذشتی ◦ صبا سالی بسروستان
نگشتی ◦ سهی سروش بخون خط باز دادی ◦ نوا گر سرو سهی را ساز دادی ◦ سرو سیاه
سیوم نام قصبه ایست از ملک فارس ◦ سروستاه نام نوائیست از موسیقی حکیم ازرقی راست
بلند پس کن ان سرو دیگنا بوس ◦ بیوس بانگ سماع از نوای سروستاه ◦ سرو سهی
دو معنی دارد اول سرو را گویند که راست رسته دوم لحنیست از مصنفات باربد شیخ نظامی
در صفت باربد گفته ◦ درخت بارور را گویند و انرا بتازی صنوبر صغار گویند حکیم ازرقی گفته ◦
نه لاله برگ مستی برنگ لاله سرخ ◦ نه شاخ سرو سهی در هستی ◦ بقد چو سرو سیاه ◦ سروش باول و
ثانی مضموم و واو مجهول چهار معنی دارد اول هر فرشته را گویند و انرا سروش با همزه مضموم
نیز خوانند و بتازی ملک و بهندی دیوته خوانند شیخ نظامی فرماید ◦ نهان پیکر با لقب
سبز پوشش که خواننده سراینده او را سروش ◦ خواجه حافظ شیرازی راست ◦ عفو الله
بکند کار خویش ◦ مژده رحمت برساند سروش ◦ حکمای فرس گویند که حق تعالی سی و پنج
سروش افریده از انجمله سی نفر مانند روزهای سی گانه هر ماهی از ماههای شمسی بنام ان
سروش موسوم گشته و پنج دیگر انکه پنجه دزدیده که خمسه مسترقه باشد بنام انهاست
و از جمله ان سی سروش دوازده نفرند که ماههای دوازده گانه سال شمسی بنام ایشان
نام نهاده شد و هر یک ازین دوازده سروش متدبر امور مصالح ماهی که هم نام اوست
معین است همچنین تدبیر امور مصالح که در هر یک از روزهای سی گانه واقع میشود حواله
بسروشیست که ان روز بنام که ان روز بنام ان موسوم است و ان سروشها که متدبر
روزها قیام دارند کارکنان سروشهای اند که متدبر ماهها اقدام مینمایند پس هر روزی
بنام ان موسوم باشد سروشی که ان ماه بنام او نام نهاده شده تدبیر و مصالح ان روز
هم می پردازد بنابرین بجهت شرف ان روز را گیرند و جشن نمایند و نیز هر کدام از سروشهای
بمحافظت جوهری تا عرضی مقررست چنانچه خورداد بر اب موکل است و اردی بهشت

بر آتش و مرداد بر اشجار و باقی سروشها بمحافظت آنچه مقرر اند و در ذیل نام آن سروش
مرقوم شده میشود دوم نام ملکی است که ریاست بندکان بدست اوست و تدبیر امور
مصالحی که در روز سروش واقع شود بدو متعلق است سیوم نام روز روز هفدهم بود از ماه
شمسی نیک است درین روزها دعا کردن و باتشکده شدن و دیگر هیچ کار نباید کردن
حکیم فردوسی فرماید ⁓ همه تن سروا ست بر روز سروش نگهبان وافسرت رای هوش
چهارم بمعنی آواز خوش و نغمه آمده حکیم ناصر خسرو گفته ⁓ خوش بخندی بر سروش
مطرب و آواز او ⁓ در توانی و امتش بربوی مکنون کنی ⁓ سرون و سروی بااول مفتوح
و ثانی مضموم و واو معروف شاخ باشد حکیم خاقانی گفته ⁓ با خاتم جم چه عشق بازی
چون خاتمی از سرون نیازی ⁓ وانرا سرو نیز خوانند حکیم ناصر خسروی فرماید ⁓
گر سراوری بر کریمان و دین حق با با کسان کلازن و با خاسران سرون ⁓ و بااول مضموم
نشستنگاه مردم و کفل چهارپایان را مانند و انرا سرین هم گویند استاد عنصری گفته
⁓ گر یقین مرکز ندیدی از کمان آویخته ⁓ بنگر آن فربه سرین و بنگر آن لاغر میان سرو ناز
سر وی را گویند که نو رسته باشد ⁓ سرزنش بااول مفتوح و ثانی زده و واو مکسور و یای
مجهول توس قزح را گویند خسروی در صفت شراب گفته ⁓ چون ساقیش داد بر سر
دست ابر گذشت بام سرای ⁓ سره بااول مفتوح پنج معنی دارد اول زر رایج باشد

بیزار سرو

وان ضد قلب است دوم آب عمیق را گویند که از سر آدمی بگذرد حکیم ثنای نظم نموده
⁓ پل بود بر دو سوی آب سره ⁓ چون گذشتی از و چه آب دره ⁓ سیوم چیزی نیکو و اعلی را
خوانند چنانچه چیزی زبون و ادنی را بابه خوانند امیر خسرو فرماید ⁓ ز خنیدان سره وار ماهی
سره چهل تن برون آمد از زره ⁓ چهارم سفته علم باشد پنجم بمعنی اصل آمده چنانچه پایه قرعرا
گویند ⁓ سرپال بااول مفتوح و ثانی زده چرخی را گویند که در رشتن باشد مانند فلک و گردون
چوبی که دمی سر گردان و انرا سرال خوانند ⁓ سری بااول مفتوح و ثانی مکسور و یای
معروف چهار معنی دارد اول سرداری بود دوم بمعنی سرای آمده حکیم ثنای فرماید
⁓ ای دل ار خواهی که یابی رستگاری آن سری ⁓ سیوم چیزی باشد که از آهن ب سازند

خلق و درازو

ودر روز جنگ بر سر اسب به بندند تا از زخم ایمن باشد وانرا تبرکی قشقه گویند چهارم نام
یکی از اولیاست سرخجه بااول وثانی مفتوح مکسور ویای معروف نام مرغیست کوچک جثه
دراز دم که بیشتری در کنارهای اب نشیند ودم بجنباند وبعضی مردم انرا مرغ فاطمه رضی الله
عنها گویند وبهندی ممولة گویند حکیم ثنای فرماید ع نار زیران نازد ولواهای سرخجه
ناطق کند مرده بی نطق وزبانرا خواجه عمید لویکی راست ع هموضعی که رسید ذکر
انصافت سرخجه باز شکارست گور شیر افکن سرزیر قوس قزح باشد وانرا اشد
کیس وسردیسه نیز خوانند ودر تاریخ تاج الماثر در صفت اژدها مرقوم است ع نمایند دم چون
کمان سر زیر همان تو کس دندان چو پیکان تیز وتبازی تخت پادشاهان را گویند سرسری
نام شهریست که غار خسرو در انجاست ع نام پادشاه سرفرازست سرپوزز بااول
وثانی مکسور ویای مجهول سه معنی دارد اول معروفست دوم بمعنی ناله وفغان
آمده حکیم ثنای نظم نموده ع زتیر فهمش ستاره کرده خروش ، بیش بهمنش سرپوش
کرده سروش سیوم برور بون را گویند حکیم سوزنی راست ع سروش وادم تا قبین
که خواهم از تو عطا ، سروش اگر بندی کار بنده بود سرتیش بااول مضموم وثانی مکسور
ویای معروف سرشتش گاه ادمی وکفل وساغری جمیع حیوانات را گویند خصوصا حکیم
انوری نظم نموده ع فاتحه داغش از زمانه همیچو است ، شیر فلک از برای توج
جبین را گفت قضا گرنی بسباغ تو نوشتست ، کاتب تقدیر حرا لوح امین را سرنگاه هر نشستن
گاه را گویند عموما وتخت پادشاهانرا خوانند خصوصا شیخ نظامی نظم نموده ع سری
کونسرا وار باشد تتاج ، سرنیگاه او مشک باید نه عاج فصل شین منقوطه سر بااول مکسور
نام شهریست از نامهای نیر اعظم شرب بااول مفتوح وثانی زده جنسی از کتان رقیق
اکثر واغلب در مصر بافند وبزرگان بر سر به بندند وان بس نازک ولطیف وگرانمایه
شود حکیم سوزنی نظم نموده ع چون کر زیران شوم زنان گیرم ، در قطب الانام خویش
برهنه تن گر نرم ازبر زن ، تا دهد جبه بلون خویش ، سر برهنه که تا نهد بر سر ، شرب دسته
جو خر من خویش ، خواجه حافظ شیرازی بنظم آورده ع دامن کشان همی شد در شرب

زر کشیده صد ماه را ز عنقش حبیب قصب دیده شربینی نوعی از نسج ریسمانی باشد که بغایت نازک
و لطیف بود مولانا مطهر راست بیت بر سر بر نشتها از بر نسیم عمامه در بر ز شربیش شکر رنگ
پیرهن سروک با اول و ثانی مکسور و زاء منقوطه زده و دال مفتوح بکاف زده ابری گوسی را گویند
و آن زرد و زنگ باشد و بتازی عزور را مانند سرزه با اول مفتوح بثانی زده بمعنی خشمگین و بر
قوت و بسیار تیز و اطلاق این لفظ بغیر از شیر و پلنگ بر دیگری واقع نشده حکیم فردوسی گفته بیت
بر آمد ز بالا چو سرزه پلنگ خروشان یکی تیغ هندی بچنگ شرفانک و شرفاک و شرفنک
و شرفالنگ و سرفه با اول مفتوح و بعضی با اول مکسور نیز گفته اند مر آواز را گویند عموما آواز
پای خصوصا ادیب صابر نظم نموده بیت تا مهره دل گرفت بایاک در طاس شرفاک
شمش فخری راست بیت تا که همراه رفتن اندر راه کاروان شکر ز مصر رسید شرفه و بانگ
ورامی ایدار شرفه جلاجل شاهین عدل تو عنقای ظلم گشت پس قاف در نهان شرفه با اول
مضموم در عربی کنگره را نامند اعم از آنکه کنگره قلعه یا دیوار یا خانه یا بام باشد استاد فرخی
گوید بیت از بی آن تا خورشیدش فرزن باشد شرف مشتری خواهد که او را شرفه ایوان
بوده شرک با اول و ثانی مفتوح چوبی بود که بسبب خون تا عضو آمیخته بهم رسد و آنرا
اشرا گویند و در عربی سه معنی دارد اول باشد که سر ریسمان را حلقه حلقه کرده بر بندند و سر
دیگرش را از میان نیز بگذرانند بر نهجی که بمجرد کشیدن ریسمان آن حلقه تنگ شود چنانچه
بر سر دلوها مثل آن بسازند و آنرا بتازی نیز بلفظ خوانند دوم راهها و شرک را گویند سیوم
میانه راه بود و با اول مفتوح بثانی زده جامه را گویند که بر آن دارو بسته نند و با اول مکسور بثانی زده
نوعی از امیدی باشد که بیشتر کودکان را بکار آید و آنرا بتازی حیدری خوانند و در عربی کافر شدن
باشد بسبب انباز گرفتن خدای تعالی شرم با اول مفتوح بثانی زده دو معنی دارد اول ترجمه
حیا باشد و آن معروف است دوم آلت تناسل را گویند حکیم فردوسی در باب سیاوش
و دختر ازدوان را بوزیر از برای کشتن بر آنکه بکینه بهمن برادر خود زهر در کاسه اردشیر کرده
بود و نگاهداشتن وزیر او را بوزیر از برای بواسطه حملی که از اردشیر داشت و بریدن آلت
مردی خود را از ترس زبان بدگویان نظم نموده بیت بنه گفت کاین خوک گرم منشت

بریده زتن بار شرم منست • سبوی من دختری ار دوان که با یار جوی تن بی روان بکشتم
که فرزند بد در نهان تبر سیدم از کرد کار جهان • بجستم ز فرمان از رزم خویش • بریدم هم اندر
زمان شرم خویش • شرنگ • با اول و ثانی مفتوح بنون زده و کاف عجمی کیاه تلخ باشد که آنرا تیازی
حنظل خوانند حکیم خاقانی • هر که با یاد تو شرنگ خورد • همچنان دان که شکر خوردست
حکیم انوری راست • تبر سهم فلک خدنگ • شهد و شکر جهان شرنگ شد و این مضمون را
عبید تولکی در مناظره و شراب بسته • نیک سبک سر از وحشت زبان کشاد • کاهی نزد اهل عقل گهی
شکر و شرنگ • و آنرا کبست نیز خوانند • شروه • با اول مفتوح ثانی زده و واو مفتوح نوعی از خوانندگی
باشد که آنرا شهر نیز گویند و بزبان رومی نام مبارزی بود از منیه • شروین • با اول مفتوح
ثانی زده و واو مکسور و یای معروف نام قلعه است • شروان • حکیم خاقانی فرماید • ضامن ازراق
اوست مباد که من منت شروین برم و اندوه شروان حکیم ناصر خسرو راست • نو بسته
کهن شود علی الحال او را منت نکرکه کوه شروین • فصل غین • غر • دو معنی دارد اول زن
فاحشه باشد و آنرا بتازی قحبه گویند این یمین نظم نموده • طمع چون بریدیم من از نوال
خواجه • زنش غر که خود را کم از خواجه داند چنانچه در غزل شاعر میفرماید • از زرالت نکردان
غرزن • ابر خود را تمام در کس زن • و با اول مضموم دو معنی دارد اول • و به خایه باشد حکیم ثنای غر
با اول مفتوح بمعنی قحبه و غر با اول مضموم بمعنی دبه خایه درین بیت منظوم ساخته •
کشت برباد سخت خایه غیر از مصرع ثانی معنی اول و از مصرع اول معنی ثانی مراد است • بویهای
حای نیز این دو معنی را بنظم آورده • مباحی و فواد و دیوث و غر • فضولی و تمام مغرور غر
درین بیت از مصرع اول معنی اول را مصرع مراد است دوم برآمدگی اعصاب را گویند که بهم رسد
در گلو و پیشانی و آنرا ابوعمیه نیز خوانند ملا حالی ما شکند که گفته • ای غر بسته هست غره ماه
صفر غره بان غر شود در کین این در سر دو رعزلی • با اول مفتوح و ثانی شد دو معنی دارد
اول چینه دان مرغ بود بچه را بمنقار دوم شکن جامه و چین اندام باشد و با اول مضموم
هم در غزل دو معنی دارد اول مرجز سفیدرا گویند عموما و پیشانی سفید را خوانند خصوصا و هم
مردم بزرگوار بوند و با اول مکسور در غزل مرد عاقل و کاردان آزموده باشد • غار • با اول مفتوح

آب در دهن کردن و جنبانیدن باشد برای پاک شدن دهن و آنرا بتازی مضمضه و بهندی کولی خوانند
خواجه حافظ شیرازی نظم نموده ~ اگر کهی بر بام حدیث تو برزود : زبی طهارتی آنرا همی غراره
کنم ؛ دوم غرنه غافل شدن و ناباز نموده گشتن از روزگار بود با اول مکسور هم در غرنه حریر را گویند
که از ریسمان بیافند مانند جوالی کاه و پنبه و پشم و سرگین و امثال آن بر کرده از جای بجای
برند سیف اسفرنگی نظم نموده ~ در شب قدر جاه تو روح الامین نظاره کرد ~ این ششش و
سه قرابه را دید مر غراره غراش با اول مفتوح سه معنی دارد اول بمعنی خراش آمده امیر خسرو
فرماید ~ لب اگیر اکه بیش بت به تسلیم : سر برآیاره شد خوش بدو نیم : تو گر عشقی لافی از دست
غراش از سوزنی مالی تو در پوست دوم خشم باشد سیوم غم بود غراورنک با اول مفتوح
بثانی زده و الف مفتوح بواو زده و کاف عجمی بسیار بزرگ بود و آنرا بتازی اعظم گویند
عماد روزن گفته ~ گر او گر بداد داده اوزنک کز کز : بر غرش ور گری غراورنک بر کبر
غرچه با اول مفتوح بثانی زده و جیم عجمی مفتوح سه معنی دارد اول مخنث و نامرد بود حکیم
ثنای نظم نموده ~ بر گذر زین سرای غرچه فریب : در گذر زین رباط مردم خوار : دوم
مردم غرجستان را گویند حکیم سوزنی گفته ~ چو ماه رخ چو روشن غرچه نژادی : عاشق
دو صد کش بیش پری چو قمر : سیوم احمق و نادان باشد حکیم خاقانی فرماید ~ من غرزم
مصر رحمت را و این نامحرمان : غرزنان هرزنند و غرجگان روستا : ای طبیب مصطفی راست
~ چرا عمر طاوس دراج کوته : چرا باز و کرکس زیید درازی : صد داند ساله یکی مرد غرچه
چرا شصت سه زیست آن شاه تازی : غژه با اول مفتوح بثانی زده خانهٔ تابستانی باشد
و در عربی با اول و ثانی مفتوح آواز گردانیدن بنغمات و سرود بود با اول مفتوح و ثانی
مکسور هم در غرنه نوعی از گیاه که آنرا اکماه گویند غرغز و غزغزه در هر دو لغت با اول مفتوح
بثانی زده علیکی را گویند که ریسمان را در زیر آن نهاده بکشند مانند علیکی که ریسمان دلو را بر
بالای آن گذاشته دلو را از چاه بر کشند حکیم خاقانی فرماید ~ بلوچ پای ما چال غرغز و دلو
نیایزه مملوک و نیاز بود نبات و باهر دو غین مضموم دو معنی دارد اول خانه باشد و آنرا غ
نیز گویند دوم سخنی بود که کسی از روی خشم و غضب در زیر لب گوید با هر دو غین مضموم مکسور

نام نوعی از مرغ است بعضی گفته اند که آن مرغ خانگی است و گروهی بر آنند که صحرایی باشد و در عربی
با هر دو غین مفتوح گردیدن جان باشد در گلو بهنگام نزع غردل با اول مفتوح ثانی زده
نامرد و ترسنده بود و معنی ترکیبی آن قحبه دل باشد غر قحبه را گویند غرده با اول مفتوح
ثانی زده و دال مفتوح ارابه باشد یعنی گردون چون حکیم سوزنی گفته بیت ز خواب جستی
و گفتی زهی مبارک زر که حمزه حمزه از و میکشند بر غرده غرشنه با اول مضموم و ثانی مکسور
بشین منقوطه زده و نون مفتوح گیاهی باشد که آنرا بخورند و دست سیرابک نتوبند
غرم با اول مفتوح ثانی زده میش کوهی باشد حکیم ازرقی راست بیت شهریاری کر نبات
عدل او در بیشه غرم چون بخسبد سر نهد در پنجه شیر ژیان مجد همگر گفته بیت پلنگ را اثر
عدل تو بر آن بگماشت که شیر در دهن غرم غزاری کرد و در عربی نادان را گویند مولوی
معنوی گوید بیت چند و چند از غم ناکشتنی ای مجرم را می نوازی مر تن بی غرم را غرنوسل با اول
مفتوح ثانی زده و نون مضموم و واو معروف تره خون باشد و آن بیخ جنس کوهی آن عاقرقرحا
بود غرمج با اول مفتوح ثانی زده و میم مکسور بجیم عجمی زده سیاه دانه باشد و آنرا شستبر نیز خوانند
شمس فخری گفته بیت چون ز خرمن تو به رگشت خرمن عمر گدای دانه حال توام نه از غرمج غرن با اول
و ثانی مفتوح بانگ و تندره کریستن بود که در گلو پیچد شمس فخری راست بیت اگر ز هیبت
و اصطناع شاه بری ملوک فضل همیشه بدیدند خفت غرن غرنبه و غرنب با اول و ثانی
مضموم بنون زده بای مفتوح و بانگ و مشغله بود و آنرا غرلو نیز گویند شمس فخری راست
بیت ز فضل بخشش ذار گوشش او ممالک سربسر دارد غرنبه غرنگ با اول و ثانی مفتوح
بنون زده و کاف عجمی خرخره باشد که در گلو افتد بسبب گریه بسیار یا فشردن گلو حکیم سوزنی
فرماید بیت از خرکه غرلو بر آمد چو خصم را از حلقه کمند بحلق افکنی غرنگ سراج الدین
سگزی راست بیت بار بس رباب ز عالم خاکی که روز و شب چشمه پر آب دارد چاهی
پر از غرنگ غرو با اول و ثانی مفتوح باشد حکیم سوزنی فرماید بیت طوطی سبز بدار قفس تلخ
برد چون دید بجای نیشکر نیزه و غرو چون بلبل بر گل بگل و سر سرو اکنون بجنس اندر
او در سر چو بداد حکیم اسدی گفته بیت یکی گفت مرغی چو رنگین تذرو همین خاست

در بیشه ببید بر غزو غرواشش و غرواشه بااول مفتوح بثانی زده دو معنی دارد اول دست افزاری
مر جولاهکانرا مانند جاروبی که بدان آب بر جامه که ببافند بپاشند حکیم سوزنی راست شعر
جولاهه مرد و دو پسر ماند یک بابچه بر ماند و دگر بابچه بر ماند مایابجه نارش چو غرواش ببر ماند ماکون
چو مغاک بدان مالجه بر برفت دوم زنجبیل شامی وانرا بتازی راسن خوانند و بااول و ثانی
مفتوح باغراش در هر سه مترادف است غزود بااول مفتوح و ثانی مضموم و واو معروف
غربزه بااول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف زنی را گویند که بشرط دوشیزگی عروس
کنند و دوشیزه نباشد ابوالعباس گفته شعر نرم نرمک چو عروسی که غزود آمده بود یاز انسوی
بزیدش که ازین سوی بازآی سمتش فخری راست شعر دختر افکار من در مدح شاه
هست بی شبهت غذا نیست غزید غزوبزن بمعنی بیرو بیزن غربانشک بااول
مفتوح بثانی زده نان تنکی باشد که آنرا در روغن بریان کنند غزوینه بااول و ثانی
مضموم و واو معروف و نون موقوف بمعنی غربیه است که مرقوم شد غربجی بااول مفتوح
و ثانی مکسور و یای معروف و جیم عجمی مکسور سر مار را گویند غزبرن بااول مکسور و یای مجهول
غروبزن است که مرقوم شد غزیفج و غریفز بااول مفتوح و ثانی مکسور و یای مجهول و فای
مفتوح گل ولای بود فصل فا و فر بااول مفتوح و ثانی مکسور چهار معنی دارد اول شکوه
باشد این یمین راست شعر دو تای نان اگر از گندم است یا از جو سه تای جامه اگر
کهنه است یا از نو بچار گوشه دیوار خود بخاطر جمع که کس نگوید ازینجا بخیز و آنجا رو هزار بار
بود به بنبر و این بهین که فر مملکت کیقباد و کیخسرو دوم بمعنی بر بود حکیم ناصر خسرو فرماید شعر
عمر نازنده بدوستان و یاران قرینت غم است بر غمانش سیوم توزرا نامند و مردم تورانی را
فرهومند و فرمند خوانند این معنی از فرهنگ محمد بن قیس مرقوم شد چهارم سیلاب را نامند
و درغزلی با رای مشدد بمعنی کر نیز آمده فرا بااول مفتوح سه معنی دارد اول بمعنی سوی است
دوم قریب و نزدیک بود سیوم بمعنی بیشتر و بلندتر و بمعنی بر و دور نیز آمده فرابرز نام
پهلوان ایران است فراخا محل فراخی را گویند حکیم نزاری قهستانی نظم نموده شعر تو هم معرفت
دختر را بدین تنگ فراخای جهان بر خود مکن تنگ فراختن بمعنی بلند کردن و انرا

افراختن نیز

افراختن نیز گویند حکیم سوزنی راست هست افتخار من بتو ای افتخار من ۰ در تو فراخته است
مرا فخر و فر مرا فراخیدن موبر بدن خاستن باشد فراز باول مفتوح دوازده معنی دارد اول
گشاده و پهن را گویند خواجه حافظ شیرازی فرموده حضور مجلس انس است دوستان
جمع‌اند ۰ وان یکاد بخوانید در فراز کنند ۰ کمال اسمعیل گفته چو مطرح گر چه افکندیم ولی سیرم
به نشینی چو تو مسند شویم سینه فراز ۰ دوم بمعنی بسته آمده خواجه حافظ شیرازی راست صفت
مکن که هر که محبت نه راست باخت ۰ عشقش بروی او در معنی فراز گیرد ۰ کمال اسمعیل نظم نموده
جهان بنا با از امن دو لبست همه روز ۰ دهان عاقبت باز چشم فتنه فراز ۰ سیوم بمعنی قریب
و نزدیک بود حکیم ثنائی گوید چون بر اهل شهر شدند ۰ بر زنان و دیگران فراز شدند کمال
اسمعیل گوید رسول مرکب تنبا که بمن رسید فراز ۰ که کوشش فرو کوفتند برکساز ۰ چهارم
بمعنی جمع باشد حکیم فردوسی فرماید با زبان آوران مرد هنر ۰ فراز آورد گونه گونه
سیم و زر ۰ پنجم بمعنی پس آمده حکیم فردوسی نظم آورده دو سالار این هر دو شاهان
به تنگ ۰ فراز آورید ند لشکر بجنگ ۰ ششم بمعنی از این باز بود استاد فرخی این معنی بسته
بمراد دل خود بودم من دی و پریر ۰ بمراد دل خود باشم امروز فراز ۰ هفتم بمعنی فروزنده باشد
ان بمعنی فروزان بود حکیم قطران گفته ببر روی ببردلی چون آب نازان ۰ ببروی بر
عدو آتش فروزان ۰ هشتم زبر و بالا را گویند کمال اسمعیل در نعت فرموده گردون
نهاده بر ره تو قصر فراز چشم ۰ تا فراز دیده او کام لب بری بهم بلند بود ۰ حکیم سوزنی راست
کار جهان خدای جهان این چنین نهاد ۰ نفع از پی گزند نشیب از پی فراز ۰ از جهندی اختیاری
راست زانکس که دست کینه سوی تو فراز کرد ۰ خشکشش کنند ز قدرت خود کردگار نیست
دهم ترکش را خوانند ۰ یازدهم حزره را گویند دوازدهم نشیب را با مانند و زاید نیز آمده فراسوده
بمعنی بسیار کهنه و فرسوده بود فراک باول مضموم نشیب بود فرامرز باول مفتوح میم مفتوح برا و
زده و زاء منقوطه نام پسر رستم بن زال بوده فراسیاب باول مفتوح و سین مکسور دو معنی
دارد اول حباب را گویند که بر روی آب بسبب آب و غیره بهم رسد دوم نام پادشاه ترکستان
بود و او را افراسیاب نیز گفته اند سراج الدین شکری گفته کیخسرو ثانی انکه آمده

هر بنده او فراسیابی **فراشتن** با اول مفتوح بمعنی بلند کردن بود وانرا افراشتن نیز گویند
فراشنو با اول مفتوح و شین منقوط موقوف فراشترک باشد **فراغ** با اول مضموم بمعنی
روشنی و تابش آمده وانرا فروغ نیز خوانند حکیم قطران نظم نموده بیت از مهر جود نیست
بجری وگردانش میل • در شغل ملک نیست بجز یی وگر فراغ • از خوی او برند گل ولشکر نسیم
وز روی او کرند مه و مهر می فروغ • ودر عنا مینه باشد **فرامش** و **فرامشت** بمعنی فراموش
باشد حکیم فردوسی نظم نموده بیت فرامش ترا مهر آن خون کنند • مگر مغز دل پاک بیرون
کنند • حکیم سنائی راست بیت همه بر درکه فرامشت • همه از روی معرفت لشتی • مولوی
معنوی گفته بیت دن گرگ بران زرشتی باجل فرامشتی • یک یوسف کنعانی تا یاد چنین یا دا
فرانک با اول مفتوح چونه کننده را گویند که در پس در نهند تا در گشوده نشود **فراهت** با اول مفتوح
شکوه و زیبائی بود وانرا افرهت نیز خوانند ودر اخلاق ناصری حکایت کنند یکی از رؤسای
یونان بر غلام حکیم افتخار نموده غلام گفت اگر موجب مفاخرت تو برمن این جامها نیکوست
که خویشتن را بدان آراسته بحسن وزیب در جامه است نه در تو اگر موجب این اسب است
که بر و نشسته جابکی و فراهت در اسب است نه در تو و اگر موجب این فضل پدران تست فضائل
فضل ایشان بوده نه تو چون این فضایل هیچکدام حق تو نیست اگر صاحب یکی خط خویش
استرداد کند بلکه خود فضیلت هیچکدام از و بتو انتقال نکرده است تا بر و صاحب رفتند پس تو
که باشی **فراهیختن** و **فراهیخن** دو معنی دارد اول بمعنی بر آهیختن است که مرقوم شد دوم
بمعنی ترتیب نمودن و ادب کردن باشد **فرایشته** با بای تحتانی مکسور شین زده و تای
فوقانی ثنانی زده بمعنی زیاده آمده **فرب** با اول مفتوح ثنانی زده نام رودی باشد بس
عظیم **فربودی** با اول مفتوح ثنانی زده و بای مضموم و واو معروف کسی را گویند که بر امر ثابت
باشد و در دین گویند فربود کیش و فربود دین وانرا افرهودی نیز گویند اما اصح فربود است
فربی با اول مفتوح ثنانی زده و بای مکسور و یای مجهول فربه باشد حکیم ناصر خسرو فرماید
بیت بدل به بین که بدیدان همین بچشم بود • بدست بنند قصاب لاغری را فربی • حکیم انوری
بیت حرارت سخط بار گران بر گمار کوه • ز نول کاه بهای فرزی **فرت** با اول مفتوح

تارها گویند که جولاهگان بجته بافتن آراسته و مرتب ساخته باشند و آنرا قلات تابه نیز گویند فرتوت بااول مفتوح بثانی و تای فوقانی مضموم و واو معروف پیر سالخورده را حکیم اسدی فرماید بیت زبوی گل و سنبل و ارغوان ٭ همی گشت فرتوت از سر جوان فرتور بااول مفتوح بثانی زده و تای فوقانی مفتوح و واو مجهول بمعنی عکس آمده شرف الدین رامی راست بیت بود مرد و را دیت ماه جاوید ٭ چو فرتور کمال تست خورشید فرتوک بااول مفتوح بثانی زده و تای فوقانی مضموم و واو معروف پرستوک را گویند منوچهری راست بیت ز فر تو کرد بصحرا آنا فرود اگنده بالیشها ٭ زیر قلمون بود واد بها فرود اگنده بستر فرجام بااول بثانی زده بمعنی آخر و نهایت کار بود فرجمند بااول مفتوح بثانی زده خداوند نیکوی و زیبای باشد ناصر بخاری راست بیت تا چهاک راز بنیت ارد فرد برز باد شاد فرخ بااول مفتوح واو مضموم مشدد و معنی دارد اول بمعنی مبارک و میمون خجسته باشد امیر خسرو می فرماید بیت ترا هم طالع میمون زور زین فال ٭ کهت از فرخ شود حال ٭ دوم نام رفرد دوم است از سنجه دزدیده سالها ملکی و بااول مفتوح بثانی زده و رعنای دو معنی دارد اول جوجه مرغ را گویند فراخ بااول مکسور جمع آلت دوم شاخ زرع را گویند که از دانه برآمده نزدیک بان شده باشد که شاخ شاخ شود و فرخار بااول مفتوح بثانی زده نام شهریست منسوب بخوبرویان و بعضی گفته اند که نام بتکده نیز است حکیم سوزنی راست بیت وقت خوش نشست چهره کشایان نوبهار ٭ دارند بر لعبت فرخار استین فراخاش بااول مفتوح بثانی زده جنگ و خصومت بود آنرا برخاش نیز گویند فرخشنه بااول مفتوح بثانی زده بمعنی خجسته بود فرخش بااول و ثانی مفتوح بمعنی نخستین فرح است که مرقوم شد حکیم سوزنی راست بیت روز هیجا از سر جایک سواری برداری ٭ از فرخش دران گسست خصم کمخت و بعید فرخا بااول مفتوح بثانی زده فراخی را گویند که آنرا فراخا و فراختا نیز گویند شمس فخری گفته بیت بود چو چشمه سوزن بچشم اعدا بیت ٭ نویس بلاد محسن عالم بدین فرخا فرخشنه و فرخشه ثانی باشد کوچک که از جنبر سازند و بر روی تابه نهند چنانکه نیم پخته شود و در میان آن مغز بادام و نور نهاده به پیچند و بر زیران شیر و قند بریزند و آنرا تیتازی قطایف گویند

و در بعضی از فرهنگها با شین غیر منقوطه نیز بنظر رسیده رودستا در رودکی فرماید ❁ کسان
که چوبین نان همی بابید و سیر؛ با کیان که بره است و فرخته بر خوانش؛ بیشم زینی تو و
قرق تو نوز منغر؛ در چهره تو صورت فرخنه بدید **فرخند** با اول مفتوح و ثانی زده و خای مضموم
بنون زده بمعنی فرخنه که مرقوم شد **فرخاک** و **فرخال** با اول مفتوح و ثانی زده موی فرد
هشته را گویند که محو نباشد **فرختار** با اول مکسور و ثانی مضموم فروشنده باشد حکیم قطران
نظم نموده ❁ هرگز نبود خلق فرختار چو تو حور؛ ما ناکه ترا رضوان بود است فرختار **فرخ**
با اول و ثانی مفتوح بخا زده سه معنی دارد اول کفل است دویکر جای بایان را گویند و انرا
برخج و برخش و فرخش نیز گویند دوم بمعنی زشت و ناز بیا آمده حکیم ثنای در نکو هش
شعر نظم نموده ❁ یک جهان نا حفاظ نا بینا؛ در عبارت فرخ و نا زیبا؛ حکیم سوزنی
فرماید ❁ دریغ دفتر اشعار نا خوش و سردم؛ که بدنشنجه طبع فرخ مردلام سیوم رشوت
باشد لیبی راست ❁ گر بزبیر ودل مرا نوخ؛ بدهم بهر یک نگاه رخش **فرخنه** با اول
مفتوح و ثانی زده بمعنی مبارک و میمون بود و انرا خجسته خوانند امیر معزی فرماید ❁
مبارکی و سعادت نمود روی بشاه؛ از ان مبارک مسعود تحفه زاله چه تحفه است یکی
فرخجسته؛ فرزند است موافقان را شادی فرا دانده کاه **فرخ روز** نام پرده الیست از
موسیقی که باربد مطرب الثت شیخ نظامی در صفت باربد گفته ❁ چو نا رنش پرده فرخ
در گشتی؛ زمانه فرخ و فیروز گشتی **فراخنج** با اول مفتوح و ثانی زده و خا مفتوح بنون
زده چهار معنی دارد اول سود و نفع باشد حکیم اسدی گفته ❁ مرا از تو فرخنج جز درد
نیست؛ چو من سوخته در جهان مرد نیست؛ دوم ناز بود سیوم طرب باشد چهارم
بمعنی باطل **فراخواک** با اول مفتوح و ثانی زده و خا و واو معدوله و کاف عجمی قلبه را گویند
لای ان تخم مرغ بریزند چه فر بمعنی بالا است و خواک تخم مرغ باشد حکیم سوزنی فرماید ❁
روز عید است قربانی فربه فرمای؛ در خور قلبه مرا خور کباب مرغ **فرخور** با اول مفتوح و ثانی
زده و خای مضموم و واو معدوله جای گذر آب را گویند **فراخود** و **فرخویدن** با اول مفتوح
ثانی زده و خا مفتوح بواو زده پیراستن درخت و بریدن شاخ زیادتی بود و آن را

برخود نیز خوانند

برخوا نیز خوانند اوستاد عنصری نظم نموده ~ ز فرخویدن چون بپرداختی چو گل جامی
خواب از قز ساختی فرزد و فرزده با اول مفتوح بثانی زده چوب بزرگ کنده باشد که در
پس در نهند تا کشوده نشود حکیم سوزنی بقید نظم آورده ~ چندان بچه فکند زان تو زنکبخت
که بسر بر نبایدش از سیاه زنک بی منت تو سرخ حنای و نیکبخت در کونش کرده فرزده
ابنوس زنک هم او گوید ~ کسری که ان ز فرزده کم بود زسنک ان کیر کو حکیانه کجا بوبدری
کند فروردین با اول مفتوح بثانی زده نام ماه نخستین بود از سال وان مدت ماندن نیر اعظم است
در برج بره وانرا فروردین نیز گویند عبدالواسع جبلی گفته ~ تا باد بران سرد بود در مه آذر
تا برگ رزان زرد بود در مه فروردین بدخواه ترا باد بنفس بر نسق ان بدگوی ترا باد رخان
بر صفت این فرزام با اول مفتوح بثانی زده و زای منقوط بالف کشیده بمعنی لایق و سزاوار
باشد وانرا آذرم نیز گویند دقیقی راست ~ مکن ای روی نکو زشتی با عاشق خویش
کز نکو روی زشتی نبود فرزام فرزان با اول مفتوح بثانی زده علم و حکمت بود و با اول
مکسور فرزین شطرنج را گویند فرزانه با اول مفتوح بثانی زده حکیم و عاقل و دانا را گویند
فرزند و فرزه با اول و ثانی مضموم در لغت اول و با اول مفتوح بثانی زده در
لغت دوم سبزه ایست در غایت سبزی وانرا فریز و مرغ نیز گویند حکیم فردوسی
فرماید ~ ز رشت منت این و نام اورمزد درخشنده چون لاله اندر فرزد شیخ نظامی
نظم نموده ~ ز زرخانه چو رفت تا سرکوی چون فرزه نشست بر لب جوی هم حکیم
فردوسی گوید ~ وزان کرد شاپور نام اورمزد که سروی بد اندر میان فرزد فرز با اول
و ثانی مضموم و زاء عجمی نام گیاهیست در غایت تلخی که دفع مرض کیاک و درد شکم
کند و بهترین ان در ملک چین شود و بعضی گفته اند که ان انزروتست که انرا بترکی
انکبیر خوانند و گروهی بر انند که نام ریوند است حکیم ناصر خسرو فرماید ~ که دانست
کاین تلخ خوش بلبله حرارت بر اندازه ترکیب انسان بکه موفر اول که درد شکم را فرزند
باید از چین دارم و الان فرسان با اول مکسور نام جانوریست که از پوستش پوستین
سازند وانرا فنک نیز گویند فروسایده با اول مفتوح بثانی زده جرزیرا گویند که از ان اسیا

مانند اسپی و مکروهی باد دست زده باجان گشتن و با شدت غم دا انزده مفرط با مرد در ایام
وطول زمان و نقصانی و خرابی تمام ما بین راه یافته باشد کمال اسمعیل راست بیت تیغ گوهر
دار از نیام فرماید مراز تیغ زبان این نیام تن فرسود حکیم نزاری قهستانی گفته بیت هیچ نقصان
نکند مملکت حسن ترا گر دمی شاد کند خاطر فرسای مرا فرسب بااول و ثانی مفتوح بشین زده
و بای عجمی چوب بزرگ باشد که بام خانه را بدان بپوشند وانرا شاه تیر و شه تیر و فرسپ نیز
گویند حکیم فردوسی در صفت اژدها فرماید بیت سر و یال چون آبنوس فرسپ چو خم
آورد بگذارند از اسپ فرستو و فرستوک بااول مکسور و ثانی بشین زده و تای فوقانی مضموم فراشترک
باشد وانرا ابرستو نیز خوانند و بتازی خطاف و وطواط حکیم سوزنی فرماید بیت فرستو بنیم
غنچه چون کنم هویدا برین غنچه بنیت شاه فرستوده بااول مضموم و ثانی مکسور نام پادشاه شهر
فغفور باشد حکیم اسدی فرماید بیت فرستوده شاه فغفور بود که از خرد شاهین منشور بود فرسته
بااول و ثانی مکسور بشین زده فرستاده بود یعنی رسول حکیم اسدی فرماید بیت فرشته برون
کرد گرد گزین بد او فش گوید غرانی ابرین فرسک بااول و ثانی مفتوح شفتالو را گویند فرستاف
و فرستافه بااول و ثانی مکسور شب نوروز را گویند فردوسی فرماید بیت فرستاف بخت نو نوروز
باد شبان سیه بر تو چون روز باد حکیم انوری فرماید بیت شب محنت با خراهد و شدت
فرستافه روز من نوروز اوستاد رودکی فرماید بیت شب قدر وصلت زفرخندگی فرح بخش
تر از فرستافه است فرسنگ بااول مفتوح بثانی زده علامتی را گویند که در راهها بجهت دانستن
مقدار فرسنگ نهادند فرسوده بااول مفتوح بثانی زده و شین مضموم و واو معروف بلغات
الغایت کهنه و از هم ریخته را گویند فرشک بااول و ثانی مکسور بشین منقوطه زده خوشهای کوچک
انگور باشد که بر خوشه بزرگ چسبیده بود وانرا ملیک نیز خوانند و بتازی حصله نامند نظامی
عروضی در چهار مقاله در ذیل حکایت رفتن بادغیس صفت میوه های هری نموده در صفت
انگور انجا آورده کلنجری تنک پوست و بسیار آب و خورد دانه لوی و مروا خرای از رضی بنیت
از گل جهری خوشه هیچ من و فرشکی پنج درم سنگ سیاه چون قیر و شیرین چون شکر بود
حکیم طرطری راست بیت زبر وین ورفشنده تر هر فرسنگ فرشید بااول مفتوح بثانی زده و شین

منقوطه مکسور

منقوط بکسور و یای مجهول نام برادر پیران ویسه است فرشه باول مکسور بثانی زده شیر حیوان
نوزائیده را گویند که چون بر آتش نهند بسته شود مانند پنیر و آنرا فله نیز خوانند فرغار باول
مفتوح بثانی زده بمعنی جنبانیدن باشد رضی الدین نیشاپوری راست دل تو سخت
مرا نرم دل اری چه عجب نرم باشد چو همه سال بخون فرغار است فرغانه باول مفتوح
بثانی زده دو معنی دارد اول نام ولایتی است از ملک ماوراء النهر اثیر اخسیکتی راست
فرغانه ببربر سم زر زور بروز برشد در دیده زنبور عسل خرمگس افتاد دوم نام شعبه بود بدار
نهادند مولوی معنوی راست اگر داننده رازی درین میخانه بپردازی که از هر گوشه
آوازی برآید این فرغانه امیر خسرو فرماید فروغ دم نای زکام دل او بنو بخانه فروغی
تمام فرغن باول مفتوح بثانی زده و غین مفتوح زمین خشک را گویند که سیلاب بر آن
گذشته جابجا آب استاده باشد حکیم خاقانی فرماید سالی میان بادیه دیدند فرغنی
زان قصه هر که گفت نکردند باورش باور کنی مرا که بدیدم بچشم خویش امثال چون فرات
روان چند فرغنش مجد سلطانی راست عرشش محیط بیش ولیس کم ز خرد بیت بحر
محیط مش کفش کم ز فرغنی فرغند و فرغنده باول مفتوح بثانی زده و غین مفتوح
گیاهی باشد که بیخ ندارد و بر هر درختی که به پیچد خشک گرداند و آنرا ازغ نیز خوانند و بتازی
عشقه گویند شمس فخری گفته باغ عمر ترا مباد خزان شاخ عمر تو فارغ از فرغند و
در بعضی از فرهنگها بمعنی جز بلند و ناخوش و بدبوی نوشته اند بخاطر میشود این اوراق
میرسد که از فرغند که بازای عجمی است انها را اشتباه افتاده والعلم عند الله فرغور
جل باشد حکیم سنائی فرماید سخت بیهوده گوی چون فرغور نیک بسیار
خوار چون ثعبان فرغول باول مفتوح بثانی زده و عین مضموم و واو مجهول بمعنی تاخیر
و درنگ و غفلت بود حکیم اسدی فرماید بهر کار بیدار بی فرغول باش ببل سستی و
خواب فراغول باش فرغیش باول مفتوح بثانی زده و عین مکسور و یای معروف پوستینی را
گویند که بغایت کهنه و فرتوت شده باشد و از غایت کهنگی موهای آن از گریبان
و دامن و سر آستین بر آمده باشد شمس فخری گفته ز دوست باکرمش ابر دلاف

سه بینی زپوستش کرد و خاک میکند فرغیش فرفر و فرفره با هر دو فاء مفتوح و سکون هاء دو را
سه معنی دارد اول بمعنی رود زود آمده حکیم سنائی فرماید تو روان کرده زهوا فرفر
که فلان ملحد است و آن کافر حکیم انوری راست برداشت کلک و کاغذ فرفر و بنوشت
برقدر این قصیده مطبوع و ابدار دوم سخنی را گویند که بشتاب و تعجیل گویند حکیم ناصر خسرو فرماید
با بیقرار دهر مجوای سرفراز عزت مده بباد بافسون و فرفره سیوم چرخی باشد مدور که
اطفال از ریسمان گذرانیده بکشاکش در آورند چرم پاره بگردیدن در آید و صدای فرفر از
و ظاهر شود و آنرا باد فر نیز گویند فرفور و فرفیر با اول مفتوح بثانی زده در هر دو لغت و فاء
مضموم و واو معروف در لغت اول و یای معروف در لغت ثانی دو معنی دارد اول نام
مرغیست که آنرا بوبه خوانند و بعضی گفته اند تیهو باشد شمس فخری گفته ز سمت
در هوای دولت او نبارد گرد شاهین قصد فرفور در غرایب الدنیا شیخ آذری فرماید
شیر نر افکند زبون عقاب زده فرفر همه بحکله غراب دوم گوسپند فربه باشد فرفور با هر دو
فاء مضموم بمعنی گنجشک سیاه است که آنرا بینو نیز خوانند و ترکان قراقوت گویند فرکاغ با اول
مفتوح بثانی زده و میم مفتوح بخار زده شتری را گویند که از خوری راه می زده باشد فرکن
و فرکنده با اول مفتوح بثانی زده و کاف مفتوح بنون زده دو معنی دارد اول زمینی را
گویند که بصدمه سیل کنده شده و جا بجا آب ایستاده بود و آنرا فرغر نیز گویند و فرکن
بعضی صاحب فرهنگان بمعنی جوی نو مرقوم ساخته اند همانا آنرا غلط افتاده شمس
فخری در صفت است گفته وقت سیر کش چه شخ چه دریابش وقت کامش چه
کوه چه فرکند دوم چیزیرا گویند که بواسطه طول مدت بوسیده و از هم فرو ریخته باشد عماره گفته
از نهیب یکی چو پشش خر خشته فرونه کرد استیش عیبه چو سست با فرکند فرم با اول و ثانی مفتوح
اندوه و غم باشد و دل تنگی بود شمس فخری گفته دشمن ور که ترا باشد بجهد دایم بهم و درن
کالم باد از خار و ناب گوناگون مانده محروم و بفکار و فرم و با اول مفتوح بثانی زده و در عربی
داروی را گویند که زنان بجهت تنگی فراخ استعمال کنند فرمش و فرموشت بمعنی فراموش است
شیخ نظامی نظم آورده شراب بیخودی ها نوش کردی زمن یکبارگی فرموش کردی

کمال اسمعیل راست

کمال اسمعیل راست ❊ جای کبر از فروری درگاه تو صدر ذوی بجانب که زجان تحرو شد • باکه ازو
تقصیر نیست • باز دل خدمت تو فرمو شد فرمکن و فرمکین بمعنی غمگین دانند و بکین امده چه فرم
بمعنی غم واندو آمده چنانکه سبق ذکر یافت فرموک بااول مفتوح بثانی زده و میم مضموم و واو
معروف گروهه ریسمان رسته بود که بر دوک سپیده شود رستم الدین اخسیکتی فرماید ❊
مشغول بینه چرخ ندانند که افتاب • فرمود اخر اتش بزود دو کدان فرموید و فرفین نام
قرئیست از قرای اس اورده اند که زردشت درخت سرو بطالع سعدانشانده بود یکی در
همین قریه دیگری در کارشمر که انرا کشمیر نیز خوانند و شرح این در ذیل لغت کاشمیر مرقوم
گشت این بیت نظم نموده ❊ خط فرموید اکنون زنزهت انچنانکه • از تجالت کرد پنهان
روی خود حله برین • فرناد بااول مفتوح بثانی زده نایاب را گویند استاد فرخی فرماید
❊ گذار کرد بیابانهای بی انجام • شبه کذاشته از انبهای فرناد فرناس بااول مفتوح بثانی زده
غافل و نادان غفلت و نادانی باشد مسعود سعد سلمان گوید ❊ بشنوم تنگ و بد بهم
راست • منم امروز مانده در فرناس • و در بعضی از فرهنگها بمعنی نیم خفته مرقوم است همانا
نیم خفته نیز قسمی از غفلت باشد و بااول مکسور در عرنی ستبر گردن در نده بود فرنج بااول
و ثانی مضموم دو معنی دارد اول بیرامون دهن باشد وانرا لوزه و بر بوس و بنغوز نیز گویند
شمس فخری نظم نموده ❊ انجنان مو نغند در هیجا • دو ستانش بخون و شمس فتح
کرچه نشنه بروز گرم در آب • همه در خون نهند بسیج و فرنج • دوم شاخ بزرگ را خوانند
که ببرند تا شاخهای دیگر برآید وانرا فرناخ بااول مکسور نیز نامند فرنجک بااول و ثانی
مفتوح بالوق زده و جیم مفتوح دیوی باشد که در خواب مردم را فرو گیرد حکما گویند که ان
ماده سوداییست که در خواب چنان نماید وانرا بتازی کابوس و عند العجم خوانند دیرانی
فرخجون مختاری در ماجرای خویش با غلام خود گوید ❊ چو نیم شب شد بیدار گشتم
ودیدم • غلام را لب بر مایه در نهاده خیار • چنان لبان فرنجک فرو گرفت مرا • که بود
مردم ابان دوم زدن دشوار فرنخه بااول و ثالث مضموم نام بندریست و ساحل دریا
امیر خسرو نظم نموده ❊ از دیار فرنخه سنتی مه راه • هست شهری و مردمانش چو ماه

با سیف حسن غزنوی گفته ❊ بیت
فتنه نخفتند درین زمانه و لیکن • ز عدل تست که بیداری
فرصت ورد و ناکسی

فرند با اول مکسور و ثانی مفتوح بنون زده گوهر تیغ را گویند و انرا نیز پرند نیز نامند
فرنک با اول مکسور بثانی زده و بنون مفتوح بکاف زده چوبکی باشد بهن
مدور که پایین انرا تیز سازند و بالای آن را آنقدر بلند سازند که بدو انگشت
گرفته توان گردانید و آن بازیچه ایست مر طفلان را فرنگیس با اول و ثانی مفتوح
و کاف عجمی مکسور و بای نام دختر افراسیاب است که در حباله سیاوش بن
کیکاوس بوده و کیخسرو پسر اوست حکیم خاقانی فرماید بیت بودی پدر که نو
سیاوس جاوش بودی بحضرت تو فرنگیس پرده دار فرواره فرواره
با اول مفتوح بثانی زده خانه خنک تابستانی را گویند عموما خانه را که بر بالای
خانه ساخته باشند و چهار در داشته باشد تا از هر طرف که باد بوزد بدان
خانه درآید خوانند خصوصا استاد عنصری در صفت عماری گوید بیت فراورند
و گنج بیدربان بجات بسنجالت داردی بیمار و گر بکند فروار جاکنم در دل
سخن سفن کردد زفران فردار مختاری گوید بیت شاد باش و بمیمنت شاد برا
همچو شاهی نشسته بر فردار مولوی معنوی فرماید بیت مکر غول بیابانی ره بدین
بمیدانی که فوق قصر کردونی ترا قصر است فرداز فرزنه با اول و ثانی مفتوح بواو
زده بمعنی بسیار بود فرود با اول و ثانی مضموم و واو مجهول نام پسر سیاوش بود
حکیم فردوسی بنظم آورده بیت بس آگاهی آمد بنزد فرود که شد زردی خورشید
تابان کبود فرسود با اول مضموم بر شسته و بریان کرده را خوانند حکیم سوزنی بنظم آورده بیت
عارض دل تو نهفته نتوان داشت چنانکه نتوان خورشید را بدل اندود اگرچه
زمین غم و رنج و درد رو ماکدران دلت بر آتش حسرت کباب گشت فرود و با اول مکسور
چهار معنی دارد اول بمعنی نشیب و زبون باشد مولوی معنوی بنظم آورده بیت
سر و رو نوازان موکشیده میکردد که آن زروح معلاست ولی زجسم فرود
دوم فریبنده را گویند سیوم بمعنی غره آمده چهارم بمعنی چارچوب در است که بهندی
چوکهت گویند و انرا فرودین نیز خوانند فرود با اول مکسور و ثانی مضموم دو معنی
دارد

دارد اول گویندگی را گویند که چند کس با هم آوازها کوک کنند و بدایره اصول نگاه دارند حکیم
خاقانی فرماید ؎ بر پرده عدم زن زخمه سرا زانکه ✱ برداشت بهر فرودست ✱
این نوا ✱ دوم ولایت بنگاله را نامند و مردم هندوستان گویندگی را بنگاله گویند فرودسی
خوانند مجیر بیلقانی نظم نموده ؎ چون نوای سخن اینجا بفرودست رسید ✱ هرچه خواهی
که بود آن تو واین تو باد ✱ سوم نغمه ایست که آنرا بزبان علمای اهل هندوستان گویند چگونگی
آن چنانست که از خود چونتو تا بنگاله معاملات نغمات را فرودست گویند و مخصوص
آن نقش خیال و جنگله باشد ✱ فروده با اول مکسور و ثانی مضموم بر سرشته و بریان کرده بود
حکیم سوزنی گفته ؎ بر بر دینه بره کرنج کودای ✱ چگونه کرد و آتش فروده ازان ✱ فروده بریان
ترست در دوزخ ✱ عمید کاتش در زیر خامه ها مان ✱ فرودین با اول مفتوح ثانی زده و واو
مفتوح و دال مکسور و یای معروف سه معنی دارد اول در مهر سه معنی با فروردین که بعد ازین
مرقوم میشود مترادفست حکیم فردوسی بمعنی روز ماه نظم نموده ؎ جوان باد بخت
تو در فرودین ✱ چو در فرودین ماه روی زمین ✱ و با اول و ثانی مضموم و واو مجهول سه
معنی دارد اول بمعنی زیرین باشد و آن معروفست دوم چوب زیرین چهار چوب است
و آنرا آستانه نیز خوانند چنانچه بالا بلندی خوانند حکیم سوزنی فرماید ؎ ستنش با غنیده
رسیده خبر فتح رسانند ✱ از خشایی که فرودینش بود چرخ برین ✱ سیوم باد و بور باشد فروردین
با اول مفتوح ثانی زده و واو مفتوح برار زده سه معنی دارد اول اسم فرشته باشد که خازن
بهشت است و تدبیر امور مصالح که در ماه فروردین و روز فروردین واقع شود بدو متعلق است
دوم ماه نخستین است از سال شمسی و آن مدت ماندن نیر اعظم است در برج بره که آنرا
بتازی حمل خوانند سیوم نام روز نوزدهم از هر ماه شمسی و بنا بر قاعده کلیه که نزد پارسیان
مقررست که چون نام روز با نام ماه موافق آید آن روز را عید گیرند درین روز ازین ماه
عید کنند و جشن نمایند آورده اند که نیک است درین روز جامه نو بریدن و پوشیدن
بریدن بره گوسفندان و کله گاو و گاوان شدن ✱ فرودیان و فرودگان با اول مفتوح
ثانی زده و واو مفتوح برای زده مسترقه را گویند و این پنج روز را پارسیان بغایت

مهر را

معتبر دارند و جامهای پاکیزه بپوشند و میوه های لطیف بکار برند و جشن نمایند و گاهان مستمند را
در پیش پنجروز کنند و دعاها بخوانند و معرب آن فروردیان بود زرادشت بهرامی نظم آورده
نه نوروز بیند نه مهرگان * نه جشن و نه رامش نه فروردگان فروز و فروغ با اول
و ثانی مضموم بمعنی تابش و روشنی آمده مولوی معنوی فرماید زاندک اندک خوی
کن با نور روز * ورنه خفاشی بمانی بیفروز کمال اسمعیل در صفت عماری گوید شب سیاه
فروغ بیاض و بیاض رش * شود نهانش از صبح در کمان افکند فرونیز با اول مضموم آتش زنه را گویند
و آنرا آتش برگ و گلخاچ نیز گویند و در بعضی از فرهنگها نوشته اند که خس و خاشاک را نامند
که بدان آتش را میفروزند فروشت بمعنی افروخته است که مرقوم شد با اول و ثانی مضموم
و واو مجهول و های مکسور فرشته بود فروهیده با اول مکسور و ثانی مضموم و های مکسور و یای
معروف دو معنی دارد اول ظاهر و آشکارا بود و اوستاد عنصری نظم نموده هر که فرهنگ
او فروهیده است * تیر معزی از و نکوهیده است دوم ناشکوه و ناهسته را نخوانند فرویش با اول مفتوح
و ثانی زده و واو مکسور و یای مجهول هشت معنی دارد اول نقص و فروگذاشت بود و آنرا
پیرویس نیز گویند میر حسینی بنظم آورده راه و بود عین فرویس است این * تا به خداوندی
که در درویشی است دوم کاهلی باشد امیر خسرو راست بهشیار بت بایدت رفتن
نه عاقل وار با فرویش رفتن سیوم فراموشی را گویند مسعود سعد سلمان نظم نموده هر که
که فلک دل مرا ازش کند * تنها فکند مرا و فرویش کند در شیخ کند مرا و دل ازش کند پس هر
ساعت عذاب مرا بیش کند چهارم فرهنگ است و رکار رها پنجم بیکار را گویند ششم درستی
و خشونت باشد هفتم بر بانرا نامند و آنرا فریش نیز خوانند هشتم نام زنی بود فر با اول
و ثانی مفتوح مشدد یعنی شکوه است اوستاد فرخی فرماید فره شاه خدا جل تو داد از آنکه
بر چهره تو هست پدیدار حکیم نزاری قهستانی فرموده ز پیشانیت فره ایزدی
معین پدید است بی اشتباه با اول مفتوح ثانی مخفف مکسور نهاده دو معنی دارد اول آنکه
افزون و بسیار باشد حکیم سنای فرموده هر یکی شاخ میوه دار از فره * بام آن
میوه هاست فندق و به سید ذوالفقار راست از رایت رایت رسد تا بیدرا

از فره

فرو فره با بازه حرمت رسد آفاق را • حصن حصین دوم بمعنی خوش منش آمده مولوی معنوی
فرماید • دوو می راحلبد نامد بوغ وان • گر بلید بها شد و سهل و گران • تلخ شور و مالش
بسیار ده • ناشود خوب و لطیف واو بافره • فرنانج با اول مکسور بثانی زده و نون موقوف
شاخ بزرگی را نامند که از درخت ببرند تا شاخ دیگر برآید و آنرا فرع نیز خوانند • فرهنت شکوه
مندی بود • فرهختن و فرهیختن با اول مفتوح بثانی زده دو معنی دارد اول ترتیب کردن
و ادب آموختن بود رفیع الدین لبنانی راست • ریاضت بدایع ادب فلک
فرهخت • عنایت تو سپیر کرم جهان پرور • کمال اسمعیل نظم نموده • جرم من عفو کن
جوانمرد که عنایت پیر را فرهخت • دوم بمعنی فرهختن است که مرقوم شد • فرهشت با اول
مفتوح بثانی زده و های مفتوح جادوی را گویند ابونصر مزعری بنظم آورده •
هشت را بیشت کند پیل او • پشت را هشت کند فرهشش • قهری راست • چه
غم ار شد دشمن جاه • او را ز نیرنگ فرهشت • فرهمند با اول مفتوح بثانی زده و های و میم
مفتوح بنون زده دو معنی دارد اول قرب نزدیک بود حکیم ناصر خسرو فرماید • فرهمند و
بدکیش هرگز مرو تا نگردی • ور روی مند واه مند • دوم خردمند را گویند هم او گوید • فرهمندی
را بدل و رجای گرد بود که واردت مستخص فرهمنده • فرنخ و فرهنگ با اول مفتوح
بثانی زده و های مفتوح بنون زده شش معنی دارد اول دانش باشد کمال اسمعیل گفته
• فلک ز قدر تواند و خته لب رفعت • خرد ز رای تو آموخته لب فرهنگ • دوم ادب
بود حکیم ثنای فرماید • مرد را در هنر بغر سنجید • تو سر را سر سش بجا بسنجد • کمال اسمعیل بنظم آورده
• بدست حلم یکی مالش سپهر بده • اگر چه صعب توان کرد پیر را فرهنگ • سیوم عقل را گویند
شیخ نظامی فرماید • نه دانش بود آنکس را نه فرهنگ • که وقتی است بیش او در جنگ • چهارم
کتابی را خوانند که مشتمل باشد بلغات فارسی و غیره حکیم سوزنی فرماید • نوشته است از پی
کام خویش • پنجم نام کیکاوس است • ششم شاخ درخت را نامند که آنرا خوابانند و خاک بر
زبرآن بر نهند تا بیخ بگیرد و بعد از آن آنرا کنده بجای دیگر نهال کنند • فری با اول مفتوح بثانی
مکسور و یای معروف چهار معنی دارد اول بمعنی خوبی و خوبی باشد دوم بمعنی آفرین آمده حکیم

قطران بنظم آورده ~ کیست کو رای تو دیدست و نماندست شگفت: کیست کو روی تو دیدست
شگفت است فری هم او گوید ~ بران هوا که چو تو سر برد هزار فری: بران زمین که چو تو آورد
هزار آباد فرهودی با اول مفتوح و ثانی زده و های مضموم و واو معروف زیبود است که در همین
باب در فصل ذکر یافت فرهمند با اول مفتوح و ثانی زده و های مضموم و واو مجهول مرد روحانی
را خوانند و آنرا فرمند نیز خوانند فرهی با اول مفتوح و ثانی مشدد مکسور فر و شکوه داشتن
مجد همگر گفته ~ فرخ همای دولت سعد سپهر ملک: ای آنکه سایه‌ات بجهان فرهی دهد
فریبا بمعنی فریفته باشد و فریبنده آمده مجد همگر گفته ~ هم حور بهشت ناشکیبا از تست: هم جادوی
هم پری فریبا از تست: خوبان جهان بجامه زیبا کردند: ای خوب توی که جامه زیبا از تست
فری برز با اول مفتوح و ثانی مکسور و رای معروف و بای مضموم نام پسر کیکاوس است که در روز
جنگ دوازده رخ کلباد ه تن دلیر را بقتل رسانیده حکیم فردوسی فرماید ~ فری برز با
لشکری گرد نیو: به پیوست با طوس گودرز گیو: و در بعضی از فرهنگها بنظر رسیده که نام عمو طوس
شهره است فریز با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای مجهول چهار معنی دارد اول بمعنی فرزد است که مرغزار
کشت حکیم سوزنی گفته ~ باد و خاک از آب اندر آتش: بر دم تو باز چون گه و نشیم و فریز را نکردی
حکیم نزاری قهستانی نظم نموده ~ ایکه در بستان جانم شاخ مهر دست در هم داد: چون
سبز فریز دوم فراویز جامه را گویند و آنرا ابروز نیز گویند چنانکه حکیم خاقانی ببروز نظم نموده ~
خون حلق زنجی آنکه سرخی بر دامنش: این زنگ بر فرزست آن خونناب است این همه
حکیم قطران گفته ~ جاودان در ملک دوست زهی که باشد بی تو ملک: همچو تن بیجان و
جان بی عقل جامه جامه بی فریز: سیوم گوشت قدید را خوانند چهارم ستردن موی و پشم باشد
چنانچه گویند که فلانی سر را فریز کرد مراد آن باشد که سر را تراشید و سترد فریش با اول
مفتوح ثانی مکسور و یای مجهول سه معنی دارد اول ناخجسته و نارج باشد شیخ
نظامی فرماید ~ گر از بهر گنج از رخم فریش: بمغرب بر مغربی هست بیش دوم
بمعنی آفرین آمده مختاری بنظم آورده ~ فریش آن مال و آن بازو که بستیل
خم گردد: اگر بر گستوان بسازند بیلی را نعالش: بنوچهری گفته ~ فریش از منظر

سیمون ان فرخنده تر مجبر که منظرها از و خوارند در عار اند مجبرها سیوم گوشت بریان را گویند
حکیم سوزنی نظم نموده ع نمک زدی همه ارباب فضل را که کسی نکرد بهره طبع ترا از فریش
وریش زهر بهی بکمال که گر فریش کنم زود دو نابیره روغن ازان و لخت فریش د با باد موتو
در غزلی است دختر را نامند که هفت روزه بود که زاییده باشد که گرد بد او را خوانند فریش
جمیع النت فرشتق فرشته نامند حکیم سوزنی فرماید ع اندر میان آدمیان چون فرشته
ایست اندر دل فرینگان همچو آدم است فریوز با اول و ثانی مکسور و یای مجهول و واو
مفتوح دو معنی دارد اول بمعنی راست و درست چنانکه اگر گویند که فلانی فریوزدین است
یا فریوز کیش است مراد آن باشد که راست و درست کیش است در کتابی از کتب فرهنگ
قدیم نوشته دیدم که فریودی بهمین معنی نوشته اند چنانکه سبق ذکر یافت دوم نام گیاهست
فریوک با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای مجهول و واو مفتوح جزیره باشد فریه با اول مکسور
ثانی زده نفرین باشد مختاری راست ع خواهی بمکه باشی خواهی بقسطنطین تا دامن
فریه کرده گردم و بپیوبند حکیم سوزنی راست ع باز از آن هزل سر کشایم از آن باز تا فریه
بر عدو جاه تو انبار و در غزلی بمعنی دروغ آمده فصل کاف کر با اول مضموم و دو رود خانه
باین نام موسوم است یکی در شروان و دیگری در فارس که امیر عضد الدوله دهی
بر آن رود بندی بسته حکیم خاقانی فرماید ع باد صبا جراب کر بنفس فدا قدح اورد هم
تو فلاح و فتح را بر شط منعمان ببری گرا با اول مکسور دو معنی دارد اول بمعنی که آمده دوم
مخفف هرگرا بود حکیم اسدی گفته ع سخنهای دانا که نیکو بود چو گنج گهر دان که با او بود
بهار گنج دانش بگیتی کجاست کرا گنج دانش بود پادشاست حکیم قطران نظم نموده ع
کرا گردون بود دشتی چه باید بشتی لشکر چه باید یاوری مردم اگر دولت بود یاور و در عربی
مخفف کرایه باشد کراخ با اول مفتوح بانگ ماکیان بود وقت بیضه دادن کراخان با
اول مفتوح نام پسر افراسیاب است کراد و کراده با اول مضموم جامه کهنه باشد پاره پاره
کراز و کرازه با اول مضموم دو معنی دارد اول چوب زیرین در باشد دوم زمینی را گویند
که بجهت سبزی کاری وغیره کنارهای آنرا بلند ساخته باشند و آنرا کرز و کرازه نیز خوانند

کرس باول مضموم کلام الله را خوانند مثال حکیم خاقانی ~ عنوان مجوس بسم هروی دست
جنب کراسه دروی: هم او فرماید ~ چه فخر کراسه را اگر حرف بیرانه کنند زرد شنکرف:
حکیم سوزنی راست ~ بهر نام من فال کشای ز کراسه: بنی بخط اول قد میتی النصر حکیم سنای
فرماید ~ تو در میان دل میان زلف تو در کراش من تو مجو زلف خود شانه مزن هم او کوید
امیدکان کرا شبد کشتکان ز وطن: ترا ز یزدان خواهند بد عوت وامین کراغ باول مضموم کیاهیست
که بار فری فرود آمده را بدان به بندند کراک و کراکا باول مفتوح پرنده الیست که سیاه و
سپید باشد و دوم زرد راز بود و بیشتر در کنارهای اب نشینند وانرا عکه نیز کویند و بتازی
عقعق خوانند حکیم اسدی راست ~ سراینده سار و چکاوک ز سرو: چمان و رخمیدها کرک و
تذرو: شاعر کفته ~ چنان اندیشه دارد از دشمن خویش: چو باز تیز چنکال از کراکا کراز باهر دو
کاف مفتوح زاغ را کویند کران و کرانه باول مفتوح یعنی کناره بود و شهاب الدین صابر فرماید
~ دریا کرانه دارد و دریای فضل او: ننمود هیچ وقت کسی را کران خویش کربا سو و
کربابه و کرباس و کربس و کربسو کربو و کربه همه این لغات باول مفتوح است و شین منقوط
نیز خوانند و این جانوریست که در خانها جا کنند وانرا چلپاسه و ورغه و ماتر نک نیز کویند
و بتازی کربه باشد شاعر کفته ~ میکشد هم نهنک را راسو: مرغ عقرب بود کر باسو:
حکیم سوزنی فرموده ~ اژدها باش در خزینه علم: کاین چنین جای جای کربه شب شمس
فخری کفته ~ ز رنج غصه و غم باشند ز بخت دار کون: کاهش ندیم عقرب کاهش ندیم کربسج
کربا باول مفتوح بثانی زده و بای عجمی نام کیاهیست که انرا بلبند در تبریز کویند او ستاد
عسجدی فرماید ~ اکر ز فیض کفت رشحه بری در ابر: شدی ابر پیروزه پیکر کربا کرنه باول
مضموم بیرا هنی و معرب ان قرطه است مولوی معنوی فرماید ~ خنک کسی که ازین بوی کرته
یوسف: دلش چو دیده یعقوب خسته وا نشود: رضی الدین نیشاپوری راست ~ ز عشق
حد منت شنکرف لعل زنکست: بصبح چاک زند چرخ کرته انکار کرتنه باول مفتوح بثانی
زده و تای فوقانی مکسور و یای معروف پرده سفید باشد که عنکبوت از لعاب دهن خود
بازد و در اندرون تخم کرده بچه بیرون اورد و انرا نیز خوانند در اختیارات بدیعی مسطورست

که اگر در تابستان کیف سفید بود و در بارودی کسی که تب ربع داشته باشد ببیند زایل گردد
کرجفو با اول مفتوح و ثانی زده و جیم مفتوح و فاء مضموم و واو معروف نام جانوریست شبیه
تیهو کوچکتر از تیهو باشد و لذت گوشتش چون گوشت تیهو و دراج بود و اینرا لوده و دستم
نیز خوانند و بتازی سلوی خوانند طیان مرغزی راست ــ چه چه نسبت و شمت را بتو
توی شاهباز و عدو کرجفو کرجن با اول مضموم و ثانی زده و جیم مفتوح استخوانی
نرمی را گویند که توان خائید و بتازی عصروف و غضروف نامند کرخ با اول مفتوح سکاف
گرسان و کرنه و پیرهن را گویند و با اول مضموم سبوسه خربوزه و تنبه و دانه باشد سیحی
اطعمه راست ــ فلک سان خربوزه دیدم و کرنج مه نو گفتم بدی عقل ز نیش ازراه
مرو کرچه با اول مضموم خانه را گویند که از نی علف سازند چنانچه دهقانان و مزارعان برکنار
زراعت خود میسازند و اینرا کرنج و کرنجه نیز گویند امیر خسرو گفته ــ بجشم همت از
راه فرهنگ فلک نه دوست دستش کرچه تنگ کرخ با اول و ثانی مفتوح دو معنی دارد اول
عضوی را گویند که بی شعور شده باشد و اینرا کرفط نیز نامند دوم نام شهریست و بتازی
حزه خوانند شیخ اذری گفته ــ هرکه افتد بچاه نقش اندر کن زحالتش دگر نژاد خر بسر جر
جنین مباش کرنج زانکه جاه ست بر سر دوزخ یوسف طبیب راست ــ چون از و
کسی را کرخی روی نمود از دی علاج بایدش میسر نمود باید مالید بعد از ان روغن قسط
چندانکه رسیختش برآید مقصود کرد با اول مفتوح و ثانی زده نام درخت در زمین بغداد
که شاپور ذو الاکتاف اینرا بنا نهاده کرد با اول مفتوح دو معنی دارد اول کردار باشد حکیم
ثنای فرماید ــ کرد بیش ار دگفت کوته کن با چنین گفت کرد همره کن دوم شاخی را
که بوقت بیر بستن از درخت بریده باشند با اول مضموم چهار معنی دارد اول طایفه
الست مشهور مولوی معنوی فرماید ــ چه خوانند در وشنای مخزن شاه بکمان دودخ
دانند جان کردک دوم قطع زمین را گویند که کناره اینرا بلند درمیانش نوزراعت کنند
و اینرا کرد و کرد و کو نیز و کرزکا نیز خوانند و بهندی کیاری نامند سیوم اکبر باشد و اینرا
پرویزی گویند و بتازی شمیشر خوانند ــ نهنک ان به که مادر مامستر و زاب کرد

ماهی خورد و خیزد چهارم خوبان شهها باشد گراد با اول مفتوح تبازی دیوار و بنیاد عمارت و
امثال آنرا گویند گرد با اول مکسور دو معنی دارد اول عمل و فعل باشد دوم بمعنی طرز و روش
بود شیخ نظامی فرماید ~ یکی نامه نغز بیگر نوشت • بدین نیک کردار باغ بهشت • گردگار و
گردگار با اول و ثانی مکسور ثبانی زده و دال مکسور و کاف عجمی در هر دو لغت و در لغت اول با
زای منقوطه موقوف و در لغت ثانی بازای منقوطه موقوف دو معنی دارد اول نام میمنت از نامهای
باری تعالی عز اسمه حکیم انوری نظم نموده ~ ای روزگار دولت تو در روزگار ما • در زمانه
بیسانه تو فضل کردگار • این همین فرماید ~ شاها چه گوید این همین از جفای چرخ • دوران
عمر کوته شرح غم دراز • با این همه بدین چه غم روزگار من • آخر ز تو نیکوست بتوفیق کردگار •
دوم بمعنی عمده آمده گرس و گرس با اول مضموم و ثانی مفتوح دو معنی دارد اول حرکت دیم
باشد دوم موی مجعد را گویند و آنرا گورس نیز خوانند و با اول مکسور ثانی زده و در عربی
دو معنی دارد اول اصل هر چیزی را نامند دوم بول و سرگین بر هم نشسته بود گردو با اول مفتوح
ثبانی زده و دال مضموم و واو معروف بمعنی دوم کرده است که مرقوم گشت گرسان با اول
مفتوح ثبانی زده ظرفی باشد مانند صندوق که از چوب ماکول با جلوا و امثال آنرا نهند و آنرا
کارسان و حاسدان و جامه سکدان هم خوانند حکیم نزاری قهستانی راست ~ به نبید سال
قحط سخت درویش • و تونکر را بهم ز کندم تهی کند • و هم خای ز مان گرسان • هم او گوید ~
نه نان خط بکرسان نه آب گرم عنب • نه گوشت در رمه دارم زر در زکند • و با اول مکسور
بیزبان نامند نهد نیز او رع را گویند گرسنه با اول و ثانی مکسور شین زده و نون مفتوح و اخفای دم
دحر یکی را گویند که بر روی جراحت و سخت باشد با وجود آنکه قاف در زبان بماند عوام
بیشتر از کاف گرسنه را بکاف بدل کرده قرسنه میگویند گرسنه با اول مفتوح ثبانی زده و شین
مفتوح نام غله ایست که طعم آن میان ماش عدس به بزکی زند چون آن مقشر کرده
بگاو دهند گاو را بغایت فربه سازد و در فربه کردن گاو هیچ چیز مانند آن نباشد و در
هیطا و دیگر اوام سیرات بیشتر از شتر بکار برند و آنرا کرنک نیز خوانند و یونانی ارو
نامند از اختیارات بدیعی نقل نموده شد و بهندی گرادو گاگا و نیز گویند و در فرهنگها

کرنک

گرسنه بشین منقوط بغلط مرقوم است کرشی و کرسه با اول و ثانی مفتوح فروتنی بود
گرازوی فریب با اول و ثالث مضموم ریسمانی بود که از موی بافته باشند پوربهای
جامی راست ـ این هم دو معنی نظم نموده ـ هر که با دولت تو کرد کرش گر گرد شش
زمانه گرش کرشته با اول و ثانی مکسور بشین منقوط خس و خاشاک را گویند شیخ عطار
فرماید ـ زمین و آسمان با بو فرشته ست ـ تو گر بینی که خشمت بر کرشته است کرغ با اول
مضموم بمعنی کراغ آمده که مرقوم شد کرفت با اول و ثانی مکسور یعنی خرک و کفت باشد
کرفشن با اول مفتوح بثانی زده و فا مفتوح بشین منقوط زده بمعنی جلبیاسه باشد
کرک با اول و ثانی مفتوح دو معنی دارد اول بمعنی کرک است که در فصل کاف عجمی
مرقوم خواهد شد دوم نام شهریست از مضافات بیت المقدس حکیم رجائی
راست ـ ز کنعان و زر در کرک رسیدند گردنکشان یک یک و
با اول مفتوح بثانی زده سه معنی دارد اول ماکیانرا گویند کمال غیاث در توحید
گفته ـ از شیر تا بره و ز بوز تا بلنگ از کرک تا کرکس و از کرک تا کرک روزی
خوران خوان بر ندار نعمت تو اند هر گوشه که منکرم صد هزار لک دوم کتاک باشد
سوم سرطان را نامند کرلی با اول مضموم و ثانی مفتوح سرلی موی را خوانند و از آن
کل نیز نامند کرم با اول مضموم بثانی زده دو معنی دارد اول ماکیان نرا که از تخم کردن و بیضه
باز مانده باشد حکیم سوزنی فرموده ـ خروس همه اهل فضل است هست بدید
آمد از ما جلبار نراد بباید بیش او خانه بردار دگر فاصله ماکیان اند کرک پوربهای
جامی راست ـ گفته در خوار چون خروشی و جو کیان کرک چون درو بوم کوری
جو بشیره دوم پشم نرمی باشد که از زیر موی بز و شتر و امثال آن بر آورند و بر ریسند
و مثال و امثال آن ببافند از آن پشم کسک و تکیه و نمد و مانند آن بمالند و آن را
کلک و بر سم و کافر نام هم خوانند کرکانی با اول مفتوح تخم گیاه است که اسراد و سرکوبند
و در میان زراعت گندم و جو بروید کرکسار با اول مفتوح بثانی زده و کاف عجمی موقوف
دو معنی دارد اول نام ولایتیست دوم نام یکی از پهلوانان توران بود که بهمن او را

دستگیری کرده واو بجانب روئین در براه هفتخوان که بی آب و ویران بود بدعا برده
آخرالامر بهمن اورا بقتل رسانید شهاب الدین مهمره گفته ازسر روئین سپر انداز
بر گرگ دمه بیل آن رسید که تیغ روئین تن نخاک گرگ را گرگرانک و گرگرانی و
گرگری بافتح هر دو کاف مفتوح بمعنی گرجس است که مرقوم شد گرگرک بافتح هر دو کاف
مفتوح بمعنی کرگس است که مرقوم گشت حکیم ناصر خسرو فرماید خجسته را بخراز خرد ملنز
ار دو گوش بنفشه را بخنه کرک نلار د باس گرگز و گرگوز علامت و دلیل باشد شیخ آذری
در کتاب عجایب الدنیا در تناسل حیوانات گفته وزر حیوان به پیش آید برت آن
هم زتفرقه گرگز حکیم نزاری قهستانی فرماید بادی برقان خود گفتم این قصیده چنانکه
هست گرگوز گرگیغ بااول مفتوح ثبانی زده و کاف مفتوح و فاء مکسور و یای معروف و زای
منقوط کفگیر باشد حکیم سوزنی فرماید باری دارم چنانکه حلقه گوش باشد از
جشم کرکیغر فزونتر گرکیه بااول مفتوح ثبانی زده و کاف مفتوح نام گلیست خوشبوی
که چند رنگ شود و بیشتر در کوه الوند باشد گرم و گرست و گرنبا بااول و ثانی مفتوح
کلم را گویند حکیم سوزنی راست سیر گوز دلاقت ترف و شلغم و برگ گرم گرم گرنگ
سیخوری تا چند که بیغم زنی اثیر الدین اخسیکتی فرماید فرزانه کجاست از سر گشته عنان
آزاده کجاست شغل خفته هوان در روزگار هیچ لسان دیدی از گرم جز در میان سبزه
و اطراف بوستان و در عربی بمعنی بمرزی بود و بااول مفتوح ثبانی زده سبزه را گویند
که برلب جویبار روید حکیم فرزوق گوید برجویبار دولت شاه جهان پناه دارم
ز سنبل رطوبیت آب گرم و در عربی رز را گویند یعنی درخت انگور باشد گرمند و
گرومند بااول مفتوح ثبانی زده و دال موقوف سخت و تند و تیز شتاب را گویند گرنج
بااول مفتوح و ثانی مکسور سیاه دانه بود دانرا شونیز هم خوانند شمس فخری نظم نموده
بلای طبع عدو بس از الکار ره حبس با عیش بود از گرنج گرنجو بااول و ثانی مفتوح بنون زده
و جیم مضموم و واو معروف بمعنی کرنجک است که مرقوم شد شمس فخری راست
بعهد تو فتنه در خواب دایم زشهمت برروی افتاده گرنجو گرند و گرنده و گرنک و گرنکه بااول

مضموم

مضموم و ثانی مفتوح پنج معنی دارد اول سپیدانبر را گویند دوم رنگی باشد برابرست
واستر را و آن معروفست مولانا عارف کاتبی این هر دو معنی را نظم آورده شعر
آسمان غلاف همه لشکر علوی سر لامکان کمیت فارس سمر گنبد فرس درد دم
نبرد مرکب اگر سیاه کنندش دگر کرنگ سیوم بمعنی چرک و حلقه دروشان و غیره
باشد درویش عبد قلی در قصیده منقبت گفته شعر چون لشکر هجوم تکی گست نوز
فیض ارواح اولیا زده گرد در کست کرنگ چهارم دیکی را گویند که رنگرزان
بقم و دیگر رنگ و غیره درمیان آن بجوشانند و ربیع العرش راست شعر دنش هیچ
خم نیل بدی چشمهایش چون کرنگ زری پنجم نام رود خانه ایست که از طرف ازده
کوه که مسکن توران است آید و از نورجی سپاهان بگذرد مولانا عارف کاتبی فرماید
شعر دران زمانکه ز موج محیط تیغ دو خیل صدای سیل دید چون لشکر جوی
کرنگ و ثبانی مضموم بمعنی غرادس است که مرقوم گشت کرکمانی با اول و
ثانی مفتوح بنون زده کاف عجمی نوعی از انگور است کرو با اول و ثانی مضموم مرد
باشد که عنکبوت بسازد و درمیان تخم کند و آنرا کرو کرسی نیز نامند و با اول
و ثانی مضموم نام یکی از جوشان افراسیاب که او را کروهی زره مشکفته اند و در کشتن
سیاوش سعی بالغ نموده حکیم فردوسی فرماید شعر برفتند بیجان و موی گرو
پر شاه ترکان پر از رنگ و بو. با اول مکسور و ثانی مفتوح دو معنی دارد اول [illegible]
را گویند که میان انبی و گاو واکشده باشد شیخ آذری فرماید شعر بکرد کینه کالبت
نمیرسد گردون که هست روز و شب و سال و ماه در تک و دو. اگر ز سنبله یکجو کم آورد کاو دول
کنند خصومت عدلش زکام ثور گرز. دوم کشتی کوچک را گویند و آنرا شبک نیز
نامند شیخ سعدی راست شعر جوانی پاک باز و پاک رو بود. که با بالتکنره در گرو بود
چنین خواندم که در دریای اعظم بگرداب در افتادند باهم کروت با اول و
ثانی مضموم واو معروف و بیه را گویند حکیم انوری گفته شعر گرچه در تالیف این
ابیات نیست یعنی سهمین فربی غنی کروت کروجان با اول و ثانی مضموم

نام برادر پیران بن ویسه بود گرد و با اول و ثانی مضموم و واو مجهول جای
باشد پس عمیق که آب در آن بدشواری توان گذشتن گروز با اول و ثانی مضموم
و واو معروف نشاط و شادی و طرب باشد استاد رودکی نظم نموده بیت با
گروز و خرمی آهو بدست سنجاب آمد خوش سخن گوزنت گشت ❊ شمس فخری فرماید بیت
ز فر دولت او بندگان درگاهش ❊ اگرچه در رند اقبال تازه کام گروز ❊ تو باش تا که
شود صبح دوست روشن که در جهان نه مبداست صبح بخش سوز ❊ گروه با اول
و ثانی مضموم و واو مجهول دو معنی دارد اول ثلث فرسنگ را گویند حکیم خاقانی فرماید
بیت واو نعت صبا عرض سپاه بهار ❊ گرد و گروهی بدید باد کمان خزان ❊ استاد
فرخی رودکی نظم نموده بیت لشکر او بیشتر در راه بود ❊ آن گروه دو بود اندر میان
دوم آرامگاه و آشیانه باشد و انرا کنام نیز خوانند حکیم فردوسی گفته بیت ببردش
دمان تا بالبرز کوه ❊ که بودش بدانجا کنام و گروه ❊ شرف شفروه گفته بیت رای
منیرش طویله دار نجوم است ❊ ابرش عرش گروه دار براق است ❊ گردی بروزن
نام یکی از خویشان افراسیاب است که سعی در کشتن سیاوش نموده و او را نیز
گویند حکیم فردوسی فرماید بیت گروی زره را بیاورد گیو ❊ روان با سپهدار بیرون
بتو گره با اول و ثانی مفتوح و اخفا ها چهار معنی دارد اول حرکت باشد حکیم ناصر
خسرو راست بیت بر کیرات علم و زان زدی آب شوی ❊ تا روی برگره شباتی ز آب
چون دست تازه به بهمت جان و دل ❊ این هر دو پاک شنیم و آن هر دو برگره ❊ دوم
شکر را خوانند سیوم حجره را نامند چهارم قسمی از تنبده عنکبوت بود که مانند
کاغذ و در میان آن عنکبوت تخم کند و بزبان هندی دو معنی دارد اول دست
تخن بود دوم نام شهریست و در عربی با اول مفتوح ثانی زده و اظهار ها خرو بار صابی
باشد و با اول مضموم و شنوزر را گویند گرپاس با اول مکسور ثانی زده دربار بادشاهان
و امرا و اعیان باشد و در عربی سه معنی دارد اول خانه را گویند که بر بالای
خانه ساخته باشند دوم خلوتخانه بادشاهان و امرا و اعیان باشند سیوم طهارت

خانه را گویند که بر بالای خانه بسازند گریچ و گریخه و گرز و گریزه با اول مضموم و ثانی مکسور و یای
معروف دو معنی دارد اول خانه کوچکی باشد که از نی و علف سازند چنانچه اکثر دهقانان
در کنار زراعت میسازند امیر خسرو فرماید مه از آن در آن خرابه شتاب * همچو مهتاب کو فتد
بخراب * در شد اندر گریچ دهقانی * در سفال شکسته ریحانی حکیم سنائی فرماید
داشت لقمان یکی گریچی تنگ * چون گلوگاه نای سینه چنگ * بو الفضولی سوال کرد از وی
چیست این خانه شش بدست سه پی * همه عالم چو باغ بستان است * وین گریچه بلطف زرند دانست
با تب حسک چشم گریان پیر گفت هذا لمن یموت کثیر * دوم سر بجنبن جانوران باشد گریس
و گریسه با اول و ثانی مکسور فریب و چاپلوسی بود گرنبک با اول مضموم و ثانی مکسور
و یای مجهول و شین منقوط موقوف دو معنی دارد اول مرد خسیک باشد دوم مرجوزه
هر مزنج را مانند گرنشنک با اول مضموم و ثانی مکسور و یای مجهول و شین منقوطه
بنون زده و کاف عجمی کود مغاک را گویند گریم و گریمال با اول و ثانی مکسور دو معنی
دارد اول اسم جد رستم بوده چنانچه رستم بن زال بن نریمان بن گریمان دوم شهر
کرمان باشد فصل کاف عجمی گر با اول مفتوح ثانی زده پنج معنی دارد اول بمعنی اگر است
دوم نام جو شنی باشد حکیم ناصر خسرو فرماید گر نخواهی بریح گراز گرگیان تیز سر کن
جهل گرسنیت ای پسر بر هیز کن زین رشت گر * سیوم بمعنی مقصود و مراد آمده است حکیم
سنای راست کار زین علم کار گر نبدند * چهارم قدرت بود استاد فرخی گوید ملکان
باشد گو را السخن باشد دست * ملک ان باشد گو را بهنر باشد گر * مثال معنی سیوم
عبد الواسع جبلی گوید طاعبا نیز اگر ده یکباره جدا از کام گر * با غبا نیز اگر ده همواره بری از
نام و ننان * پنجم کشنده و سازنده را خوانند و این کلمه بدون ترکیب در آخر کلمات معنی
نبخشد گرار با اول مفتوح حجام باشد مولوی معنوی فرماید این چنین خاین گرار بود
گمان برد که هست او معتمد * حکیم ناصر خسرو فرماید بنگر بچشم خاطر دار چشم تیز * ترکیب خویش را
دگر گرار را گراز با اول مضموم چهار معنی دارد اول خوک را مانند دوم رفتاری از روی
ناز و تکبر و استغنا باشد استاد الدین اخستکی در صفت اسپ این معنی را بترتیب نظم

تخم بی مغز بار و بر ندید

نموده * سپری از مراق سینه دا بر از کام بحر نهنگ : فتنه و کوهی صبا گذار سیوم پیلی بود
که بر بنان زمین را بکنند حکیم فردوسی نظم نموده * بفرمود تا کارگر پایدار : بیابانید
چنین سر زراه دراز : بیاید یکی مرد تیز دان پر نشست که با دودمان و گرازی بد نشست : چهارم
شجاع و دلاور بود خواجه عمید لومکی گفته * دور سپهر مثل تو هرگز بیاورد : از بیقت ببست
پهلو شیر افکن گراز گرازه با اول مضموم نام یکی از پهلوان ایرانست که در جنگ دوازده
رخ سیامک نام پهلوانی دورانی را بقتل رسانید گرازش با اول مفتوح نکرد تو اله باشد
وانرا بتازی نقمه خوانند استاد عضایری راست * جمله نعمتهای الوان بهشت یک
گراس : از خوان الوان تو بنیست گرامی بمعنی عزیز و مکرم بود گران با اول مضموم و سته و جو گندم
در دکرده را گویند استاد عضایری فرماید * یک گران از کشت زار خویشتن بهتر از
صد خرمن مال کسان گرانخور بمعنی خوار بسیار باشد سیف اسفرنگی راست * با هیچ خمار است
درد تو که نکرد : جز مکر انخواری شراب شکسته گراوس با اول مفتوح چرغ رد عنکر باشد گرازدن
با اول مفتوح بز نام جوششی است که انرا ابر تون و کربون نیز خوانند و بتازی قوباء و بهندی
داد نامند شرح این در زیر لغت بر تون شد گرای با اول مفتوح پنج معنی دارد اول
میل و رغبت باشد حکیم فردوسی فرماید * بیک سو گرای از میان و وصف : چو داری
چنین اور دکف : حکیم اسدی راست * بسو کند و پیمان اماکن گرای : دستاد دم نیک
خط من گوای : دوم گرفتن بود حکیم فردوسی راست * گرفتم کمر نید اسفندیار : گرائیده
دستی مراد است و خوار : حکیم انوری راست * بر سر جسم مگوئید که مر قدر ترا : اسمان
پای سر گشت زمین دست گرای : سیوم بمعنی گران و ثقیل آمده حکیم فردوسی فرماید
* زمین از گرانی شده گرای : که بیچاره گشت از پی خار پای : چهارم حمله را خوانند صاحب
زنک منظومه بنظم آورده * حمله بردن بود گرائیدن : کارزار است جنگ کوشیدن
پنجم پادشاهان تاتار را نامند چنانکه پادشاهان عجم را کی و پادشاهان روم را قیصر و پادشاهان
ترکستان را خان و پادشاه چین را خاقان خوانند این یمین فرموده * ای صبا بگذری
یک صبحگاه : بر جناب خسرو گرای : گربال با اول مفتوح غربال باشد گریز با اول مضموم

بنغالی زده

بثانی زده محیل و مکار و دور اندیش را گویند ۵ گفته اند که حکمت را طرف افراط و تفریط
هست طرف افراط که گربزی باشد یعنی دانای بسیار و طرف تفریط جمود و بلاهت و معرب
آن جربزه بود گربکو و گربه بید با اول مضموم ثانی زده مشک بید باشد ابن یمین فرماید
سر آورد از کمین که گربه بید ؛ از بهر صید چون همی بیند که پای بط برآید از خمار ؛ گرج با اول
مضموم ثانی زده ولایتیست که آنرا گرجستان گویند مولوی معنوی فرماید ۵ در هوا
میکرد خود بالای برج ؛ که هزیمت میشد از وی روم و گرج ؛ و با اول مکسور و ثانی مفتوح
بجیم عجمی زده گچ باشد که در عمارت بکار برند ابن یمین نظم نموده ۵ باید از خاک
و گچ و سنگ اینچنین طاقی مگر ؛ خاکش از مشک و گچ کافور سنگش گوهرست ؛ حکیم
زجاجی در صفت بنای گفته ۵ بهم در ره بپیوست فرزانه سنگ ؛ در آنجا نبود
از گچ بوی رنگ ؛ گرد با اول مفتوح ثانی زده یازده معنی دارد اول خاک را گویند
عموماً شیخ اوحدی گفته ۵ تن نه روح چیست مشتی گرد و روح بی علم چیست بادی سرد
خاک سوده برانگیخته را خوانند خصوصاً شیخ نظامی فرماید ۵ گر نبود خاک برانگیخته
دوم گردیدن و امر از گردیدن و گشتن باشد زنده پیل احمد جام قدس سره فرماید
اشتر بخراسان که گرد و صید کرد ؛ تو نیز زمر دو دست کردی در گرد ؛ حکیم فردوسی فرماید
که بالاین زمان هرچه رفت از نبرد ؛ بکام دل نمیگشت گرد ؛ سیوم گردون فلک را
مانند چهارم اسمیست از اسامی نیر اعظم شیخ نظامی در صفت چشمه حیوان :
فرموده ۵ اگر چشمه با سایه بودی صواب ؛ کجا سایه با چشمه آفتاب ؛ چو چشمه
بخورشید شد خوشگوار ؛ چرا زیر سایه شده چشمه سار ؛ بلی چشمه را سایه خوشتر
زگرد ؛ که این هست سوزنده و آن هست سرد ؛ پنجم بوی خوش بود و استاد راست
گل را چه گرد خیزد از زده گلاب زن ؛ مه را چه ورع نبرد از صد چراغدان ؛ ششم بمعنی لفظ
و فایده آمده شیخ اوحدی منظوم ساخته ۵ سر این کشتن چه گرد کنند ؛ بجز از باد
سرد و درد کنند ؛ هفتم عکس را مانند حکیم انوری فرموده ۵ گر خام نه بست است هموار
ریاحین از گرد چرا رنگ و هوای ره دانرا ؛ هشتم شاد و بنغم و شادی و بنغمی باشد

مولوی معنوی فرماید بیت آن یکی مردیست قوتش جمله درد • دان دگر مردی میان جمله مرد
نهم غم و اندوه است شیخ نظامی راست بیت جوابی که در گوش گرد آورد • نیوشنده را
دل بدرد آورد • خار زمه گفته بیت بصحرا راهی عزلت نشین بود • که در کیش سحابی قرین بود
زتنهای مگر گردی بدل داشت • ز سودای جنونی در دمی بدل داشت • واین لغت در
معنی هشتم و نهم اضافیست و هم بمعنی برق آمده حکیم فردوسی راست بیت چو شد شاه
اسب از کسی غول گرد • ببایدبدان چشمه لاجورد • یازدهم جنس ابریشم چیده و سره را خوانند
دهم باول مضموم شجاع و دلاور و بهادر باشد حکیم فردوسی راست بیت ز نخشیر این
نزاید چنین مرد گرد • چه گرد از نهنگان کش باید شمرد • و باول مکسور چهار معنی دارد اول معروفست
دوم شهر را گویند و آنرا بتازی مصر و مدینه نامند چون سیاوش گرد و دیه گرد اما
مراد از شهر سیاوش و شهر دیه باشد حکیم فردوسی راست بیت همی رفت سوی
سیاوش گرد • بجاه سیندار نزد او مرد • هم او گوید بیت کجا خوار شاه داشتی نیو گرد • همه آمدند
اندران شهر گرد • سیوم بمعنی جمع است و گرد آمده باشد حکیم فردوسی درین بیت
هر دو معنی را نظم نموده بیت ز ختلان و ترمد دویه گرد • ز هر سو سپاه اندر آورد گرد • چهارم
خرگاه را گویند و آنرا گردک نیز خوانند استاد گفته بیت ز خاک آمده خاک شد باز گرد
گرد • چو گوی تو زین بر شده هفت گرد • گردا باول مفتوح بثانی زده بمعنی گردان است استاد
عسجدی بنظم آورده بیت کسی کو خدمت دوری کند هیچ • بر او دشمن نشود گردن
گردا گردان و گرداینده • نوعی از کباب را نامند و آنچنان بود که گوشت مرغ یا حیوان
دیگر را در آب بجوشانند بعد از آن آنرا بر دارند و گرم کرده کباب کنند و آنرا گردنا
نیز نامند و معرب آن گرداج است مسعود سلمان گفته بیت کرد دشمنت تیر نیش برآرد
چو مرغ بر خرچو مرغ گرد دگردان بگردنا • گردباد گره باد را گویند سیف اسفرنگی راست بیت
تدبیر کار سازت بید بست بر د حیلت • اندر غبار شبهت مانده چو گرد باد • گربز دست
افرازی باشد که حرم دوزهای خیمه را بدان سوراخ کنند تا طناب از آن بگذرد • گرد ربا
اول مفتوح بثانی زده و دال مفتوح دو معنی دارد اول رنگین سخنی را گویند که در دل

کوه باشد و در بعضی از فرهنگها بمعنی لبه نشیبه کوه و در کوه مرقوم ست حکیم ناصر خسرو گفته
بیت هوا چون ضمیر ستمکاره تیره ستاره چو رخسار مومن بحشر شمال اندر او کرده جنبند
نزاند فراز و نشیب زکوه از کردر حکیم سوزنی راست بیت مثل زنا خیز خاور بخوابی بشادن
دو دیدیت کنان کوه کرد راتش آب دوم عبارت از شهرها و قصبه باشد استاد فرخی
فرماید بیت در آن سفری او دران زهی بود است که ره زده بیکشب بست کرد راو کردر
کرداسبی با اول مضموم بثانی زده ستمکر و ظالم را گویند حکیم نزاری راست بیت
اگر حال رعیت همین بود رونق بود فردا زجمع زاد کالش بر شود بازاری شان خدا لطف
نشان بکذاشتی این زیرزبانی را مگر تو از نشان بازداری تیر کرداسان کردران با اول
مکسور استخوان ران بود که بر آن گوشت بسیار بود حکیم سوزنی راست بیت نشکند
کردران مرکب باد نیز الوان تو بسر پنجه ماه کردک با اول مکسور چهار معنی دارد اول خرگاه
گویند شیخ نظامی فرماید بیت دو کردک داشتی خسرو مهیا پر آموده بگوهر چون
ثریا یکی ظاهر زبهر باده خوردن دگر پنهان زبهر خواب کردن بیرون رخ آن باره
نور سومی آن چو آنگاه آورد شاپور گرفتش دست سشتاندش بر آن دست
بیرون امد در کردک بیرو بست درین کردک نشسته جبین در آن کردک فتاده شور
شیرین دوم حجله را گویند که بجهت عروس بیارایند مولوی معنوی فرماید بیت بجز
با شنگ درست نبود نصیب چو هستی خصم در رنور کردک سیوم حیتبان باشد وانرا
بردک نیز خوانند و بتازی نغز نامند و بهندی پهیلی باشد چهارم دانی بود که در اندرون
قند و انواع مغزها مثل بادام و گردکان وغیره نهاده بپزند وانرا کلیچه نیز نامند کردکریبان
پیرایه ها باشد وانرا گریبانی و گریبه نیز خوانند و بتازی سربال نامند مولانا عرفی غزالی
مشهدی گفته بیت ما باده ایم و گرد گریبان ما خم ست داریم نشاء که دو عالم در رد
کم ست کردکیر با اول مضموم ثبانی زده و دال موقوف و کاف عجمی مکسور نام
پسر افراسیاب بوده حکیم فردوسی فرماید بیت ورا خواندندی گو کردگیر که از کوه بگذارد شعلی
تیغ و تیر کردن با اول مفتوح دو معنی دارد اول معروف و جمع آن کردنها دوم

قومی و با قدرت را گویند و جمع ان گردنان بود بدرجا جرمی راست ~ حلقه گوش
در شه با وجه هرجا کرد رسنیت خاک زیر پای سلطان باد هرجا گردنیت گردنا
اول مفتوح بثالث زده سه معنی دارد اول آشنی باشد که بدان کباب کنند امیر معزی
در صفت بیابانی گفته ~ گرماش چون حرارت محرور در تنور سرمایش چون رطوبت
مرطوب و رشنا زنگ رو چو آتش گردنا و چو دود مردم چو مرغ باد مخالف چو گردنا
حکیم سوزنی فرموده ~ دشمن شکن شهی که چو عزم شکار کرد لازم کجا که اردی نهند بهر کجا
اتش سنان نیزه و چون گردنا دو دست دشمن چو مرغ گردان در گردنا دوم نوع از
کباب باشد و الخینان بود که مرغ با گوشت دیگر حیوانات را در اب بجوشانند
بعد از ان میان انرا با دوبه پر کرده کباب کنند و انرا گردان و گرداننده نیز گویند
خوانند بر گهتران معرب ان گردنا جست حکیم قطران راست ~ گر مهتری
گردون کشد بر گهتران جانش را گردون کنند بر آتش غم گردنا سیوم گوش عود و
تنبوره و رباب و امثال ان باشد که تا در ابدان بسته بگردانند تا ساز با آهنگ
شود حکیم سنائی نظم نموده ~ حربه بهرام را بشکنه لطفش فیض گاه بر بط
ناهید را بشکسته قهرش گردنا بوالفرج رونی گفته ~ شاخ امرود کوهی و امرود
دسته گردنهای تنبور است و با اول مکسور کاسه زانوی باشد و انرا بتازی رضفه خوانند
گرنام دعای باشد که بر کاغذ بنویسند و نام غلام و کنیزک گریخته را در میان ان رقم
کنند و ان کاغذ را زیر سنگ گران نهند و گاه در میان سوره یوسف علی نبینا
و علیه السلام بگذارند و گاه بر ستون خانه چسپانند و گاه در زمین مدفون سازند
گریخته بجای نتواند رفت و باز بهمان شهر و ده بیاید و بمعنی ترکی این لغت شهر
نام است چه بزبان پهلوی گرد شهر را نامند مولوی معنوی راست ~ بگرد نامه
نظم شهر باز آورده خیال دوست با کرام اختیار امیر امیر خسرو بنظم آورده
گرد نامه است که شه اهل هنر را گرد است ~ شکل تنذویر که بر دایره دنیا راست گرد نگ
و گرد نکل با اول مفتوح بثانی زده و دال مفتوح بنون زده و کاف عجمی و یوت دراحمق باشد

گرده با اول مفتوح بثانی زده و دال مفتوح تخته چوبی را گویند که نان بدان
پهن سازند و آنرا چوچه نیز خوانند گرده با اول مکسور بثانی زده چهار معنی دارد اول
ورزمان باشد و آن معروفست دوم پارچه زرد و مدور بود که یهودان بفرموده حکام
بر کتف خود بدوزند تا از مسلمانان متمیز گردند و آنرا بتازی غیار خوانند حکیم نزاری گفته
گرده بر دوش را ببر دیرم حلقه در گوش ساجد لاتم سیوم گرده بالشت را مانند
چهارم مرغ خیره و ور را گویند گردبان با اول مکسور بثانی زده نگاهبان باشد گرزک با
اول مفتوح بثانی زده و زای منقوط مکسور بمعنی نظم و دادخواهی باشد شمس فخری
گفته بیت مگر سر کرای گزارش تواند که سردار داز مملکت رسم گرزش گرزم با اول
مضموم و ثانی مفتوح بزای منقوط زده نام یکی برادر اسفندیارست حکیم فردوسی
راست بیت بهر جا که بودم بزرم و بیزم برازنده رو نغز ین پس بری برگرزم گرزمان با اول
مفتوح بثانی زده عرش را گویند و در بعضی از نسخ با اول و ثالث مفتوح بنظر رسیده
چنانچه دقیقی گفته بیت مه و خورشید با برجیس بهرام زحل با تیر و زهره بر گرزمان همه
حکمی بفرمان نو دار نو که یزدان مر ترا داد اوست فرمان شمس فخری فرماید بیت
تا بود خورشید و مه بر گرزمان تا بود در کان عقیق و بهرمان بیش تیغ خسرو لعاق
گرد کوه خارا بر مثال بهرمان گرزن با اول مفتوح بثانی زده و فتح زای منقوطه
تاجی بود مرکب آنرا از طلا مکلل بجواهر بزرگ و سنگین که بر بالای تخت معلق دارند
سر شاهان بزنجیر زر جرمی آویختند و در تاریخ طبری مسطورست که در گرزن صد دانه مروارید
بود هر یک چون بیضه گنجشک و آنرا بتازی فقل گویند مولوی فرماید بیت سر نادان
شود بسته دل عاقل بلا ربی ازین افروخته درها بدین افراخته گرزن حکیم سوزنی
راست بیت شاهی او بمملکت مردی و مردمی که بخت هست بخشش و از جود
گرزنش گرزه با اول مفتوح بثانی زده در فرهنگ مرقوم شده که جنسی از مار جلاد
بزرگ باشد که زهر او زیاده از ماران دیگر بود و در بعضی از فرهنگها نوشته اند که ماری
رنگین بود پرخط و خال که با هیچ تریاقی بزهرش مقاومت نمیکند حکیم ناصر خسرو گفته

بدی مار گزید است از و دور باش که بد بتر از مار گزیده بود حکیم سنای فرماید بیت :
چون مار گزیده دولت و مهر بنرم و ز کین دارد درون پر زهر هر و ازین بیت امیر خسرو و خاقانی
مستفاد میگردد که کفچه مار را گویند بیت نزلے صهباست این کاسه که دارد آسمان
بیت نزلی حلواست این کفچه که دارد گزره مار و در ولایت دار المرز موش را گویند
گرزنما و بیکر و گرزگاو چهر و گرزگاو سار و گرز گاو سر و گرز گاو پیش نام گرز افریدون است
که بر هیئت سر گاو میش ساخته بودند حکیم فردوسی فرماید بیت به بیری بغرید چون
پیل مست یکی گرزه گاوی بیکر بدست سیف اسفرنگی راست بیت شود شیران
میدان از ذکر گرز گاو چهر او سواد چشم در کله و سنگ سرمه در رون حکیم فردوسی گفته
بیت بهر یک زمان بود پنجاه پیش سر افراز با گرزه گاو میش گرزین با اول مکسور ثانی
زده و رای منقوط و یای معروف سه معنی دارد اول گرزان است که مرقوم شد
دوم تیر را گویند سیوم زنبیل باشد گرس با اول مضموم ثانی زده گرسنگی باشد
بستجی لطعمه باشد فرماید بیت گرسش از دلم سر و غم زلف خال دوست جان با خیال
رشته فنا دار خیال دوست گرست با اول مفتوح مست طافح مدهوش را گویند
مولوی معنوی فرماید بیت باز ای سیر مست تا داو قدح بدست ما گر دهی بدست
تو تنا و دشی گرستی و بزبان اهل تهانیسر بمعنی فرو بردن لقمه و مانند آن بود گرسیوز
با اول مفتوح ثانی زده و سین مکسور و یای مجهول و واو مفتوح و زای منقوط
نام برادر افراسیاب است گرسیودن و گرستون با اول و ثانی مفتوح کسان باشد
و معرب فرسطون بود ازین کتاب را است بیت خواهی بخشایش و داد خواهی
مکافه خواهی تیر بردوده خواهان بکرستون گرساسب دو معنی دارد اول نام یکی از
اجداد رستم است دوم نام پسر طهماسب است که در حیات پدر پادشاه شد و در حیات
پدر در جنگ افراسیاب کشته شد و آنرا گرسست و گرساسف نیز گویند
گرسان با اول مفتوح نام حیوانیست که از خرس و شغال متولد شود و از دم مردم
نفسی و خاصیتی داشته باشد گرغنت با اول مفتوح بمعنی بر عنت که در فصل

بالا ماهين

بازهمین باب مرقوم گشته گرف وگرفته بااول وثانی مکسور و دو معنی دارد اول بمعنی طعنه بود
ودان زدن تبره باشد وسخنی را که بطریق سرزنش گویند باستعاره طعنه گرفت وگرفته
خوانند مولوی معنوی فرماید ـ فرخ استی لایق حلقه زراست : زر عاشق رویی زرد
زرد اصفراست : ازگرفت من زجان اتبر کند : گرچه اکنون هم گرفتار منند : دوم بمعنی غرامت
وتاوان آمده عبید زاکانی گفته ـ بیچاره ادمی که ندارد بهیچ حال : نه بر ستاره دست نه بر
اسمان گرفت گرگ بااول مفتوح بثانی زده کسی را وچار پایی را گویند که براورده باشند
شاعر درینجا گفته ـ مردار بد نهاد وغل طور ناسپاس : چون مادیان بیر همه گرگ بی تمیز
گرگان بااول مضموم نام شهریست که دار الملک استراباد بود ومعرب ان جرجان باشد
حکیم ناصر خسرو بقید نظم آورده ـ بمسجد خوانندت موذن چو گرگس : زان فردلنگی روی
چون گرگ بویان گر بگرگان خوانندت سلطان : گرگانج نام دار الملک خوارزم است وآن را
معرب ساخته جرجانیه گفتند وترکان اور اگنج نامند حکیم انوری راست ـ مرحبا ملک
خراسان داد یزدانت بجانت : از بلای غزت خاک ره گره رنج وکاب گرگاو بااول
مضموم بثانی زده نوعی از پای افزار باشد که شاطر وپیاده روان بپوشند شیخ اذری
گفته ـ بجست وجوی تو گردون چو عزم راه کند : زنور خام کند پای ماه را گرگاو : مولانا عبد
الرحمن جامی فرماید ـ کهنه گرگاو در برابر دشت : گرد و باد گرگ دو بر داشت گرکج
بااول مفتوح بثانی زده وکاف عجمی سرکوبی باشد از سنگ وچوب گلهای بخته گرفتن
قلوب بازند گرگر باهر دو کاف عجمی مفتوح هر دو را زده سه معنی دارد اول نامیست
از نامهای باری عز اسمه معنی ان صنع الصانع است حکیم ناصر خسرو فرماید ـ بر اندر کوه
انکه ارام جنبش : بر دو داد در دهر سزاد گرگر : مسعود سعد سلمان فرموده ـ بی رنج بکام
دل رسیده : از یاری بخت عون گرگر : دوم تخت پادشاهان را گویند حکیم خاقانی فرماید ـ
از پی تعظیم سکه است از دیبهای هند : شاه چین وخیان دیهیم وگرگر ساختند حکیم قطران
منظوم ساخته ـ تباه کرزن وگرگر ستون تخمه لشکر : چراغ گوهر کشور الو منصور ستودان
سیوم نام قصبه ایست از ولایت اذربیجان حکیم قطران گفته ـ بجش گرد ودان بلاندیش

توران پیوسته شد باشده پیوسته باتو شهرهاری گرگری و بامردو کاف مضموم سخن را
گویند که کسی از روی خشم و غضب در زیر لب گوید وانرا دندانه نیز گویند و بامردو کاف
مکسور غله باشد سیاه رنگ و گرد که از نخود کوچکتر بود گرگن بامردو کاف عجمی مضموم غله بود
که هنوز خوب نرسیده وانرا درمل و دملل نیز خوانند گرگت بامردو کاف عجمی مضموم دو معنی دارد
اول ضابط ولایت را گویند دوم نام پهلوانی بود که افراسیاب او را بیاری پیران بجنگ
طوس و رستم فرستاده بود گرگوی بااول مفتوح نام یکی از پهلوانان توران است که بمدد
افراسیاب آمده بود و افراسیاب او را بیاری پیران بجنگ طوس و رستم فرستاد گرگین
بااول مضموم نام یکی از پهلوانان ایران است گرگینه پوستین را شیخ نظامی نظم نموده
دمه دم فرو گیر چون چشم گرگ شده کار گرگینه دوران بزرگ هم او گوید زباران
کجا ترسد آن گرگ تیز که گرگینه پوشد بجای حریر گرم بااول مضموم ثانی زده اندوه و غم سخت
باشد حکیم ناصر خسرو فرماید از آنچه داری نصیب نیست ترا جز شب و روز رنج گداز گرمابان
و گرمابه و گرماوه حمام باشد یعنی سبعی در قسمیه خوش گوید ببانگ ماهی بریان و دوش
بر غاله بحرمت رس و تو جاه گرمابان گرمافزای نام ماه سیوم است از سالهای ملکی گرمکید
باقلی باشد که در آب جوشانیده باشند حکیم سنائی فرماید باقلی نویسند کن در رای
چند از این باقلی تو گرمک خواه بسحق اطعمه گوید آن نه نمک در گرم گرمک فروش این
ورزد این سخن نیز نک نمیگویم که هست این مشتهر گرمایل بااول مفتوح نام بادشاه
زاده بود که انرا در ذیل لغت ازمایل مرقوم نموده گرنج بااول مضموم و ثانی مکسور
بنون زده برنج باشد اوستاد فرخی گوید زان بکوبان گران کوفت پیلان ایشت
چون گرنجی که فرو کوفته باشنده بخوار رضی الدین نیشاپوری راست تا چون گرنج
جود تو نامد برون ز پوست با عیش خوش به بخت ترا هیچ گونه باش گرنگ بااول
مفتوح و ثانی لشکرگاه و خیمگاه باشد و بااول مکسور درهم شکسته را گویند گرنه
بااول مضموم نام گیاهیست گروره بااول و ثانی مضموم و واو مجهول و رای منقوط
و های مفتوح مخفف جمع گروه مردم باشد گرنجار بااول مفتوح و ثانی مکسور بنون زده

برنج زار باشد وانرا برنجار وشالیابه نیز خوانند گرنده بااول مضموم وثانی مکسور بمعنی عرض
دانست که مرقوم شد وانرا انثوکنه الحامل خوانند وبهندی کونچه نامند گروغ بااول مضموم
دروغ بود حکیم فردوسی بنظم اورده: یکی دیگری زن برش هم نشان گروغ از گناه
است بر سر کشتان: گروکان بااول وثانی مضموم الت تناسل بود وانرا الند نیز گویند
حکیم سنای گفته: چو عزیزان هلی بهر گروکان قوی گرچه گادن او دیر شود: حکیم سوزنی
فرماید: ای لبسر با بیابان پای توذ نگرستم: خرتنگ حشم گروکان تو نیز نگرستم وبااول
مکسور وثانی مرهون باشد امیر خسرو فرماید: شکم گشته هوش وتافته جان: بجندین:
حرص جانی گرد کان: گردکر بااول مفتوح ثالث مضموم وواو مجهول وکاف عجمی مفتوح
اسمیست از اسامی باری تعالی جل شانه ومعنی ان مراد بخش باشد حکیم فردوسی فرماید
فرزند تو امروز بود جاهل عامی: ز ذات چه فرماد رسد بخش گردکر: حکیم خاقانی در مدح مقتفی
عباسی فرماید: ختم کمال گوهر عباس مقتفی: کافراز یافت عز قدم سوار جوهرش: از مصطفی خلیفه
چون ادم صفی: از خود خلیفه کرد خدای گردکرش: گروهه بااول وثانی مضموم وواو مجهول
وهای اول مفتوح وثانی مختفی بمعنی کلوله باشد مانند کلوله ریسمان که عورات می ریسند
وانرا فراموک و وسکی نیز گویند وکلوله توب ونهک ومنجنیق وکلوله که از کمان گروهه
بزباید حکیم خاقانی فرماید: کمان گروهه گران نوازد وان مهره که جای زاغ خلیل اندر اورد
زهوا: وکلوله خمیر که انرا زواله نامند وحلوای که گفت انتوال هم گویند وان بشکل کلوله باشد
وانرا گرنجه نیز نامند حکیم سوزنی نظم نموده: به نجار امخرید بدسوی شهرت رو که بغیر دمی را
انکه گروهه مادر خود: حکیم نزاری قهستانی نظم نیز بمعنی کلوله ریسمان: بر خود متین ای خواجه
گر هیچو گروهه: تا اخر سر رشته خود باز دو بدیم اشرف سمرقندی بمعنی کلوله که از کمان گروهه
اندازند گفته: تیر کان تو چون دشاق منزق: شمشیر زن وفلک سوار زند صد مهره
بیک کمان گروهه در دامن اسمان شمارند: وشرف سمرقندی نیز بمعنی زواله فرموده
چو شتو ترتیب نان وخوان سازی: به گروهه سپهر للوک او: وبااول مخفف مفتوح
سهو باشد ومعرب ان جرق است گرد گردان نام بازی است گرهه مخفف گروهه

باشد که مرقوم شد شیخ نظامی بنظم آورده ~ چنان زو برو گرانه منجنیق · که شد کوه در آب دریا غرلیق · گری با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف هر پیمانه را گویند خواه آن جریب باشد که پیمانه زمین است و خواه گز که زمین و جامه و امثال آن بدان توان پیمود و خواه کیل که پیمانه غله و خواه پنگان که پیمانه هر ساعت بود و آنچنانکه جامی از مس سازند و در آن سوراخ کنند بعد از یک ساعت بحوی آن آب پر شود و در ین آب نشیند حکیم انوری بمعنی جریب در نظم آورده ~ کو رئیس مرد منصور آنکه در هفتاد سال · شور نشنید و نگفت دینک و لیل منوچهری · تا به پنداری که باعث بخل بود او را ابران · ور کسی چون ظن بری جزی گران باشد بری · زانکه امثال او مرابی شاعری بسیار داد · کاخهای چار پوشش باغهای جلیل گری · حکیم سنائی بمعنی گز نظم نموده ~ باش تا چون چشم ترکان تنگ گردد گور تو · گر چنینه خود را گور سازی در مسافت ده گری · حکیم خاقانی بمعنی کیل گفته ~ خرمن خوشه زر کانش بدار ز چشم · کان صباغ کو دهد دو گری یک فقر بینت · حکیم قطران بمعنی کیله گفته ~ دهد او سیم بقنطار لواقیت بگنج · دهد او زر بانبار و لالی بگری · و بمعنی پنگان نیز بعد از این در ذیل لغت گرپال مرقوم خواهد شد · و با اول و ثانی مکسور و یای معروف گریه و امر از گریه کردن بود و حکیم سنائی فرماید ~ جز او کس ندید در لشکری · در طلبگاه خنده گاه گری · و حکیم انوری فرماید ~ گر بخندم و آن لیس ز عمریست گوید از هر خند · ور بگریم و آن بهر روزیست گوید خون گری · و با یای مجهول دو معنی دارد اول گره را گویند منوچهری راست ~ چون بار گری من بگشایم تو به بندی · در بار گری هیچ نبندم بگشای · دوم گردن باشد و از این سبب بخه جامه را گریبان · گرمال تخته مدور باشد از هفت جوش که چون از زمان ساعتی بگذاد گری که پنگانی باشد در ین آب نشیند جونی بران تخته بزنند تا صدا کنند که چند ساعت از روز یا شب گذشته امیر معزی نظم نموده ~ دانی چرا است ناله گریان هر گری · یعنی که این سرای مقام درنگ نیست · حکیم محمد رضا حکیمی تخلص راست ~ گر بال که نوحه میکند گاه گری دانی · غرضش جیت ازین نوحه گری · یعنی که هر گری شود عمر تو کم · پیمانه عمر کم شود تا نگری · گرگانی پیر این گویند و آنرا گرته نیز خوانند نام خسرو

بنظم آورده

بنظم آورده ـ امروز همتی بمطربان بخش · توب سطوی و شعر کرکانی · درو ستی چو سنگ تو می باید
موزون بمثل یکی کریبان · کریغ بااول مضموم بمعنی کریبر باشد این را خاقانی بسته ـ رصد
عشق تو خیال نگرفت · چون تمنا کنم کریغ از تو · حکیم سنائی فرماید ـ مرا در گلشن آ است سایه
تیغ · ورنه گیرد چون خر راه کریغ · حکیم فردوسی راست ـ کس از داد یزدان نیابد گریغ
اگرچه ببرد بر آید بمیغ · کریوه کوهچه و پشته را گویند و بهندی کهاٹی خوانند شیخ اوحدی
فرماید ـ دیده انداز بس کریوه غیب · رب خود را ببین لاریب · کرلوازه بااول و ثانی
مکسور و یای مجهول و واو بالف کشیده و زای منقوط مفتوح تار باشد اثیر الدین اخسیکتی
راست ـ ز رشته مقنعه بافت شاخ گل منظوم · چو باد کرد کرلوازه شجر منشور · کرونی
بااول مفتوح و ثانی مکسور و یای مجهول بمعنی نربون است که مرقوم شد · فصل لام · لر
بااول مفتوح سه معنی دارد اول جویرا گویند که سیلاب انرا بر کنده باشد یا
آدمی امیر خسرو فرماید ـ لری کنند نا هموار در پیش · که باد از وی بر آید در زنگ
خویش · دوم نعل بود ابوالفرج رونی گوید ـ در پیش دوات و علمت عرض رسالت
این دست به لر کرده وان پشت خمیده است · سیوم لاغر و ضعیف را خوانند و بااول مضموم
نام طایفه ایست از مردم صحرانشین امیر خسرو فرماید ـ ملک گرفت لشکر رفت سکانش
چو موی لر پریشان و بید حالش · بسرش زد گشت چون افغان خبکی · دلی همچون
کلاه از سر مه تنگی · لرد بااول مفتوح بثانی زده میدان را گویند یکی از قدما بنظم
آورده ـ تا خنجر تو گشت چارکاو در نبرد · گلگون ز خون خصم و غاشیه فضای لرد
و میدانی در بند مرموز است که به لرد اشتهار دارد · فصل میم · مر بااول مفتوح دو معنی دارد
اول عدد پنجاه را گویند که یک مر شد و چون بصد رسد گویند که دو مر شد و قیس علی
هذا حکیم خاقانی فرماید ـ مرمار من حساب بعمر · چون به سیصد رسد حساب مراست
مولانا عبدالرحمن جامی نظم نموده ـ مر بود پنجاه چون دو مر بود ابیات آن · در صفا
و محکمی شاید که گویم مرمر است · دوم از کلمات زایده باشد که برای حسن کلام گویند
مانند آنکه مرا او را گفتم و مرا او را دیدم مراد آن باشد که او را گفتم و او را دیدم و در غزنی

و در عربی بمعنی شمار آمده اوستاد فرخی این هر دو معنی پارسی و عربی را بنظم آورده
نه شکری که مراورا رسد براند حد نه شکری که مراورا کسی براند مر و گاه افاده معنی
حصر کند چنانچه شیخ سعدی فرموده مراورا رسد کبریا و منی که ملکش قدیمست و ذاتش
غنی یعنی همین مراورا رسد کبریا و منی مراغه بالاول مفتوح نام شهریست از ولایت آذر
بیجان اثیرالدین اخسیکتی فرماید مزار شهر کشادی به تیغ کشورگیر مراغه تبریز تخیل
گرفتگان انگار و در عربی بمعنی غلطیدن آمده امیر خسرو فرماید نظاره کن بروزی
این شعر سیر ورق کوی مراغه بر گل تر میکند شمال مرج مرز باشد شمس فخری راست
بواسحاق دارای دوران که چرخ سعادت در احوال او کرده درج ز مهرش مبادا
تهی هیچ دل ز زمانش خالی مبادا انجه مرج شاعر گفته هوا سبز مشک سار
گرفت زمین مرج تا مرز دیبا گرفت و در عربی از هم گشودن و چراگاه و مرغزار آمده
و بالاول مضموم هم عربی نام شهریست در کوهستان و بالاول و ثانی هم در عربی جنبیدن
خاتم در انگشت و جنبیده شدن و تباه شدن و آشفته شدن باشد مرخشه بالاول
مفتوح بثانی زده سخن باشد مرجمک بالاول مفتوح بثانی زده و جیم مضموم
و میم مفتوح بکاف زده نام غله ایست که آنرا بتازی عدس و بهندی مسور گویند
مرداب بالاول مفتوح بثانی زده سخن باشد مرداب بالاول مفتوح بثانی زده بر کم
باشد و ابگیر بزرگ عمیق بر دل و عرض را گویند مرداد بالاول مضموم بثانی زده سه
معنی دارد اول نام فرشته ایست که موکل است بر فصل زمستان و تدبیر امور و مصالحی
که در ماه مرداد و روز مرداد واقع شود بدو متعلق است حکیم فردوسی فرماید هرچه بکام
تو ایزد دهاد ز مرداد باشی از بر و بوم شاد هم ازین بیت چنان مستفاد میگردد
که مرداد بر چهارپایان موکل باشد ز خورداد باشی از بر و بوم شاد تن چارپا
بایمن مرداد باد دوم نام ماه پنجم بود از سال شمسی و الا مدت ماندن آفتاب است در
برج شیر که آنرا بتازی اسد خوانند شیخ نظامی فرماید سواد دیده نه نشکاه جمشید
درختش ارغوان و سبزه اش بید همیشه فصلش چو مرداد جلالی بنوده صحن او از سبزه

نباتی اوستاد فرماید بیت تا بر دواب گردد گرم تا بدی ماه آب گردد سرد روزگار جشن
خجسته باد برو مهرگان فرخ و همایون گرد سیوم نام هفتم است از هر ماه شمسی و بنا
بر قاعده کلیه که نزد پارسیان مقرر است که چون نام روز با نام ماه موافق
افتد آن روز را عید گیرند و درین روز ازین ماه عید کنند و جشن نمایند و انرا
جشن نیلوفر خوانند و گویند که هر کس که درین روز حاجت از پادشاه و بزرگان
خواهد البته بر وی روا گردد حکیم قطران گفته شعر در هفتم مرداد بغنوری بخور
بگذار بغنوری سیصد مه مرداد مردارخانه خانه از نرد باشد که در ان مهره در نشیند
افتد برامدن محال باشد مردم گران نام جشنی است که مغان در پنج روز اخر
اسفندارمذ ماه کنند و درین پنج روز زنان از روی که دارند بخوانند و بر مردان
تسلط نمایند و لهذا انرا مردگران گویند و درین زد در طلوع افتاب یا طلوع
ماهتاب از دفع هوام رقعه کژدم نویسند و شرح ان در ذیل رقعه کژدم در لغات کبیسه
از خاتمه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی مردم با اول مفتوح ثانی زده و دال مضموم
ادمی را گویند و مردمان جمع انست و گاه این کلمه بر جمیع بشر اطلاق کنند چنانچه مردم
گویند و مردمان خوانند امیر خسرو راست شعر نه بدیع مردم خفته در کاره که در
بیابان شبها دیده بارند هم او گوید بیت اگر مردم صفات صنع او گویند ان ماند
که در روز یافتند موری حدیث اشنا گوید مردم زاد ادمی زاد باشد مولوی
معنوی فرماید بیت فرشته الست بعلم و بهیمه الست بجهل میان هر دو منازع بماند مردم
زاد سیف اسفرنگی راست شعر اگرچه مدمه چاه و بیرمی اید فتنه بیک لو در زنده نام
مردم زاد مردم گیاه و مردم گیاه بمعنی شبرنگ است که مرقوم شد حکیم ثنائی فرماید
بیت بیش تیغش بروز جنگ نبرد همچو مردم گیا نموی مرد حکیم انوری فرموده
شعر باد صبا که محل نجات و نبات بود مردم گیاست که نه مردست نه رستنی مردم
مرد یک چشم باشد و انرا بتازی انسان العین گویند حکیم خاقانی فرماید بیت مردم
هیچوی و بار بنخواه از جهان که هست بازیچه و مردمی همه بازی و گزدمی چون هر دو هم

مردمه در چشم کائنات کور است هر دو مردمه چشم مردمی مردوس با اول مفتوح
و ثنای زده گنند نامی را گویند مرز با اول مفتوح بثانی زده سه معنی دارد اول
زمین باشد امیر خسرو راست شعر ز انبوهی خلق بر بوم مرز کرانه چو ذره باد راهد
بار نه همه سنگ خاراست آن کوه مرز تهی یکسر و میوه گشت دزد دوم زمینی را گویند
که مربع ساخته کنارهای آنرا بلند کنند و در میانش تخم ریزند چیزی را و آنرا کرز و کرزه
نیز نامند استاد فرخی در صفت بهار نظم نموده شعر شعبهای کوه از و پر لاله و سنبل
است مرزهای باغ از و پر سوسن و سیسنبر است شهریاری گفته از مرزهای سنبل
و سوسن زمانه را امروز خط و خد بتان مانند یادگار سیوم بمعنی مجامعت و مباشرت
آمده و در عرف چیزی را لحکان گرفتن بود با بستگی و چیز برا ز بدن و خراشیدن
باشد با اول مضموم دو معنی دارد اول مقعد را مولوی معنوی فرماید شعر جنبد
گو ندر مهای گرسال هر سر شهر از جای مرز سال حکیم سوزنی فرماید شعر برد رد
مرز خوانان تو بنگام جمع نیز چون ز قرمه های با بتان ارزند دوم موش را خواند
ولهذا کنا نیست خوشبوی که بلونش موش شبیه است آنرا در بکوش گویند بعضی
کوش موش مردم ریگ ف مرده ریی چیزی را گویند که از مرده باز مانده باشد
وانرا بتازی میراث خوانند حکیم فردوسی راست شعر بگیتی درستش مرد چو شود
کبست که فرجام کارش ندانند که چیست همه دو جهان مرده ریگ ماند از آن شد آن
گنج باشاهی در ریگ ویو حکیم زجاجی راست شعر بماند این همه مال از و مرده
ری اگر ناصری بود از و فاذری مولوی معنوی راست شعر ارحراح از جمع
اری رحو ریگ اخراج از تو بماند مرده ریگ اشتر را بنگ کلی بر بشت
کر نیمش در تو صد گلزار راست مثل تو سوئی مغیلانست وریک ناحیه کل
جنسی زخاک مرده ریگ و آن بیت المال باشد مثلا شیخ سعدی منظوم
ساخته شعر فردا شنیده که تو دواغ سیم و زر خود وقت که می نهد از تن مرده
ریگ داغ مرزبان با اول مفتوح بثانی زده و زای منقوطه مفتوح حاکم و سر

حد را گویند

حدرا گویند حکیم فردوسی فرماید ❁ چو در کابل این داستان فاش گشت
سر مرزبان پر ز پرخاش گشت ❁ مرزغن با اول مفتوح بثانی زده و زای منقوط
الف و نون باشد و در بعضی از فرهنگها بمعنی گورستان نیز مرقوم است و انرا مرغون
هم گویند حکیم سنائی فرماید ❁ ای همیشه دل بحرص و آز کرده مرتهن ❁ داده
یکباره عنان خود بدست اهرمن ❁ هیچ نیندیشی که ناخود چون بود انجام کار ❁ مرغزار اید
جزای فعل تو یا مرزغن ❁ مرزنکوش با اول مفتوح بثانی زده و زای منقوط مفتوح
نوعی از ریحان باشد که در غایت سبزی و خوشبوی بود و شعرا آنرا بزلف و خط
تشبیه کنند و معرب آن مرزنجوش است و انرا بتازی زون دلفاره و بیونانی مرد
قوش و بهندی مرو نه نامند شیخ نظامی فرموده ❁ چو مرزنکوش خطش بر
دمیده ❁ بسی دلرا چو طره سر بریده ❁ مرزه و مرزدی زمینی را گویند که زراعت کرده
باشند و انرا مرز نیز خوانند اوستاد فرخی فرماید ❁ کوه و دره همه مرزار از دی
غزو ❁ خوشتر بود از باغ و بهار و لب مرز وی ❁ مرزه با اول مفتوح بثانی زده
و زای منقوطه سه معنی دارد اول جراعدان باشد و در بعضی فرهنگها بتقدیم رای منقوطه
مرقوم است دوم مالة کلکلا ررا گویند که بیان و دیوار عمارت را گچ و کهگل نامند سیوم
نوعی از سبزه الیست و آن لستانی بود و ورق دراز باشد و انرا بتازی سطرنه نامند
با اول مفتوح بثانی زده نام یکی از آتش پرستان بوده بعربی چهار معنی
دارد اول بدست مالیدن است چیزیرا دوم خائیدن کودک بود انگشت را سیوم
نهادن خرما باشد در آب و شیر و امثال آن چهارم پاک کردن دست بود مرثی
با اول و ثانی هم در عربی مردیرا که در میان چیزهای نیکو کند فرست با اول و ثانی مفتوح
بمعنی همانا و آمده اوستاد فرخی نظم نموده ❁ سرا و باغ چو گنبدای خواهد ماند ❁ گل
شگفته مرست و سرا و باغ مراست ❁ مرغ با اول مفتوح بثانی زده دو معنی دارد
اول نوعی از سبزه باشد که حیوانات انرا برغبت تمام چرا کنند و انرا فرزد و فرزده و
فرز نیز گویند و بهندی دوب خوانند مولوی معنوی فرماید ❁ ای اجابت مرغ یا سمین

یاسمین ای شمع افلاک و زمین ای سحاب و العاشقین و ای شهسوار ثانی و
مرغزار زمین را گویند که در وی مرغ بسیار رسته باشد حکیم انوری فرماید ~ بسبا سبزه
بهارست باغ دنیا را نمونه کشت زمین مرغزار عقبی را دوم نام شهرست و در عربی
غلطیدن ستور در علف و تمام گیا را چریدن بود و با اول و ثانی مفتوح هم در عربی آب
دهن را گویند و با اول مضموم سه معنی دارد اول معروف دوم آفتاب را نامند شیخ نظامی
این معنی را در قید نظم آورده ~ تو دهی صبح راست افروزی روز را مرغ مرغ را
روزی او ستاد راست ~ بود طعمه نام تو مرغ روز نه مرغ همچو راتب بود سیف فرز
سیوم زنجبیل را نامند مرغاب با اول مضموم بثانی زده رودخانه ایست که از پهلوی
شهر مرو میگذرد و آنرا مرو رود نیز گویند مرغ بانگ با غین موقوف درختیست که
بر سر شکل زماق گنجشک شود و آنرا بتازی لسان العصافیر خوانند و بهندی اندرجو
خوانند مرغز با اول مفتوح بثانی زده و عین منقوط و زای منقوط زده نام موضعی است
مرغزن با اول مفتوح بثانی زده و غین منقوط و زای منقوط مفتوح گورستان را
گویند و آنرا مرزغن نیز خوانند چنانچه مرقوم شد ابا می مردی گفته ~ آن جهاندار
که گشت اندر نبرد مرغزار از خم تیغش مرغزن مرغ زندخوان و مرغ شباهنگ و مرغ
شب خوان و مرغ شبخیز بلبل را گویند مثال زندخوان حکیم خاقانی فرماید ~
بنیران بپیر مغان یاد آورید بانگ مرغ زندخوان یاد آورید هم او گوید ~ گر صفا برا
زار مرغان دیدمی دل بمرغ زندخوان بربستمی امیر خسرو فرماید ~ دوش ز باد درخت
آه جگر سوز من شد بهوا بر بسوخت مرغ شباهنگ را خواجه حافظ شیرازی راست ~
مرغ شب خوان را بشارت باد کاندر راه عشق دوست را با ناله شبهای بیداران خوشست
شیخ نظامی فرماید ~ منم در آه مرغان شب خیز همه شب خوش مرغ شب آویز
مرغ زیرک مرغی را گویند که مانند طوطی سخنگوی باشد و سیاه رنگ باشد و آنرا
سار و شارو شارک نیز گویند حکیم اسدی فرماید ~ چون شناسد جای خود را
مرغ زیرک ار ما بعد ما پیدا کنند اندر زمین آثار ما مرغ شب آویز نام مرغیست

ما هم لب خود را

که همه شب خود را بپای از شاخ درخت آویزد وحی حق گوید تا زمانی که قطره خون از گلوی
او بچکد شیخ نظامی فرماید ~ نهاده نام آن شبرنگ شبدیز · برو عاشق تر از مرغ
شب آویز · هم او گوید ~ منم در آرخه مرغان شب خیز · همه شب مونسش مرغ شب آویز
مرغک دانا طوطی باشد کمال اسمعیل فرماید ~ کتابت از قلم تست مرغک دانا · عبارت
از سخن تست گنج باد آورد · هم او گوید ~ تعالی الله چه کلک است این که همچون مرغک دانا
همی گوید بتفریق سر معاش عالمی · دردم مرغو بالاول مضموم بثانی زده فال بد و نفرین بود
حکیم قطران بمعنی فال بد نظم نموده ~ گرد راز مهر تو نفرین موالی آفرین · گرد و از کین تو مرد
ای متعادی مرغوا · حکیم سنائی بمعنی آفرین گفته ~ شاه را گفت مفسدی احوال · که کند
مرغوا بجان تو زال · مرغول و مرغوله دو معنی دارد اول پیچ و تاب را گویند و موی پیچ
زلف و خط خوبان باشد و آواز مرغان و مطربان را بسبب سخنانی که در آنست نیز
مرغول و مرغوله خوانند بمثل پیچ و تابی حکیم سنائی در قید نظم آورده ~ جعد مفتول
جان گسل باشد · زلف مرغول غول دل باشد · مولوی معنوی راست ~ شانه کن
مرغول نعش تا کلاب · گرد بفشان از رخ چون آفتاب · بمثل موی و زلف شیخ نظامی نظم
نموده ~ بتن بر بکی آسمان کوه زره · چو مرغول زنگی گره بر گره · خواجوی کرمانی گفته
کج نهاده کله از مستی و بگشوده قبا · جامی می برکف مرغول مسلسل بر دوش · بمثل خط
کمال اسمعیل فرموده ~ تا که مرغول خطت دیدم معنی لطیف · پس از آن یاد نیاید گل ستمت دم از
تمثیل آواز حکیم خاقانی منظوم ساخته ~ تو دوست دستان و مرغول مرغان که از
غول صد دست دستان نماید · امیدی گوید ~ کنون که بر سر سرو بپای صنوبر نشد مرغ
مرغوله و لاله ساغر · دوم بمعنی نشاط و خورمی باشد سیف اسفرنگی بنظم آورده ~ ان دم
کو سخن از شکر مرغول کند · از خجالت زین شکره بگشاید خوی · مرک بالاول مضموم بثانی زده
کاف عجمی موقوف آب بینی را گویند که غلیظ و سطبر باشد و آنرا خلم نیز گویند · مرک
موش سم الفار باشد · مرکد بالاول مضموم بثانی زده و کاف عجمی مضموم و دال مجهول گنجشک
باشد · مرنج و مرنگ نام قلعه ایست از هندوستان · مرو سه معنی دارد اول گیاهی

باشد خوشبوی که انرا مرد خوش نیز نامند دوم نام سنک اتش زنه بود سیوم اسم
شهریست که بمرو شهجان اشتهار دارد مردا بااول مضموم بثانی زده فال نیک
ودعای خیر باشد حکیم خاقانی فرماید ز زخاک صفا صفا بدبری مردار جمال مرده کیری
امیر سنجر نے راست ادری چو پیش اید قضا مردا شود چون مرغول جای سنجر کیرد
کیا جای طرب کیرد سخن مردای نیک نام لحنے است از مصنفات باربد شیخ نظامی فرماید
در صفت باربد چو بر مردای نیک افراختے بال همه نیکو شدی مردای ان فال مرود
بااول وثانے مضموم و واو مجهول امرود باشد مولوی معنوی کوید پای در مرغ خردنه
بطلب امن خلاص سر نبه پای مکس زیر درختان مرود مرورد نام رودخانه بود که
شهر مرو بر لب ان واقع ست وانرا مرغاب نیز خوانند حکیم نزاجی نظم نموده زناکاه در
مرورودش بکشت ازان پس که شد روزکارش درشت مروسیدن بااول مفتوح
وثانی مضموم و واو مجهول و شین مکسور و یای مجهول دو معنی دارد اول عادت کردن
بود بچیزی دوم رنج بردن بود بکاری بنکام هجری مری بااول وثانی مکسور و یای مجهول
کوشیدن و برابری کردن بود باکسی در قدر و مرتبه حکیم ناصر خسرو فرماید خط فرشتکان
راهمی بخواهی خواند چنین به بی لردنے کردن لجاج مری سیف اسفرنکی راست
صدر ایوان خرای کرانبار عدل او با افتاب ذره خاکے مری کند دو رعزنے یارای متدد
ریکم را کویند که کذراب وناف بود مرزناک بااول مضموم وثانے مکسور و یای مجهول
وزای منقوط مفتوح دارو بیست وانرا خوب کلان نیز خوانند مرشم بااول مفتوح
وثانی مکسور و یای مجهول و سین منقوط خسته شبدر را کویند وان چیزی باشد که بر جراحت
بربندند فصل نون نرنره بااول مفتوح ستش معنے دارد اول معروف دوم زشت
وکریه و نا هموار باشد مانند نرکدا و نردیو کویند حکیم سنای فرماید علم دان خاصه
خدای بود علم خوان شوخ نرکدای بود مولوی معنوی کفته جنت خود الا
حق ان نرکمان ببین پای نره بیلان جهان حکیم سوزنی فرماید دانی که بنده
نرکد بیت شاعر است مرکوب اوست هر چه کدای و نره سیوم نام پدر سام است

لم نفر السم نموده

که جد رستم بوده و او را نریم و نریمان نیز خوانند حکیم اذری بقید نظم آورده ــ توان باد تا شاهی
که گرز زنده بودی زمین تو بس وادی ترا سام بن نریمان چهارم الف رجولیت بود مولوی
معنوی در صفت کنیزی که خر نری بجماع خود اموخته بود و ساخته گوید ــ یک کنیزک یک
خری بر خود فکند از وفور شهوت افراط گزند ان خر نر ایگان خو کرده بود خر جماع ادمی بی پرده
بود یک کدوی بود حیلت ساز را در نرش کردی بی اندازه را در نرش کردی کدو را ان عجوز تا رود
همین ذکر وقت ستوز گر همه نره خر اندرو بی رود وان رحم وان رودها ویران شود حکیم سوزنی
راست ــ من در تو ننگرم که تو امثال نر شدی من ان نکنم که بری بار تو نره من گفتم
این حدیث میان ران من مانند ترب عالوی سخت تر شده نره سیم موج آب را گویند
خواجه عمید لومکی راست ــ از در باد بین که چون سینه تیغ روی او تیغ صفت شکافته
شداب نره ستنم میانه درخت را مانند نرک و نرکه بفتح اول و سکون ثانی و کاف
عجمی دایره باشد که مردمان سوار و پیاده برتند چنانچه در شکار متعارف است وانرا
نره نیز خوانند نراک بالاول مفتوح همیشه و بر دوام بود حکیم نزاری قهستانی راست
کی بود بار خدایا که به بینیم خراب خان و مان در کوش سید باد نراک نرد بالاول مفتوح
بثانی زده دو معنی دارد اول بازی باشد وان معروف دوم تنه درخت را گویند حکیم سوزنی
فرماید ــ تو بتو هر سحر خود تو باید هر روز در رود نیار و درم میوه نرد ورقه مختاری راست ــ ای خداوندی
که فضل و فخر و عز و جاه تو ان جو بیخ است این جو برداشت ان جو شاخ است این جو بار ان جو بیخ
ابدار است وان جو نرد پایدار ان جو شاخ باردار است این جو بار مایه دار نرسک بالاول مفتوح بسین زده
نام غله ایست وانرا نرسک و مرجمک نیز گویند و بتازی عدس و بهندی مسور خوانند
نرسی بالاول مفتوح بثانی زده نام پسر گودرز است و از ملوک اسکانیان بود نرموده
بالاول مفتوح بثانی زده و میم مضموم و واو معروف خبرک و کنده را گویند نریم و نریمان
بالاول و ثانی مکسور نام پدر سام باشد و او را نرم نیز گویند حکیم فردوسی فرماید
ــ برد گفت من پور سام سوار ز تخم نریم در جهان یادگار فصل واو وز بالاول مفتوح
بثانی زده ٣ معنی دارد اول با جمیع معانی باید که مرقوم شد مترادف است دوم گرمی را گویند

سیوم بمعنی خداوند آمده مانند دلاور و جنک اور و این بمعنی بدون ترکیب کفته نشود درارود
و دراردد و درزود بالاول مفتوح و ثانی بالف کشیده و رای مضموم و واو مجهول
و دال موقوف و لغت با اول مفتوح بثانی زده و الف مفتوح براء منقوطه زده و
لغت ثالث بااول مفتوح بثانی زده و راء منقوطه مکسور و راء مضموم نام ولایتیست حکیم
فردوسی کفته ع اکر پهلوانی ندانی زبان ۰ درارود را ماوراء النهر خوان ۰ شمس فخری کفته
ع یکی موی مبادا ز سر او کم ۰ که جهانرا ای موی نه ازجمله سمرقند درازود بااول مضموم
خوک نر باشد و آنرا کراز نیز کویند دراغ بااول مفتوح دو معنی دارد اول شعله آتش را
کویند حکیم علی مرقدی بنظم آورده ع آتش عشق چون کنم پنهان ۰ کرد نامم ستد زبان و
راغ ۰ دوم روشنی و تابش بود و انرا فراغ نیز خوانند این همین راست ع ایستاز این
روزکاری داشتم الحق چنانکه ۰ بود حالی و بالم از وی با دراغ و با فراغ درام بااول مفتوح
دو معنی دارد اول خیمهای سهل و لیک بود حکیم ناصر خسرو راست ع جهان برانز
حسن و بر جهان سرورام شده است ۰ اکر کلام همی بی درام باید کرد ۰ اوستاد فرخی فرماید
عطاء او بورانیست زانیران آتش را ۰ بکمان مبر که جز او کس عطا دید لورام ۰ دوم صاحب تیغ
کفته که نام بلده الیست از ملک ری که اهالی انجا شیعه مذهب باشند و ان بدرامین
اشتهار دارد درانیر بااول مفتوح بثانی زده و الف مفتوح بنون زده و یای مفتوح
بمعنی ان طرف باشد مولوی معنوی فرماید ع تا که شبی درانیرم کردوق برآمدم
در خلوت وجود بنویش در آمدم درپوشه و درپوشته بااول مفتوح بثانی زده و بای
عجمی مضموم و واو مجهول مقنعه باشد درت بااول مفتوح یعنی برهنه باشد و ان را ست
نیز کویند درتاج بااول مضموم بثانی زده کلی باشد سرخ رنک که چون افتاب بسمت
الراس رسد بشکفد و انرا تبرک و توله و زبان کلاغ و افتاب پرست نیز کویند
مولوی معنوی فرماید ع سر جیب و راست نبکند نرکس از خمار ۰ و درتاج بر شمار دشت
و ریحانش بر همین ۰ حکیم سوزنی راست ع تو ماخور ملک سرق با وی و اعدات
بر اتش غم سوخته باد نه چو درتاج ۰ و در بعضی از فرهنکها بمعنی نیلوفر مرقوم است و این

بیت منصور

بیت منصور شیرازی برین بیت دلالت میکند ❊ شکفت در چمن آسمان بهر گوشه از
لاله شیر آب غنچه عناج ❊ کشاده دیدهٔ بینا ستاده چون نرگس ❊ ز تاب رفته گل آفتاب
چون درتاج ❊ درتبج بااول مفتوح بثای زده و تای فوقانی وجیم مکسور عجمی و بای معروف
نام جانوریست که شبیه به تیهو دارد تیهو کوچکتر بود وانرا تودنه نیز گویند و بتازی
سلوی نامند حکیم طرطری فرماید ❊ گشته در چنگل عشق چو گرفتار دلم ❊ همچو
درتبج که در چنگل باز است اسیر ❊ درج بااول مفتوح بثای زده دو معنی دارد اول
قدر و مرتبه باشد وانرا ارج نیز گویند امیر معزی راست ❊ ای بورج کامکاری
ثانی اسفندیار ❊ وی بعقل کامده نامداری نایب نوشیروان ❊ سید ذو الفقار
شروانی گفته ❊ قطب دین اعظم اتابک شه دل سلجوق ❊ آنکه جان را ستاند و
درج خرد را فرهنگ ❊ دوم بمعنی کندن آمده وانرا ارج نیز خوانند ابونصر احمد رافعی فرماید
❊ سرافرازان دولت را بفر ایزدی یاور ❊ ستمکاران دولت را البورج حیدر قاهر
درج بااول و ثانی مفتوح بخارده جیم موقوف زشت و کریه را گویند حکیم سوزنی
گفته ❊ تیر او از درجی این شور کز چنین شعر در و زلستانیم ❊ دردنه بااول مفتوح
بثانی زده و دال مکسور چوبی باشد که هر دو سر شاخ باریک بود و میانش کنده که تاگرا
برای تنک و پهن سازند وانرا اوجیه و تواره و کردنه نیز خوانند و بهندوی بیلن گویند
دردوک و دردوکه بااول مفتوح بثانی زده و دال مضموم و واو معروف خانه را
گویند که بعلف پوشیده باشند وانرا بهندی جهپر نامند ❊ درده بااول مفتوح بثانی
زده و دال مفتوح واخفای ها برج کبوتر بود ❊ دردیج بااول مفتوح بثانی زده دال مکسور
و یای معروف بمعنی درتبج است که مرقوم شد استاد گوید ❊ هلاک ساختم این مرغ
نیم بسمل خویش ❊ سحر که ناله حمالت شنیدم از دربیج است ❊ درزود درزه بااول مفتوح
سه معنی دارد اول حاصل کردن باشد حکیم سوزنی گفته ❊ در دو گوهر دارد و درم و زر
بخشش هست این شیم چون کزین نیست شیم ❊ تر و کف را و تو وزریدن صد بار
بخشیدن در و گهر و ارزو درم به ❊ دوم کشت زراعت بود گویا که این معنی نیز از معنی خاسته

چه زراعت سیم حاصل کردی باشد حکیم فردوسی راست ؎ فریدند هم خوان
وکاوان آز که نیکی بود کاه کشن بحر از حکیم سنائی نظم نموده ؎ گوشت ترکاو
زره نیکوتر زشت مرو ورس ست بهتر سیوم عمل و حرفه را گویند حکیم فردوسی فرماید
؎ شتماد دبیر مانند خورم بو بید براسش سوی وارش خود روید ورزش تکیه کردن
باشد در جام جم شیخ اوحدی بسته ؎ هرچه بر جم در درد و داغ آمد با بلاهای دوست
ورزش کن خویشتن را بلند و ورزش کن با تیر از شبقه در بارست ز تو باد دوست راه
بسیار است ورزی مزارع را گویند حکیم فردوسی گوید ؎ کمان تن ورزی و تخم نگار در آن
تخم بیگان دل کشت زار ازان کشت تخمی که آید درست زخون خورد آب و برس مرگ
رست ورزم بالاول مفتوح ثبانی زده وزاء منقوطه و کاف عجمی کوزه بر آب را گویند ورزم
بالاول و ثانی مفتوح برا منقوط زده آتش باشد حکیم سوزنی فرماید ؎ تیر بر تاب
نو در دیده بدخواه تو باد تو نو در آستی تیز که از تاب و زرم ورس بالاول مفتوح ثبانی
زده دو معنی دارد اول ریسمان را گویند دوم چوبی باشد که در بینی شتر کنند دوم علی
گیاهی باشد زرد که در ولایت یمن که بیشتر از جاهای دیگر بهم رسد ورساد دو معنی
دارد اول او مطریق وار آسته را گویند از مردوان دوم مقامی باشد ورستاد بالاول و ثانی
مفتوح معرری را گویند که برای اوقات گذار کنند و آنرا استبازی وظیفه خوانند
عسجدی فرماید ؎ خدا با توی جمله را دستگیر ورستاد جودت زماد مگیر ورسن
بالاول مفتوح ثبانی زده و سین مفتوح تبند روشن باشند ورسیج بالاول
مفتوح ثبانی زده و سین مکسور و یاء معروف و جیم موقوف شقف خانه را گویند
و آنرا رستمانه نیز خوانند شمس فخری نظم نموده ؎ ببین که قبه تعظیم او کجا باشد چو
نیست کیوان صد پایه زیر ترس از در سیج ورشتن بالاول و ثانی مفتوح بشین منقوط
زده و تای فوقانی مفتوح بمعنی شستن بود ورشک بالاول مفتوح ثبانی زده
و شین منقوطه مفتوح جامه بود که وار و ودر آن بربندند و در بعضی از فرهنگها و رشک
بتقدیم شین بر راء مرقوم است ورشتا بالاول و ثانی مفتوح بثاء منقوطه زده ست را

کویند ورغن

گویند و دقیقی راست ◦ شفیع باش برسته مرا بدین دولت ◦ چو مصطفی سزاوار مرد در شمار را
ورنغ با اول مفتوح ثانی مکسور و با اول مفتوح ثانی زده هر دو صحیح است دو معنی
دارد اول بندی را گویند که چوب و علف و گل در پیش رودخانه ها به بندند استاد فرخی
گوید ◦ دل ترد مرا نیز همبرد هم نشستم و گفتا که چه سود است ورنغ آب سبز حکیم اسدی راست
◦ بدان سان که بسته پرشکستند که از چوب و از خار ورنغی به بندند که گرد را نشو که بر آب مرغ
به بست از سوی ریگ یکبار ورنغ ◦ دوم نور زرد شسته باشد استاد ◦ کل زرا
چه کرد خرد از ده گلاب زن ◦ مه را چه ورنغ بندد از صد چراغدان ◦ ورنغ با اول و ثانی مضموم
تیرگی و کدورت باشد ورغست با اول مفتوح ثانی زده و عین مفتوح به
شین زده بمعنی ترغیب بود که مرقوم شد حکیم سوزنی راست ◦ خو نیز اکنون در
کردم این کنیز بان ماده خر خابند و ارغست ورقان با اول مفتوح و ثانی مشدد
بمعنی تقیع باشد لنگ سکاک گویند ◦ دو سیسه چون باکنه از شوق افزونش پنهان
دوست را بیس تو من در نخاق خود آورده ام ورک با اول و ثانی مفتوح خاریست
که آتش بغایت تیز باشد و نان ناسان آنرا بکور بسوزند حکیم سوزنی فرماید ◦ بی عطای
دسنک نفرماید که عطای کلیچه پرورکشت پخته باید کلیچه پیش از عید کاندرین یک دو
روز روزه شکست ◦ ورغنی تشرین را گویند با اول مفتوح ثانی زده هم ورغلی
تکیه کردن بود سرین ورکاک با اول مفتوح ثانی زده مرغ دار خوار را گویند استاد
فرخی گوید ◦ گر بکبر و بطلش ابز رجای بکتر آمد بهای از ورکاک ورکوه با اول
مفتوح ثانی زده نام شهریست از عراق عجم که بر بالای قوه اشتهار دارد و انرا بر کوه
داور کوه نیز نامند ورل با اول و ثانی مفتوح نام جانوریست شبیه شفنقور و
فرق میان ورل و شفنقور آنست که ورل در بیابانها باشد و شفنقور در رود نیل
و نیز و یک سر ورل بهن است و سر شفنقور باریک و کشیده و رنگ ورل زردی
بود بسرخی مایل و پوستش درشت و خشن و رنگ شفنقور ابلقی بود از سبز و زرد
و سیاه و سفید و پوستش املس و نرم ورنج با اول و ثانی مفتوح بنون زده

بمعنی حریص و صاحب سر آمده حکیم سوزنی فرموده ∽ بنظل هماے همایون جلالت تو بازد
زاغ و دریغ از رنج کرم **درنجه** بالاول و ثانی مفتوح و نون زده و جیم مفتوح نام مرواری که
میان او رشته کرده بس بوده **درنجن و رنجین** بالاول و ثانی مفتوح بنون زده میلی باشد از طلا و نقره
و غیره آن که عورات در دست و پا کنند و انرا برنجن نیز گویند و آنچه در دست کنند دست رنجن
و دست رنجین و آنچه در پا کنند پا و رنجن و پا رنجین خوانند **درواره** بالاول مفتوح ثانی زده
حجره را گویند که بر بالای حجره سازند و انرا برباره نیز خوانند **دروغ** بالاول و ثانی مضموم
و واو مجهول دو معنی دارد تیرگی و کدورت باشد و انرا دروغ تیر گویند فخر گرگانی نظم نموده ∽
بیا ساقی آن آب صافی فروغ ۔ که از دل برد زنگ و زجان دروغ ۔ دوم بمعنی ازو آمده **دریب** با
اول مضموم و ثانی مکسور و یای مجهول بمعنی منحرف باشد حکیم اسدی راست ∽ بر دامن کوه
اندر دریب ۔ یکی دشت دیدند بر فرز ریب **فصل هاء و هر** بالاول مفتوح دو معنی دارد اول
کلمه ایست که افاده بمعنی عموم دهد چون هر جا و هر کس و آن معروف است دوم دانه باشد
که در میان گندم بروید و خوردن آن مضر بود بنابرین از گندم جدا کنند بهندی بهیره نامند
و در غزنی ناخوش و مکروه شهرت گوسفند و بالاول مضموم ترسیدن و از جای رفتن دل بود و بالاول
مکسور کلمه ایست که بدان گوسفند انرا بسوی خود خوانند و در غزنی دو معنی دارد اول نام
زنی بود دوم کره را گویند و انرا هره نیز گویند **هرا** بالاول مفتوح ثانی مشدد هلیله بود گلوله های
زرین و سیمین و امثال انرا که در ساخت زرین تعبیه کنند بنا بر مشابهت به هلیله هرا خوانند
حکیم خاقانی فرماید ∽ هرای زر چو اختر و بر گستوان چو چرخ ۔ افکنده تخت زیور عبیدی بر اسپ سرخش
اثیر الدین اخسیکتی راست ∽ هرای نجوم سر فکنده ۔ در بار رکوب و سام ادهم ۔ و بعضی شعرای
متقدمین و متاخرین بمعنی ساخت زرین نظم نموده اند هیچ معلوم نیست که بان معنی رسیده
اند با آنکه بمعنی بتر آمده چنانکه کمال اسمعیل گوید ∽ همی سازد فلک برای جنگل بندگان تو را
زماه چار ده طاسک ز زلف تیره برجم ۔ افضل الدین حکیم خاقانی فرماید ∽ مردان دین چه
عذر نهندم که ظل و ان ازدی کنم سوار بهر ادراد رم ۔ هم درین معنی حکیم خاقانی فرماید ∽
هرای زر چو اختر تبر گستوان چو چرخ ۔ افکنده تخت ز نور عبیدی بر اسفرش ل ۔ و بالاول مضموم

بمعنی فراز باول بر پس و بیم بود دوم درخشیدن باشد شیخ نظامی این دو معنی را بترتیب
مرقوم منظوم ساخته ع زهرای حمله زهرای تیغ شده آب خون در دل تیغ سیوم
آوازی مهیب باشد مانند آواز سباع و دد خروش حکیم فردوسی در صفت شب گفته
ع نه آوای نه هرای دد و دام زمان زبان بسته از نیک و بد حکیم اسدی راست ع زهرای
درندگان جنگ دیو شنیده شب بر جنگ کیهان خدیو و باول مکسور دو معنی دارد اول
بمعنی فرو ریختن آمده دوم نام شهریست مشهور که آنرا هری و هرات نیز نامند این دو
معنی را شیخ نظامی نظم نموده ع بترتیبی که رقم شده بنظم آورده ع ز هرای گنجش
جو هرا ام کرد به بهلوی زبانش هری نام کرد استاد فرخی فرموده ع ز فراوان دینار
هرای زر امروز گشت دیده اندر چشم هر سینه از عیار هراس باول مفتوح نام درختیست
بر چار و باول مکسور ترس و بیم باشد باول مکسور چوبی را گویند که میان کشت
زار بالا ایستاده کنند و گاه دلقی به بندند و گاه صورتی بسازند تا جانوران برسند و رم کرده بکشت
زار در نیایند هراش و هراشه باول مفتوح قی و شکوفه باشد شهیدی راست ع از چه
تو نه بکند خواجه بهر جا که رود فرخی می بخورد و راست کند زود هراس شمس فخری گفته ع
خدیو حاتم کسری زمانه در سنجید چنین که در کرم و عدل شد شهنشه فاش هزار سال
بمانده ست گنج ز مادی او فتاده ست ز بس امتلای بار هراش دور عرض خشک
انداختن بیگانه را گویند هرآینه و هرآینه باول مفتوح ثانی زده بمعنی ناچار و بتحقیق بود
هرباسب باول مفتوح ثانی زده شین موقوف و باء عجمی بمعنی ستاره و سیاره بود
و جمیع آن هرسپان باشد هربد باول مکسور ثانی زده و باء مفتوح خادم آتشکده و قاضی
آتشکده پرستان را گویند و آنرا هیربد نیز خوانند هرشه باول مفتوح ثانی زده و شین
منقوطه سیلاب را گویند از اختیارات بدیعی مرقوم شد هرکاره باول مفتوح
ثانی زده و بیک سکینه را گویند حکیم فردوسی گفته ع بیامد زن از خانه با شوی
گفت که هرکاره دانش از راز نهفت کنون تا بدو شمس از کار و نیز تو ای کار هرکاره از آسمان
بگیر هرگ باول مضموم ثانی زده و کاف عجمی موقوف منقبل و مبهوت احمق را گویند

هرماس با اول مضموم بثانی زده بمعنی اهرمن آمده حکیم ناصر خسرو نظم نموده ~ ازره
نام همچو یکدیگرند کوی تبقل هرمس هرماس هرمز و هرمزد و هرمس و هرمست با اول
مضموم بثانی زده و میم مضموم براء منقوطه زده چهار معنی دارد اول نام فرشته ایست
که تدبیر امور مصالحی که در روز هرمزد واقع شود بدو متعلق است حکیم فردوسی بنظم
آورده ~ بر او رد سر او نیز کرد و گفت • مباد اجز از مهر چو بیست جفت • که هرمزد باد اد رین
بارگاه • چو بهمن بکه داد فرخ کلاه • دوم روز اول بود از هر ماه شمسی اوستاد عنصری فرماید ~
بگیر ای شاه شهزاده ملک طبع و ملکزاده • ز دست دلبران باده بدین هرمزد و شهریور ز رازشت
بهرام گفته ~ بشه گفت فردا بهرمزد روز • چو پیدا شود شمع گیتی فروز • بفرمای تا مهتران
سپاه • بیایند یکسر درین بارگاه • نیک است روز سفر کردن • و جامه نو بریدن و پوشیدن و مهر
بکاغذ و خرانه نهادن نشاید درین روز وام دادن سیوم نام ستاره برجیس است و آنرا
بتازی مشتری خوانند حکیم ثنای راست ~ قوس و حوت است خانه هرمزد • جدی و دلو
از حمل نحو بد برد • چهارم اسم پسر بهمن بن اسفندیار باشد هرمس با اول مضموم بثانی زده و میم
مضموم بسین زده نام حکیمی باشد که در عهد سکندر بوده داخل هفت حکیم مقرری بود هرمند با اول
مکسور و ثانی مفتوح بنون زده دو معنی دارد اول نام رودیست در نواحی جان که منبع از کوه
دنیاوری منفجر می شود و از خواب چشمها بران میریزد و ملد های بر دمی بود چند انکه
الی اذل بسیاری غلبه سنگهای گرانرا نگرداند و درختان بزرگ را از بیخ بر کند و بغایت
رود پرجوش است که هیچ آفریده را جرات و قدرت آن نباشد که از آن عبور تواند
نمود مگر بسباحت و شناوری این معنی نظم نموده ~ سخنی حشمم که هرمند است
روان • چون هرمند پس بروانی سوی جرجان باشد • هردلوم با اول مفتوح و ثانی مضموم
و تاء فوقانی مضموم هردو واو مجهول نجم السنبول راگویند و در عرف ایشان قطو را خوانند هرده
با اول مفتوح بثانی زده بیمارستان باشد و آنرا مارستان نیز خوانند بتازی دار الشفا
خوانند حکیم فردوسی فرماید ~ بفرمود کرین را بهرده نهند • سر دردش و انگه کنندش بنه
ششم فخری در نظم آورده ~ و ششمتش گرچه آدمی شکل است • هاشتش سی زبهمانم

هردلوان

هست دیوانه حکیم کن شاها که بزندش بسوی مردانه هروک بااول مفتوح بثانی زده وواو مفتوح
بکاف زده نام خسرو پرویز است واین لغت از جاماست نامه نوشته شده هردم
بااول مفتوح بثانی مضموم دو معنی دارد اول نام ولایتیست شیخ نظامی فرماید بیت
هر روشش لقب بود زانجام کار کنون بردعش خوانند آموزگار دوم شهر زبان باشد
فردوسی راست بیت بفرمود تا فیلسوف از روم برد نامه نزدیک شهر هردم هره با
اول مضموم وثانی مشدد مفتوح دو معنی دارد اول معقد را گویند وانرا هره بضم اول نیز نامند
اوستاد روحی سمرقندی در صعوبت راه گوید بیت در روزه راه پیش گرفتم چو مردمان
با هفت هشت گرده وده پانزده پیاز گوهش لبان هردو او رد سر بهم وشتش لبان
مسله نهاده زنار باز اوستاد زکی مراغه در صفت زشتی ونیکی کاغذ رقعه گفته بیت
تنگ وتاریک چون در هره زشت بزرگ همچو نام زنار دوم نام گیاهیست که در ایام زراعت
جو وگندم بروید وغوزه کند کنگره دار مانند غوزه لاله ودر اندرون آن چند دانه معدود باشد
وخوردنش مستی ودیوانگی آورد بمثابه که آدمی را بی شعور سازد وانرا کالنبک وهرنبک نیز
وبزبان هندی خوشه ودلمل خوار گویند هرین بااول وثانی مکسور وبیای مجهول وواو معروف
آواز هیب را مانند مانند آواز سباع ووحوش وانرا هرا نیز گویند هریوه بااول وثانی
مکسور وبیای مجهول وواو معروف سه معنی دارد اول کسی را گویند که منسوب بشهر
هری باشد دوم زر خالص رایج باشد منوچهری راست بیت بدان خانه باستانی شدم
بهنجار چون از مالش گری یکی خانه دیدم ز سنگ سیاه گذرگاه آن تنگ چون حنجری
کشادم در آن نامه افسونگری چراغی گرفتم جنبان چون لبه زر ریوه بس حنجری سیوم زن
فاحشه باشد ابوالحسن شهیدی گفته بیت چند بر دوان زر وهریوه خروش نشنود باده بر
سر ودوش نوش راست گوی که در گلوش کنی مو شکلی را همه نمالد گوش فصل هاء با یای تحتانی هیرا
بااول مفتوح شکنج بود که در اندام که در اندام وخراش افتد وانرا ابرنجیدگی وکجلکی نیز نامند
وبااول مفتوح بمعنی از منعان باشد هیرمان بااول مفتوح بثانی زده نام شهر سمرقند است
هیغ وهیرلغ بااول مفتوح الف بیست را گویند که از بسیاری سواری بیدار گردد هیابزاد

منقوط فصل ازار بااول مکسور بن و تنگ باشد حکیم انوری فرماید انداخته در سواحل
دریای جاه تو بسیار غوطه خورده ولی کم ازار یافت ودر غزنی دو معنی دارد اول ازار گویند دوم
شلوار بود ازاردم بااول مفتوح وزای منقوط اول بالف کشیده وزای منقوط ثانی موقوف
ودال مفتوح نام علتی است که انرا الو بتیا نیز گویند ازبر وازبرم وازبیر بااول مفتوح
ثبانی زده و یای مفتوح در لغت اول و تانی و یای مکسور ویای معروف در لغت ثالث
بمعنی یاد کردن بود و تبازی حفظ خوانند حکیم خاقانی فرماید روزی هزار بار بخوانم کتاب
صبر چشمیم هست لاجرم ازبر نمیشود شیخ سعدی گفته اگر خود هفت سبع ازبر بخوانی
چو آشفتی الف با تا ندانی استاد فرخی نظم نموده با عطارد دبیر خامه سخن وانکه گفت
هر دبیری که بدیوان کند انرا تقریر ازبی رسم درآموختن نامه کنند نامه خواجه بزرگان ودبیران
ازبیر ازدر بااول مفتوح ثبانی زده ودال مفتوح براء زده بمعنی لایق وسزاوار آمده
حکیم خاقانی فرماید صورت مردان طلب کی ز میدان بود نقش بر ایوان چه سود رستم
واسفندیار روز ازدر بزم ست شراب ازدر خوردن هر چند چنین نیست کنون ازدر دیدار
ازدست بمعنی مطیع و محکوم وزیردست باشد حکیم ثنای فرماید من ازدست
آنیم وآیم من کنون دست رانیستن سلطانم ازدست نیز وازدست فراز در لغت اول
با فای عجمی مفتوح ودر لغت ثانی با فای مفتوح نان فطیر را گویند ازدف بااول مکسور
ثبانی زده نام میوه ایست سرخ رنگ که نهال ان از زمین شوره روید وانرا ابرکوه
نیز خوانند ازرنگ بااول مفتوح ثبانی و راء مفتوح بنون زده وکاف عجمی خیا باشد
ازم بااول مفتوح فرزند را گویند ازل بااول مفتوح سه معنی دارد اول اواز باشد دوم
بسیار را گویند سیوم بمعنی همه باشد ازنب بااول مفتوح ثبانی زده ونون مفتوح رنجش
باشد ودر غزنی بمعنی قربه باشد ازبر بااول مفتوح وثانی مکسور بمعنی از برای ان باشد
وانرا ازبهر نیز گویند مولوی معنوی فرماید نکو دل اگر کرد غم نگردد ازبرا غم خوردن
کم نگردد ازیر بااول مفتوح وثانی مکسور ویای معروف بمعنی بانگ وناله باشد مولوی معنوی
فرماید گرد بااو یک بهانه ولبد نیز گای سدستم این گزک من فقیر زلیس سبب ز غربت و

درشک کنیز • مادر و فرزند دار و صدا از بر مادر و فرزند زالش خفتهاست • ورنه در خورد چنین
جور و جفاست فصل با و بز با اول مفتوح دو معنی دارد اول آیین و روش و رسم باشد
دوم امرار بزیدن بود حکیم سوزنی راست ع حجره زینسان و بالا زین کردار • شغل زین
طرز حرفت زین بز امیر خسرو در حلیه اسپان گفته ع بسکه بز از باد بران گشت
دشت • مرکز خاک کرهٔ باد گشت • از رنگ شال کز نبو لیسم سخن • باد ربایند قلم از دست من •
سیوم مخفف بزم بود و با اول مضموم نام جانوریست معروف که بکری باشد در عزنی
با رای مشدد جامه رسیمانی را خوانند و با اول مکسور زنبور را خوانند حکیم خاقانی فرماید ع
شاید اگر در حرم سگ نهد آب دست • زیبد اگر چه در حرم بز بنود و میوه چین بزان و بزانه
و بزین با اول مفتوح بمعنی دزنده باشد مسعود سلمان راست ع نه ابر بهارم که جنبیدن
بکریم • نه باد بزانم که جنبیدن بپویم • امیر خسرو بنظم آورده ع ولایت دار ارم و کنج خزانه • سپاهی
نیز چون باد بزانه • حکیم سنائی فرماید ع به ایاز از زمان خبر فرمود • که سخن بیش
ازین نبود سود • زین علامات با یکی بگزین • که رود زین لب چو باد بزین بزداغ با اول
مکسور دست افزار باشد که بدان زنگ آینه و تیغ و امثال آن بزدایند و آنرا بتازی
مصقله خوانند منصور شیرازی گفته ع و بر صبا همه آینه رخت کانرا • بود زخاطر
شاه فلک محل بزداغ بزدودن با اول مکسور بمعنی پاک کردن بود بزشک با اول و ثانی
مکسور بمعنی زوه حکیم و طبیب و جراح را گویند و آنرا بعضی از صاحب فرهنگها بتاء
عجمی نیز تصحیح کرده و نخستک نجم عزنی نیز درست حکیم ناصر خسرو بمعنی حکیم
بنظم آورده ع عرب بیر شاه داری سواری • بزشکی نمود نه مردان یونانی • حکیم
اسدی بمعنی طبیب حکیم گفته ع خورشش باید از میزبانی گونه گون • زگفتن گزین
کم خورد زان • اگر چه بود میزبانی خوش زبان • بزشکی نه خوب آید از میزبان • حکیم ازرقی
بمعنی جراح گفته ع یاد خوار زرمی چو بشکنی دل بزشک دستمکار • حبیب بر جراده
دارد استخوان بیمه بیشتر بزشم با اول مضموم و ثانی مفتوح بستم نرمی را گویند که
ازین برزوید و آنرا آن نه برآورده تا بافند و آنرا کلفر نیز خوانند

شیخ سعدی شیرازی نظم نموده ﴿ یارم ز سفر آمد و دیدم که ز پشم آورد * چون نیک نگه
کردم پس آمد پشم آورد. نزغ بااول و ثانی مفتوح نام جانوریست که آنرا وزغ و سکل و کبیر نیز
گویند شیخ نظامی فرماید ﴿ اگر خود شود غرقه در زهرها * نخواهند نزغ از کشف بتها
شرف سفرزده نظم نموده ﴿ ماهی از باده دری نزغ و کم سخن است * کوه از خسته آوازه شده
خاموش است. نزغمه بااول و ثانی مضموم بعین زده و سین و میم مفتوح و هاء مختفی سبزی
باشد مانند ابریشم که در میان آب بهم رسد شیرازیان جل بک گویند فیروزکات گفته ﴿
مختفی بر دو رز نشستن * چون نزغ در بر عیمه نهان. نزغنج بااول مضموم و ثانی زده و عین منقوطه
مضموم گویند که درخت لسته بکسال میوه با مغز بار آورد و بکسال اسیمه و آن مفرد آن را الحینه
گویند و سیمغز را ابر غنج نامند. نزعه بااول و ثانی مفتوح جلباسه را گویند و بااول مضموم
و ثانی زده و عین مفتوح و هاء مختفی دست افزاری باشد که شاخ درخت را بآن ببرند
و آنرا وهره نیز نامند. نزم بااول مفتوح و ثانی زده دو معنی دارد اول مجلس شراب
و مهمانی و خوشحالی را گویند حکیم قهستانی گفته ﴿ اسباب طرب جمع کن و نزم ساز ای
اطباق سموات چه گسترده و چه جهی * دوم و هیت ز لوانات گویند که یکی از اعمام زنقه و آن
مدفون است و در غزنی. دو معنی دارد اول گزیدن نوعی بدنشان بسبب درد و دوم دوشیدن
شیر باشد با مکست پستانه و وسطی تر. نزمونه بااول مفتوح نام دوم روز هشت از ماههای
ملکی. نزمه بااول مفتوح از برمه نزم او * قیامت نمود از رزم او. نزه بااول و ثانی مفتوح
و اخفای هاء دو معنی دارد اول گناه باشد حکیم سنائی فرماید ﴿ یکی کره را خانها بر عنبت
د زرو نزه یک کره را گنجها بر طاعت و اعمال مانند حکیم فردوسی راست ﴿ ز هر گونه
نظم آراستم * بگفتم در و هرچه خود خواستم * اگر چه دلم بود زآن با مزه * همی کاشتم تخم در زرو نزه
دوم شخصی مانند مسکین و مظلوم را گویند. نزیکه بااول مضموم و ثانی مکسور و یای
معروف بچه نر را گویند و آنرا بتازی انر احلوان خوانند و بعضی بمعنی برح جبلی مرقوم
نموده اند مختاری راست ﴿ ازین نرگچه که او گیا بچرد * بل خوک سیر خوک خوزد * خواجه
عید بو ملکی راست ﴿ مخالفان تر اجون نبرچه سلاح * به با به از علمت باد و چار مسلخ

برشه با اول مضموم و ثانی مکسور و یای مجهول زده کنجد باشد فصل باء عجمی بر اخش با
اول مفتوح بمعنی کدا اخش آمده برزده با اول مفتوح داشتن را گویند که دران طرف سفالین
و خشت و آهنگ و امثال آن بپزند امیر خسرو نظم آورده ع زمین زیر بار طاس سفالین
کر مجوی کانند برزده و یک تهی می بزد کلال با اول مفتوح بثانی زده خون را گویند
و در بعضی فرهنگها بمعنی حال مرقوم است برم با اول مفتوح بثانی زده شبنم را گویند و آنرا
نمنک تیز گویند برنان با اول مفتوح مضموم بثانی زده البته که چون در دیگری می بیند
برای خواهند می آنکه از وی زایل شود بخلاف که در زوال مطلوب است و آنرا اسباب
غبطه خوانند فصل باء فوقانی بر با اول مفتوح بثانی زده سه معنی دارد اول سر کشتن
بود حکیم سوزنی فرموده ع نخواهم مصر کور از بهر آنرا که مفر کور خوردن سر کشند بر
دوم نام مرغیست که بیشتر در بوستانها بود و شکوفه خوانند برید و آواز حزین داشته باشد
و در جیر و لون مانند چشمه بود و استاد رودکی گفته ع با بانک بر زد و بانک نای
و بانک تیر سیوم برگ نو بر آمده باشد برلت با اول مفتوح بثانی زده مرده باشد و
در بعضی از فرهنگها که فرو رست کردن آسیا بود با اول مفتوح بثانی زده و لاف مفتوح
دنبه برشته بود که در زیر بتراد و دیگر آسنهای زر و بز ریزند فخرالدین منوچهری در صفت
لاحشه که نوعی از آلاتش از آلات است گوید ع از چشمه مهتاب کتی صحن و در قرابه آفتاب
کن خوان دو غش چو بش و روغش مروق سبز اندک و ترلس فراوان ترنک با اول
مضموم بثانی زده منات فوقانی مفتوح بکاف زده نفنک دهن را گویند فصل جیم جر
با اول مفتوح بثانی زده حر نبره را گویند حکیم فردوسی فرماید ع بیاراز کانی بر فتم ز حر
یکی کاروان دیدم از خر و بز و با دال مکسور شد برشته بود که بر سر آنشهای ارد بر ریزند
و آنرا ترلب حزور و حرج نیز خوانند با اول مکسور بثانی زده و دال مفتوح و بنه را گویند
که بر بالای آسش ارد بریزند و آنرا ترلب نیز خوانند حرد با اول و ثانی مفتوح حرز رست
که مرقوم شد حرد با اول و ثانی مفتوح نام مرغیست که مرغان از بیدا شود و انجنان باشد
که بن بر سر او رخ شود و یکسوب رسد فصل جیم عجمی جرد با اول مفتوح بثانی زده جا لوز

کی باشد مانند ملخ که در زمستان بسیار شود و هوا هرچند بیشتر گرم گردد فریاد او بیشتر کند و
در بعضی از ولایات مردم فقیر بضاعت آنرا بریان کرده بخورند حکیم انوری فرماید
اندرین شدت گرما که ز تاثیر تموز ۰ بانگ جرو از تف خورشید چو بانگ صور است ۰ نشتابی
و هستان را است ـ خروش جرو میان شراب وقت زوال چنانکه ناله عاصی بود میان
سعیر حکیم ثنائی راست ـ آن بانگ جرو بشنو نیمروز ۰ همچون سفال نو که با آتش فرو برند
جرع و جرگ بااول مفتوح ثبانی زده و با کاف عجمی خارپشت را گویند فصل خا خزان
بااول مفتوح سه معنی دارد اول روز هشتم نو جدا از شهر نور ماه و آن روز جشن مغانست
دوم نام فصلی است از فصول اربعه و آن مشهور و معروف است و آنرا خزان و برگریز
نیز نامند سیوم ماه هشتم باشد از سالهای ملکی بااول و ثانی مفتوح نام ولایتست
که دریای کلان که مردم بغلط قلزم میگویند منسوب بدوست چه قلزم نام موضعیست از ولایات
یمن که اندر ما بنام آن موضع منسوب گشته خزروان بااول و ثانی مفتوح دو معنی دارد
اول بمعنی خارست که مرقوم شد حکیم خاقانی فرماید ـ گر خوزد روم ترک حام تواند
بنیست عجب گر نهاد رام مجو گشت نرم ؛ دوم یکی نام از مبارزان توران بود خزند بااول
و ثانی مفتوح گیاهی باشد مانند اسفاناخ اوستاد نظم نموده ـ هر کجا تیغ تو بود
قصار نبود حاجتی بشمار خزند ؛ و تنز گیاه باشد و بهندی ببسو گویند خزنده بااول مفتوح
حشرات الارض را گویند خروک بااول مفتوح و ثانی مضموم و واو معروف کرمکی
گردان باشد و آنرا بتازی جعل خوانند فصل دال دس بااول مفتوح کوشک را گویند
حکیم فردوسی گفته ـ بران خوزمی رفو هرگز نبود ۰ بی برد بی راه بی در نبود ؛ درز کوتوال
قلعه را گویند دزد بااول مفتوح ثبانی زده و دال مفتوح کواکب سیاره را گویند بو سالک
فرماید ـ بمرادت چون نگردد تا قیامت دور چرخ ۰ گر تو دزد سر اند دایم مهر و ماه زو دهم
ذرک بااول و ثانی مفتوح بکاف زده دستار باشد و در بعضی فرهنگها بمعنی دستار
چه آمده اوستاد رودکی فرماید ـ ای طره خوبان مشک ای لشکر و ری لب زبان ذرک
یکی بایک از می شمس فخری راست ـ توی حقیقت مقصود خلق بعد زخلق

مرزان

هزاران سپهان که بدانند چو کله زورک از بیت استاد رودکی هر دو معنی اخذ میتوان
کرد فاما از بیت شمس فخری غیر از دستار چیه مستفاد نمیکردد زند با اول مکسور
وثانی مفتوح بنون زده ودال مکسور ویای مجهول بمعنی هما نا بود استاد رودکی فرماید
اکر چه دربی وفا سته وولیس نمیدانند قدرمس درندیس فضل رالرز با اول مفتوح
چهار معنی دارد اول غوزه انکور وانکور باشد چنانچه این ابیات مستهد دلالت
برین معنی کند استاد فرخی بمعنی تازه انکور بنظم آورده اکر مخالف تو رزستاند
اندر باغ بوقت بار عنا بر دهد بوقت عنب و حکیم سوزنی بمعنی انکور کفته به پیش
لفظ او شکر خیالی است که اندر پیش شکر غوزه رز دوم باغ را کویند مولوی معنوی
فرماید از روضه چو در زدان پیر زخود رفتم بجو در زدان شکر از کلبن مسجدم رزبان
باغبان را کویند انکور در صفت شراب کفته بار رزانچه بکردار دیده بود نخست
نخست روان روشن بستند بقهر از رزبان سیوم رنک بود شیخ نظامی راست
کسی را که حالتش ما هن کر زم بسی جامها در سکاهن رزم حکیم خاقانی منظوم ساخته
سر انکشت می ازدلی بر مه انکشت می کردنی نی از می بکتان ودجامه
لاجوردی می رزفتی نی چهارم زهر را خوانند حکیم فردوسی نظم نموده کمانشرا
بزه کردان تیز کرد که پیکانش را داده بد آب رز و با اول مکسور تخفیف زید
باشد مولوی معنوی فرماید چون سحرکاه در کلشن بیت عیار اند چه بی
نغره مهان که بیکبار اند که درین خشک بیابان توز ران چشمه حیوان د و
هزاران کل خندان ز دل خار امد رزم با اول مفتوح بثانی زده جنک وجدل
باشد ظهیر فاریابی کفته جاکرانت بکه رزم جو چیا طانند کرچه خیاط نبید ای
ملک کشور کیر بکزنند و سر خصم همی بیمانید تا ببرند نشیمن و بدوزند به تیر دوم رزمکاه
و جنکگاه و رزم که و خیمه نیز کویند استاد فرخی راست ان دشنت را
کر رزمکه تو بود پیران دریای خون روان شود و کوه استخوان دوم بزم بود دانرا
همه نیز خوانند شرح ان در ذیل لغت عام قوم خواهد شد انشاء الله تعالی رزمکیر

نام روز یازدهم باشد از ماه ملکی رز با اول و ثانی مفتوح دو معنی دارد اول طناب
باشد و آنرا ارجه نیز گویند دوم تاک انگور باشد و آنرا رزوه با زیرک نیز خوانند
دلیوار عنب الثعلب گویند و در عربی باشد بدید سه معنی دارد اول بمعنی حلقه در آمد
که بر آستانه در باشد دوم فعل را گویند سیوم بمعنی زدن آمده رزین با اول مفتوح
و ثانی مکسور بمعنی استوار باشد حکیم انوری فرماید نکته بگفتم از رزانت رای عقل را
سخت شد برابر جبین گفت خامش چه جای این سخن است وصف رای این
بود که درین در عزنی دو معنی دارد اول آرمیده بود دوم چیزی کردن بوزن و گران
مایه را گویند فصل سین سز با اول مفتوح سه معنی دارد اول سزاوار و لایق باشد
حکیم ناصر خسرو فرماید گر تو گوی چون نهان کود ابر از باران جوش من
چه گویم از حکم خدا ایدون سزا دوم موافق را نامند سیوم باداش نیکی و
بدی را گویند سز با اول مکسور ثانی زده بمعنی سختی آمده سر جانوین بفتح اول و
کسر ثانی و یای معروف و ضم تا فوقانی و واو معروف و کسر نون و فتح یای
فوقانی بمعنی رفتن باشد لا کتاب زند نوشته شد فصل عین غراز با اول مفتوح
بسیار و بسیار شدن باشد غرغند با اول مفتوح ثانی زده و غین منقوط
مفتوح دو معنی دارد اول و یک را گویند حکیم سوزنی از زبان فرزندی که در شکم
بود حکیم گفته اوراه بیابانی که زما تا تو برفتی در خانه ما بیش نه دوست
نه غرغند و لیغند دوم بمعنی عرض است که در ذیل این مرقوم خواهد شد غرش با
اول مفتوح تو بیست غرکیمخت گویند و آنرا غرغند و لغند نیز خوانند غرنه نام غزنین
باشد کمال اسمعیل گفته عالم السوده از قریب فتق غرنه مرعدل را انباره بمکش
دانرا غاذه نیز خوانند غرو با اول مفتوح ثنائی زده خدا و ندا باشد غرلولاه
و غر نوبر با اول مضموم زده و بیر بخش بود فصل فا فرز با اول مفتوح الف نیلاکسل
باشد و آنرا ابزه و بیزه نیز خوانند فصل کاف کرا با اول مفتوح جامه کهنه را گویند
کراغ با اول مضموم گیاهیست که چوب آن بر بار زدی فرود آمده به بندند و تازی آنش خوانند

کراغ با اول

کرنا بااول مفتوح وثانی زده نوعی باشد از البسه شمس فخری راست بیت اگر ز بحر گفت
رشحهٔ بدهی در ابر شدی ز برجد و فیروزه منبت گرنا کرد شاخی که از درخت وقت سبز از
دور کنند کرزه بااول مضموم وثانی زده ورای مفتوح دو معنی دارد اول گیاهی باشد خوشبو دوم
کشتی را گویند که شراب باشد کرغ بااول مضموم که کرانع است که مرقوم شد کرف بااول وثانی
مفتوح کبسر باشد وان داروی است سیاه و بدبوی کشتی مالند شمس فخری گفته بیت همی تا
به نصیحت خواندن توان سرق را برق و حرف را بحرف رخ دوستان تو بادا مفید دل دشمنان
تو همچون کرفت و در بعضی از فرهنگها بمعنی سیم سوخته مرقوم است کرذغ بااول مفتوح مهره کردن
باشد اوستاد عسجدی گفته بیت بر جهی کرذغی و را خورد کرد چنین حرب سازند مردان مرد
فصل کاف عجمی گز بااول مفتوح پنج معنی دارد اول معروف است دوم گزنده و امر از گزیدن بود
سیوم درختی باشد که بیشتر در کنار رودخانها و جویهای آب روید حکیم سوزنی این سه معنی را
بنظم آورده بیت نشتر آن به نیزه من که باد او سوم از طاس گوزینه نشکر گزه گر بهنای طاس
وز بر طاس نشکر بالا گرفته همی از گز بمجمر عود و سهور داز بر خوان چو اندر پیش خرگه ترکمان گز از بیت
ثانی معنی اول و از بیت اول معنی ثانی مراد است چهارم نوعی از تار است و انرا گزه نیز گویند
حکیم فردوسی فرماید بیت برو گفت کای بهتر از مار گز بمیدان که پوشد زره زیر خز حکیم نزاری
قهستانی راست بیت بگردی مسورت اما درین کار نهادی پای در دنبال گزمار پنجم نوعی
از تیر باشد بی پر و پیکان که هر دو سرش باریک و میانش گنده بود و ان مشهور است
و بااول مکسور رندان را گویند وانرا گار نیز خوانند گزا بااول مفتوح گزند و گزندرساننده را
خوانند اوستاد عنصری نظم نموده بیت حقا که نشکر تلخ شود زهر گران مابن گر نام خلافش
نبگاری بنشکر بر شیخ سعدی شیرازی فرماید بیت تریاک در دهان رسول آفرید حق صدیق را
چه غم بود از زهر جان گزا گزاردن و بااول مضموم دو معنی دارد اول ادا کردن بود چنانچه گویند
فرض خود را گذارد یعنی ادا نمود شیخ سعدی فرماید بیت خدا ترس باید امانت گذار
امین کز تو ترسد امینش مدار دوم بمعنی نقش کردن آمده گزارش و گزاره بااول مضموم
سه معنی دارد اول بمعنی تبر آب بود دوم شرح و تفسیر باشد حکیم ثنائی فرماید بیت

گذارش چنین میکند جوهری : سخن را بیاقوت اسکندری ؛ حکیم ناصر خسرو فرماید ؎ سخن حجت
گذارد سخت زیبا که لفظ او دست منطق را گذاره : سیوم بمعنی گفتن آمده حکیم قطران نظم نموده
؎ گر گذارد نظم بازد لفظ او در نظم : گر نویسد نثر بازد کلک او در نثر گزاف و گزافه با اول مکسور
دو معنی دارد اول بمعنی هرزه و بیهوده بود استاد گفته ؎ زهی جهول که معشوق او بخانه داد
بسوی خانه نباید گزاف می پوید : حکیم ناصر خسرو فرماید ؎ به پیش جاهلان مفکن گزافه : پند نیکو را
که دهقان تخم هرگز نفکند در ریگ شورستان : دوم بسیار و بیحساب را خوانند حکیم ازرقی نظم نموده ؎
توان کسی که ز بهر گزاف بخشیدن : زر رسم خلق همی کم کنی رسوم حساب : مولوی معنوی بنظم
آورده ؎ می ده گزاف ساقیا تا کم شود خوف و رجا : گردن برون اندیشه ما از کجا او از کجا :
گرز و گرزه با اول مضموم و ثانی مفتوح چاره باشد حکیم انوری باشد ؎ تا مایشد اسمان
از دوره تا نگردد آفتاب از نور فرد : باد همچون آفتاب و آسمان : در نظام کل وجودت نا گرزه گرز
نام با اول مضموم کباب تغیر را گویند گرز شایگان گرزی باشد بمقدور زنگ مر ریش و نیم ادمی
مستوی الخلقه و بعضی گفته اند که زرنگ ارش هم چیزی کمتر است و این گرز در ولایت خراسان
رواج دارد و آنرا گرزلک نیز خوانند گزلک با اول مفتوح بثانی زده و لام مکسور نوعی از قلم
تراش باشد که سر آن برگشته و دنباله اش باریک باشد زنند و بیشتر از ولایت مصر آرند خاقانی
فرماید ؎ گزلک شاه سعد ذابح دان : که بمریخ ماند از گهر او ؛ گزم با اول مفتوح درخت گز را
گویند گزند با اول مضموم آفت و آسیب باشد گزاو و نگان با اول مفتوح بمعنی شتاب باشد
اوحدی مراغی بنظم آورده ؎ ماه از آن میرود گزاو نگان : گر کند گرد خانه تو طواف گزایان
با اول مفتوح گزند رساننده را گویند استاد عنصری فرماید ؎ حقا که شکر تلخ شود ز هر
گزایان : گر باد خلافش بگذاری نشکر بر ؛ گزیت و گزید با اول مفتوح و ثانی مکسور سه معنی
دارد اول زری را گویند که از رعایا بگیرند و آنرا بتازی خراج خوانند حکیم فردوسی فرماید ؎
همه پادشاهان شده انجمن : زمین به بخشد بزور و رسن : گزیتی نهادند بر یکدرم که آید ز
دهقان بگردد درم : نهادیم روی زمین را خراج : درخت گزینت از بی تخت و عاج : شیخ
نظامی گفته ؎ گزیده ربا خواهم چون دهم : بخود بر چنین خواری چون نهم : دوم زری باشد

که از کفار و می باز بازیافت نمایند سیوم خبیر را نامند که از میان بسیار خوش کرده پسندیده
نموده بگیرند خواه مال و اسباب باشد خواه جاندار و آنچه از کفار می بگیرند معرب آن
جزیه باشد حکیم سوزنی فرماید ؎ کتاب جوش نخوانیم و زو عمل نکنیم ، که باگزند ستانند ما ان
جوز اهل کتاب ، و با اول مضموم بمعنی پسندیده بود جهان ملک تست مسعود شاه گفته ؎ تا دیده
دید روی تست سیلاب شوق راند ، تا گزیده مهر تست از جان طمع بریدم گزیرم با اول مضموم بثانی
مکسور چاره باشد و ناگزیر بمعنی ناچار بود حکیم سنائی فرماید ؎ هستم از هر که هست جمله گزیر
ناگزیرم مرا توی بدبیر ، هم او گوید ؎ از همه چیزم گزیرست از همه جان و دولت ، ان توی
کز کل عالم ناگزیرم ناگزیر گزینه با اول مفتوح و ثانی سه معنی دارد اول نوعی از گزین باشد
که آلت آهنگر است و آنرا بر دو قسم است قسمی بدو رود و آنرا تنگ بود و قسمی دراز باشد
چنانکه میان ظرف عمیق را توانند گرفت آنرا گزینه خوانند مثال خاقانی فرماید ؎
بتعلیم اگر سر جدا کنی چون شمع ، نگوید این سر طمع گزینه من ، دوم گنجینه بود مجیر بیلقانی
راست ؎ در دست بر نظم رود زان گزینه ام ، گردون بصد قرن نماید خزینه ام
سیوم کرمابس را گویند که از ان خیمه و سراپرده و شامیانه سازند فقیر و غریب لباس
کنند و با اول مضموم پسندیده بود فصل لام لزوم با اول و ثانی مضموم کمان نرمی باشد
که کمانداران بدان مشق کمان کشیدن کنند و آنرا الیزم نیز خوانند حکیم سوزنی راست ؎
بپوست سخت کمانی نزارم از تو طمع ، و گر کمان سپهر است کمان لزوم ، هم او گوید ؎
ای سپاه دری همت تو نشده ، مر فلک را کمان کمان لزوم ، و در عرف بمعنی لازم شدن باشد
فصل میم مزدندان آنرا گویند که کسی را مهمانی بخانه آرند و هر قدری که خرج طعام و شراب
ایشان شده باشد بعد از طعام خوردن بایشان بدهند و این مضمون را حکیم خاقانی
بنظم نموده ؎ از این دندان بدندان مرد تو ، جان دهم جای دگر مهمان مشو ، آنرا دندان
مرد نیز نامند مزه با اول مفتوح بثانی زده و در آخر مفتوح چراغدان باشد و در بعضی از نسخ
بتقدیم رای بر زای منقوطه مرقوم است مرکت با اول مکسور بثانی زده و کاف عجمی مکسور مسجد را
گویند شیخ روزبهان فرموده ؎ ای برادر می ندانم تا چه است ، کز ظن که دیر و گاهی مرکب است